

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیین

نگارش آراء قضایی

معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه

واحد تهیه و تدوین متون آموزشی

آیین‌نگارش آرای قضایی تدوین و گردآوری و احتییه و تدوین متون آموزشی. قم:

معاونت آموزش تحقیقات قضاییه، ۱۳۸۱.

ص ۱۵۹

ISBN 964

۱۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱- فری نگارش حقوق. ۲- فری نگارش آرای حقوقی.

۳ حقوق - ایران الفه معاونت آموزش تحقیقات قضاییه و احتییه و تدوین

متون آموزشی.

۸۰۸/۰۶۶۳۴

K۹۶/۱۹

۱۳۸۱

نام کتاب: آیین‌نگارش آرای قضایی

تدوین و گردآوری: و احتییه و تدوین متون آموزشی

ناشر: معاونت آموزش تحقیقات قضاییه

شمارگان: ۳۰۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۱

چاپ: باقری

قیمت: ۱۰۰۰ ریال

نشانی: تهران انتهای سعادت آباد، خدشعه هشت معاونت آموزش و

تحقیقات قضاییه

پیشگفتار

یکی از شرایط مهم قضاوت صحیح و عادلانه، آگاهی به ظرایف و دقایق کار قضایی است. این آگاهی صرفاً با آموخته‌های مدرسه‌ای و دانشگاهی حاصل نمی‌شود چه قاضی در حین خدمت قضایی خود با صدها و هزاران مسأله مواجه می‌شود که قبلاً و در طول مدت تحصیل در خصوص آنها مطلبی نیاموخته است. از این رو طی دوره‌های کارآموزی قضایی به منظور آشنا نمودن کارآموزان با مسایل عملی ضروری می‌نماید. بدیهی است هر چه این دوره پربارتر باشد قاضی در حسن انجام وظایف و مأموریت‌های محوله که احقاق حق و بسط عدالت است موفق‌تر خواهد بود.

با عنایت به تأکید حضرت آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی ریاست معظم قوه قضائیه، بر ارتقاء آگاهی و دانش قضات، معاونت آموزش و تحقیقات سعی بلیغ بر تحقق این امر نمود و به تشکیل کمیسیون‌های متعددی مرکب از قضات عالی مقام و اساتید صاحب‌نظر جهت بررسی و تدوین متون آموزشی در زمینه‌های مختلف حقوقی و منطبق با نیازها و شرایط روز جامعه اقدام کرد تا کارآموزان محترم قضایی و قضات مبتدی را با دقایق کار قضایی آشنا نماید. لازم به ذکر است که هر یک از متون پس از طرح در کمیسیون مربوط و تحلیل، بررسی و تأیید نهایی، به عنوان متن آموزشی در اختیار کارآموزان و دیگر علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت و تاکنون بیش از ۲۵ متن در زمینه‌های مختلف تهیه

شده که متن حاضر با عنوان «آیین نگارش آراء قضایی» توسط آقای دکتر محمد صالحی راد، عضو معاون محترم دیوان عالی کشور و مدیر کل دفتر تحقیقات و پژوهشهای قضایی تهیه و تدوین شده است و پس از بررسی و تأیید کمیسیون مربوط، هم‌اکنون به مناسبت هفته قوه قضائیه و با اهتمام و حمایت بی دریغ جناب آقای شیرج رئیس محترم نهاد قوه قضائیه چاپ و منتشر می‌گردد.

امید است که سایر متون نیز به زودی در دسترس کارآموزان محترم و دیگر علاقمندان مسایل حقوقی قرار گیرد.

در پایان از تلاش، جدیت و همراهی تمامی همکاران و دست‌اندرکاران حوزه معاونت آموزش و تحقیقات تقدیر و تشکر می‌شود.

واحد تهیه و تدوین متون آموزشی

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
مقدمه:	۳
بخش اول: بعضی از شروط نگارش آراء مستحکم	۶
۱- استواری نثر	۱۰
۲- رعایت رسم الخط	۱۴
۳- رعایت نشانه گذاری	۱۸
۴- درست نویسی و به گزینی واژه‌ها	۲۳
۵- تسلط بر پرونده و نظم در تفکر	۶۵
۶- توجیه و استدلال قضایی	۶۷
بخش دوم: بررسی نمونه‌هایی از آراء قضایی	۸۹
منابع و مأخذ	۱۵۲

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»

«قرآن مجید، سوره قلم»

آموزش و تحقیقات به مثابه قلب دستگاه قضایی است.

حضرت آیت الله هاشمی شاهرودی

ریاست محترم قوه قضاییه

سخن گفتن بکر، جان سفتن است

نه هرکس سزای سخن گفتن است

«نظامی گنجوی»

مقدمه

یکی از امور تأسف بار در جامعه قضایی کشور ما آن است که برخی از نویسندگان کتاب‌های حقوقی بدون دقت در استواری کلام و استحکام معنا، اقدام به چاپ آثار خویش می‌کنند، تاسف بارتر آن است که در معدود کتاب‌های آموزشی راجع به نحوه رسیدگی عملی به شکایات و دعاوی نیز نه تنها به سلامت بیان و منطق قضائی عنایتی نشده است بلکه حتی در بعضی از نمونه‌های ارائه شده در آنها اغلاط فاحشی دیده می‌شود. چنان که در یکی از این کتاب‌ها، نمونه قرار تامین ایداع وثیقه به این صورت آمده است:

«قرار آزادی آقای فرزند متهم به فحاشی و اهانت و ضرب و شتم عمدی

مقید است به تودیع وثیقه اعم از نقدی و مال منقول یا غیرمنقول به مبلغ ریال از حال

تا ختم رسیدگی و صدور و اجرای کامل دادنامه صادر و اعلام می‌گردد.»

و حال آن که **اولاً**: شتم، خود به معنی فحاشی است. لذا قید اتهام فحاشی و تکرار

واژه شتم به دنبال آن نادرست است. **ثانیاً**: مال اعم از وجه نقد و مال منقول یا غیرمنقول

است. **ثالثاً**: واژه مبلغ، صرفاً معطوف به وجه نقد است و شامل مال منقول یا غیرمنقول

نمی‌شود. درخصوص مال منقول و غیرمنقول باید ذکر شود که «معادل مبلغ... ریال

ارزش داشته باشد». **رابعاً**: ترکیب «مقید است»، مندرج در صدر جمله، بر همه موارد بعد

از آن اشتمال دارد و بنابراین دیگر نمی‌توان فعل «صادر و اعلام می‌گردد» را در انتهای

قرار آورد.

همچنین در این کتاب، نمونه قرار بازداشت موقت به شرح زیر آورده شده است:

«قرار بازداشت موقت آقای..... فرزند..... متهم به قتل عمد به دلیل جنائی بودن موضوع جرم و مستنداً به ماده ۱۳۰ ق.آ.د.ک از حال تا ختم رسیدگی و صدور و اجرای کامل دادنامه صادر و اعلام می‌گردد...»، غافل از آنکه اصل، آزادی است و به این لحاظ است که ذکر موقت بودن قرار بازداشت ضروری است. پس اگر چنین است، ذکر «تا پایان محاکمه و صدور حکم و اجرای آن»، در این نمونه، مغایر اصل توقیت مندرج در ابتدای آن است و در واقع بین صدر و ذیل قرار، تعارض وجود دارد.

ضعف و ناستواری کلام تنها به بعضی از کتب انتشار یافته اختصاص ندارد. چنین حالتی در بعضی از آرای محاکم نیز مشهود است. از آن جا که در کار انتشار کتاب «نقد آراء قضائی» معلوم شد بعضی از آراء جمع آوری شده را ضعیف و غیر بلیغ است، در صد برآمدیم تا در حد بضاعت خویش جزوهای در زمینه نگارش آراء قضائی فراهم کنیم. چه بر این اعتقادیم که زبان فارسی رمز هویت ملی و میراث ارزشمند نیاکان ماست و پاسداری از این زبان بر همه پارسی زبانان، و خصوصاً بر قضات فرض است. در واقع رأی اثر مکتوب قضائی است و مجموعه این آراء اوراق تاریخ قضائی کشور را تشکیل می‌دهند. نه تنها مدعی و مدعی علیه یا وکلای آنان، بلکه بسیاری دیگر، آراء صادر از دادگاهها را با دقت و نکته سنجی، می‌خوانند و در ترازوی نقد می‌نهند. لذا از قضائی انتظار می‌رود که بر کلام مسلط باشد و توانائی استعمال زبان برای بیان مقاصد پیچیده حقوقی را به نحوی صحیح و با نظامی منطقی داشته باشد. او باید بی شائبه اغراض نفسانی، دلایل را در ترازوی تامل بسنجد و در آنچه می‌نگارد حق و انصاف را رهنمون خویش سازد و به هنگام انشای رأی، ارتباط و پیوستگی مضامین را بپاید و کلام را استوار و مستدل در عباراتی واضح بیان کند.

بی گمان شایسته تر آن بود که یک یا تنی چند از ادبا به تصنیف کتابی در این زمینه می پرداختند. اما تا دست همتی از آستین به درآید و کتابی جامع و کامل در این خصوص بنگارد، به قصد بیان این نیاز و نیز یادآوری اهمیت قضیه، ذکر نکات و تاملاتی را در این باره بی فایده ندانستم. مضافاً آنکه این جزوه به هیچ وجه ادعای جامعیت ندارد و تنها در صدد ایجاد زمینه‌های خلاقیت است.

در واقع صدور رأی نیاز به خلاقیت دارد و تقلید بردار نیست. چه طبیعی است که اگر قاضی مبنای کار خویش را بر تقلید نمونه‌های آراء دیگران نهد، دیگر محلی برای ابداع و مجالی برای جولان اندیشه باقی نمی ماند. لذا این جزوه درکار سرمشق دادن نیست بلکه کوشش برآن است تا دقت کارآموزان قضائی را به کلام و استواری و استحکام آن جلب کند.

اما رأی بلیغ و استوار تنها در گرو فخامت و سلامت بیان نیست بلکه از جهت استدلال هم باید قوی و محکم باشد، لذا توجه به منطق قضائی هم یکی از ارکان صدور رأی قویم است.

گرچه این دفتر مشتمل برمسائلی از منطق قضائی و طریق استدلال در آراء نیز هست اما چون در بررسی نمونه آراء، بیشتر نظر بر بیان مسائل ادبی - حقوقی بوده است تسوید اوراقی مستقل و خاص در این زمینه هم ضروری می نماید که در آینده این جزوه نیز، به تعبیر بیهقی، دبیر بزرگ زبان پارسی، «اگر زندگانی باشد آورده آید انشاء الله تعالی».

دکتر محمد صالحی راد

عضو معاون دیوان عالی کشور

بخش اول

بعضی از شروط نگارش آراء مستحکم

نگارش کتاب و جزوه درخصوص اهمیت قضا و اوصاف قاضی در فقه سابقه‌ای طولانی دارد. مسائل مطرح در این باب را «ادب القاضی» یا «آداب القضاء» می‌نامند و در آن، از آنچه شرع برای قاضی مقرر داشته از قبیل: بسط عدل و رفع ظلم و رعایت تساوی بین متخاصمین و مانند آنها سخن گفته شده است.^(۱) حتی بحث در زمینه شرایط عرفی قضا، در ضمن کتب تاریخی و ادبی نیز بی سابقه نیست. چنانکه صاحب قابوسنامه با برتر شمردن درجه قضات از دانشمندان چنین می‌گوید که:

«پس اگر از دانشمندی به درجه بزرگتر اوفتی و قاضی شوی چون قاضیان حمل و آهسته باش و زیرک و تیز فهم، صاحب تدبیر و پیش بین و مردم شناس و صاحب سیاست و دانا به علم دین و شناسنده طریقه‌های هر گروه و از احتیال هر گروه و ترتیب هر مذهبی و هر قومی آگاه باش. و باید که حیل قضاة ترا معلوم باشد تا اگر وقتی مظلومی به حکم آید و وی را گواهی نباشد و بر وی ظلم رود و حق از آن وی بخواهد رفتن از کار آن مظلوم بررسی و به حيله و تدبیر آن مستحق را به حق خویش رسانی.»^(۲)

باین حال، درخصوص کیفیت احکام قضائی کمتر بحث شده است. شاید علت این امر آن باشد که در قضا و قضاوت نظر صرفاً به حکم بین افراد برای رفع منازعه و مخاصمه میان آنان بوده^(۳) به نحوی که حتی نیازی به نوشته شدن حکم هم نبوده

۱- «والقضاء بین الناس درجة عالية و شروطه صعبة شديدة ولا ينبغي لأحد أن يتعرض له حتى يثق من نفسه بالقيام، وليس يثق احد بذلك من نفسه حتى يكون عاقلاً كاملاً عالماً بالكتاب، و ناسخة و منسوخته، وعامته و خاصه، و ندبه و ايجابه و محكمه و متشابهه، عارفاً بالسنة و ناسخها و منسوخها، عالماً باللغة، مطلعاً بمعاني كلام العرب، بصيراً بوجوه الاعراب، ورعاً عن محارم الله عزوجل، زاهداً في الدنيا متوفراً على الاعمال الصالحات، مجتنباً للذنوب و السيئات شديد الحذر من الهوى، حريصاً على التقوى».

شیخ مفید ابی عبدا.. محمد بن النعمان الحارثی البغدادی المعروف بابن المعلم، المقنعه فی الاصول و الفروع ۳۳۶-۴۱۳ هـ ق القضاء الشهادات، از سلسله الینابیع الفقهیه، جلد ۱۱ علی اصغر مروارید، موسسه فقه الشیعه و الدار الاسلامیه، بیروت لبنان، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ ق

۲- عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس، قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۲

۳- تعریف فوق از آن صاحب کشف اللثام می‌باشد که مرحوم سید محمد کاظم یزدی هم در عروه پیروی

است؛ مگر آن که محکومٌ له از قاضی درخواست نماید که حکم را نوشته و به دست وی دهد که در این صورت، به لحاظ آنکه نوشتن حکم از متممات آن است واجب شمرده می‌شد^(۱). حال آنکه امروزه، احکام دادگاهها، که ضرورتاً مکتوب هستند، از اهمیت بسیار برخوردارند. چنانکه مطابق اصل یکصد و شصت و شش قانون اساسی «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است» و مطابق اصل یکصد و هفتاد و یکم همان قانون «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود...»

می‌دانیم که مطابق ماده ۲۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، پس از اعلام ختم دادرسی، دادگاه باید در صورت امکان در همان جلسه انشای رأی نموده و به اصحاب دعوا اعلام نماید و در غیر این صورت حداکثر ظرف یک هفته انشاء و اعلام رأی نماید. هرچند قانون مقرر کرده است که رأی دادگاه باید پس از انشای لفظی نوشته شود (ماده ۲۹۶ همان قانون) لیکن در عمل کمتر رأیی بدواً به صورت لفظی انشاء می‌شود. در واقع اکثر قریب به اتفاق آراء، پس از اختتام دادرسی، به صورت کتبی انشاء می‌شوند و پس از پاکنویس شدن (که معمولاً از طریق تایپ شدن آن صورت می‌گیرد) از طریق دفتر دادگاه به اصحاب دعوا ابلاغ می‌شود.

رأی دادگاه اگر راجع به ماهیت دعوا و به طور کلی یا جزئی قاطع آن باشد، حکم، و آلا قرار نامیده می‌شود^(۲).

نموده و می‌گوید «القضاء هو الحكم بين الناس عند التنازع و التشاجر و رفع الخصومة و فصل الامر بينهم» قضاء حکمی است که از طرف دادرسی برای رفع منازعه و مخاصمه بین افراد واقع شود» به نقل از:

محمد سنگلجی، آیین دادرسی در اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۹، ص ۴

۱- محمد سنگلجی، همان مأخذ ص ۹۱

۲- ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی

نگارش رأی مستحکم و مستدل از چنان اهمیتی برخوردار است که در «راهکارهای اجرایی حوزه‌های بخشی قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۹» در بخش امور قضائی، یکی از تکالیف قوه قضائیه «اصلاح ساختار ارزشیابی قضات برپایه کیفیت و کمیت آرای صادره از منظر استحکام، دقت و سرعت..... معین گردیده است.»^(۱)

اهمیت رأی در آن است که پس از امضاء، به هیچ وجه امکان تغییر در آن نیست، مگر آن که مورد از مصادیق سهو قلم باشد.

حسب ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی: «هرگاه در تنظیم و نوشتن رأی دادگاه سهو قلم رخ دهد، مثل از قلم افتادن کلمه‌ای یا زیاد شدن آن و یا اشتباهی در محاسبه صورت گرفته باشد تا وقتی که از آن درخواست تجدید نظر نشده، دادگاه رأساً یا به درخواست ذی نفع، رأی به تصحیح می نماید.»

حسب ماده ۲۹۶ همان قانون، نکات زیر باید در رأی رعایت گردد:

«۱- تاریخ صدور رأی.

۲- مشخصات اصحاب دعوا یا وکیل یا نمایندگان قانونی آنان با قید اقامتگاه.

۳- موضوع دعوا و درخواست طرفین.

۴- جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که رأی براساس آنها صادر شده

است.

۵- مشخصات و سمت دادرس یا دادرسان دادگاه»

موارد فوق حداقل هائی است که باید در نگارش رأی مطمح نظر قرار گیرد. ولی رأی مطلوب رأیی است که دارای ویژگیهایی فراتر از الزامات قانونی باشد که از آن جمله است:

۱- روزنامه جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۶۲۹۶، پنجشنبه سیزدهم بهمن ماه ۱۳۷۹، بخش امور قضایی، بند ب ماده ۴

۱ - استواری نثر

نخستین ویژگی رأی مطلوب آن است که دارای نثری پخته و پاکیزه باشد. البته انتظار آن نیست که قاضی در انشای رأی دارای سبکی ویژه باشد یا از خواندن رأی لذت هنری حاصل شود. در واقع، میدان انشای رأی چندان فراخ نیست که قاضی بتواند دارای نثر فنی باشد یا کلام راباتخیل در آمیزد. هدف از انشای رأی، تفهیم و انتقال پیام به صورت مستقیم است.

رأی، علی الاصل، نثر سنگینی دارد. دست کم برای مردم کوچه و بازار، که نهایت آشنائی آنان با قلم و کتابت، مطالعه روزنامه و مجله است، صعوبت و سنگینی نثر رأی محسوس است. برای چنین افرادی، ملاحظه کلمات و اصطلاحاتی چون: حکم، ابلاغ، مانحن فیه، بناء علی هذا و... فی نفسه هول برانگیز است. لذا حق نیست که قاضی لغات مشکل و واژه‌های مغلق و ناهموار را در کنار یکدیگر نهد و بردشواری فهم رأی بیفزاید و خصوصاً نباید در استفاده از لغات و کلمات عربی به افراط گراید.

البته مراد آن نیست که از استعمال لغات و کلمات عربی اجتناب شود. عربی زبان دین و زبان آثار علمی و فلسفی و فرهنگی نیاکان ماست و باید از عربی، با قاعده و در حد مطلوب استفاده نمود. اما استفاده مطلوب از عربی همان است که در آثار بزرگ ادب فارسی، همچون آثار ناصر خسرو، تاریخ بیهقی، گلستان سعدی، چهارمقاله نظامی عروضی و دیگر نمونه‌های درست نویسی و شیوانویسی به کار رفته است. آنچه محل رأی است استفاده از لغات مغلق و کلمات مهجور عربی و نگارش با ساختار دستور زبان عربی است.

افراط در استعمال کلمات و اصطلاحات عربی و بی توجهی به ساختار نگارش زبان فارسی، فهم نوشته را دشوار می‌سازد. برای به دست دادن نمونه‌ای از این گونه

نوشته‌ها، هیچ مکتوبی گویاتر از متن ترجمه‌ای نیست که علامه علی اکبر دهخدا، به طنز در یکی از مکاتیب روزنامه «صوراسرافیل» آورده است.^(۱) مقدمه طنز وی آن است که نامه‌ای به زبان عربی به دفتر مجله واصل می‌شود و او ترجمه آن را به فارسی، از یکی از افاضل درخواست می‌نماید.

«عصری آقا آمد صورت ترجمه راداد به من. چنانکه بعضی از آقایان مسبوقند، من از اول یک کوره سوادى داشتم، اول یک قدری نگاه کردم دیدم هیچ سر نمی‌افتم. عینک گذاشتم دیدم سر نمی‌افتم. بردم دم آفتاب نگاه داشتم دیدم سر نمی‌افتم. هرچه کردم دیدم یک کلمه‌اش راسر نمی‌افتم. مشهدی او یار قلی حاضر بود، آقا فرمود نمی‌توانی بخوانی بده مشهدی بخواند. مشهدی گرفت یک قدری نگاه کرد، گفت آقا ما را دست انداختی من زبان فارسی را هم به زحمت می‌خوانم توبه من زبان عبری می‌گویی بخوان.

آقا فرمود مؤمن زبان عبری کدام است؟ این اصلش به زبان عربی بود کبلایی د خوداد به من به فارسی ترجمه کردم. او یار قلی کمی مات مات به صورت آقا نگاه کرد و گفت آقا اختیار دارید راست است که ما عوامیم اما ریشمان راکه در آسیاب سفید نکرده‌ایم. بنده خودم در جوانی کمی از زبان عبری سررشته داشتم این زبان عبری است... آقا فرمود: خیر تو نمی‌فهمی این زبان فارسی است.

دیدم الان است که او یار قلی به آقا بگوید شما خودتان نمی‌فهمید و آن وقت نزاع در بگیرد. گفتم مشهدی من و شما عوامیم ما چه می‌فهمیم. آقا لابد علمش از ما زیادتر است بهتر از ما می‌فهمد.

صورت ترجمه ارائه شده این بود:

«ای کاتبین صور اسرافیل چه چیز است مر شما راکه نمی‌نویسید جریده خودتان را همچنانی که سزاوار است مر شما را که بنویسید آن را و چه چیز است مر شما را با کاغذ

۱ - علی اکبر دهخدا، چرند و پرند، کانون معرفت، از شماره ۱۶ روزنامه صوراسرافیل، ص ۵۰ تا ۵۳

لوق و امر دان و تمتع از غیر یائسات در صورت تیقن به عدم حفظ مرئه مرعه خود را و در صورت دیدن ما آنان را که الان از حجره دیگر خارج شده‌اند، حال کونی که می‌توانید بنویسید مطالبی عدای آنها را.

پس به تحقیق ثابت شد ما را به دلایل قویمه به درستی که آنچنان اشخاصی که می‌نویسند جراید خود را مثل شما، آنانند عدو ما، و عدوهای ما آنانند البته عدو خدا. پس حالا می‌گوییم مر شما را که اگر هر آینه مداومت کننده باشید شما بر توهین اعمال مایعنی اشاعه کفر و زندقه، پس زود است که می‌بینید باس ما را هر آینه تهدید می‌کنیم شما را اولاً تهدید کردنی، و هر آینه می‌زنیم شما را در ثانی زدن شدیدی، و هر آینه تکفیر می‌کنیم شما را در ثالث و رابع کشتن کلاب و خنازیر و هر آینه آویزان می‌کنیم شما را بر شاخه‌های درخت توت آنچنانی که در مدرسه ماست تا بدانید که نیست مر عامیان را بر عالمین سبیلی. والسلام»

چنین افراطی البته جنبه هزل دارد اما در تعدادی از آراء، کثرت واژه‌های عربی سخت آزار دهنده است. نمونه را در رأی چنین آمده است «در مورد قسامه اجرا شده نظر به این که حالف زن می‌باشد که با وجود رجال نمی‌تواند سوگند یاد کند و نظر به این که عده‌ای از حالفین خصوصیت عمدیت قتل مقتول را به اتیان سوگند ذکر نکرده‌اند و از طرفی احراز علم حالفین به وقوع قتل عمدی مقتول به وسیله متهم مشکل و شبهه تبانی و موامره بین حالفین و اولیاء دم محتمل و.....»^(۱)

در عین حال سره‌نویسی هم نباید موجبی جهت به کار بردن لغات و کلمات غیر مستعمل فارسی شود و اصولاً در نگارش رأی نباید عادات زبانی و سابقه استعمال کلمات و عبارات را از نظر دور داشت. چه در غیر این صورت آن واژه‌ها مقبولیت عام نخواهند یافت.

به همین دلیل هم بسیاری از معادلهای پیشنهادی فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای لغات پر استعمال در دادگستری، رواج نیافت و متروک ماند. به عنوان مثال: واژه «بزه» به عوض «جرم» مقبول واقع نگشت (راستی را که به نظر می‌رسد بزه واژه‌ای کوچک و سربهو است. اما «جرم» سنگین و پر هیبت و غم‌آلود است).

«بهره بها»، هیچ‌گاه جانشین «اجرت‌المثل» نشد. «پایندان» مشروعیت «کفیل» و «ضامن» را نیافت. «گفتگو» به جای «دعوی» زمینه قبول نیافت. (در واقع، دعوا مفهوم مطالبه حق از یک طرف و دفاع از طرف دیگر است اما معادل پیشنهادی فرهنگستان، یعنی «گفتگو» یادآور گپی دوستانه است)

«خستو» و «ناخستو» به عوض «مقر» و «منکر» به کار گرفته نشد (و اگر قاضی دادگاه دو معادل پیشنهادی فرهنگستان را به کار برد، محکوم بیچاره‌ای که بر اثر اقرار به ارتکاب جرم، به حبس محکوم شده است، جز درد تحمل زندان، باید زحمت تتبع در فرهنگ لغات را هم بر خود هموار کند تا دریابد که «خستو» همان «مقر» است و مدعی علیه منکر هم، اگر چه از انکار خویش سود برده است اما از اینکه «ناخستو» نامیده شده سخت ناخشنود خواهد شد.)^(۱)

اماناگفته نمی‌گذاریم که بسیاری از واژگان سره و زیبایی فارسی پیشنهادی فرهنگستان هم در دادگستری، به سزاواری جانشین اصطلاحات دشوار عربی شد که از آن جمله است: بازپرس و دادستان و دادیار به جای مستنطق و مدعی العموم و وکیل عمومی!

۱- واژه‌های نومصوب فرهنگستان ایران. برای دیدن قسمتی از این اصطلاحات ر.ک: مجله هفته دادگستری، ضمیمه مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۱۲۰، شنبه هفدهم شهریور ماه ۱۳۵۲، ص ۷ به بعد

۲ - رعایت رسم الخط

این دفتر محل بحث در خصوص شیوه‌های رسم الخط و تعیین قواعد و ضوابط آن نیست. مضافاً آنکه تهیه رسم الخط علمی مستلزم کار گروهی استادان و ادیبان است و تاکنون نیز در این زمینه اتفاق نظر حاصل نگردیده است. در واقع، در این خصوص بسیاری از بزرگان همچون مرحوم احمد بهمنیار، مرحوم علی اکبر دهخدا (در مقدمه لغت نامه و در مدخل بعضی از واژه‌ها)، دکتر مقربی و دیگران با ذکر دلایل خود، شیوه خاصی از رسم الخط را پیشنهاد کرده‌اند. چنانکه استاد فقید احمد بهمنیار می‌پنداشت که در فارسی، همزه وسط موجود نیست و آنچه در کلماتی نظیر:

دانائی، روئیدن و پائیز دیده می‌شود «یا» است نه «همزه» و باید به صورت دانایی و رویدن و پاییز نوشته شود. ولی عده‌ای دیگر معتقدند که مطابق قوانین صداشناسی، صوت پس از مصوت «ا» و «و» به هیچ روی «یا» نیست، بلکه صوتی است نزدیک به همزه که می‌توان آن را همزه ملین نامید و باید آن را با همزه یا سر «یاء» (ء) نوشت.^(۱)

همچنین در مورد حرف «ب» که اغلب پیشنهاد می‌شود جدا و به صورت «به» نوشته شود، عده‌ای این کار را غلط می‌دانند.^(۲)

با این حال، از آنجا که علی القاعده فرهنگستان زبان و ادب هرکشوری مرجعی صالح در حفظ چهره خط است و فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم به این مسأله توجه داشته و با عنایت به نقش اساسی خط در حفظ پیوستگی فرهنگی به درستی بیان داشته

۱- دکتر خسرو فرشید ورد، املاء، نشانه گذاری، ویرایش، چاپ دوم، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۷۵، ص ۲
 ۲- دکتر خسرو فرشیدورد، همان ماخذ، پیشگفتار

است که: «نباید شیوه‌ای برگزینیم که چهره خط فارسی به صورتی تغییر کند که مشابهت خود را با آنچه در ذخایر فرهنگی زبان فارسی به جا مانده به کلی از دست بدهد»^(۱) می‌توان پیشنهادهای مرجع مرقوم را در نگارشها رعایت نمود.

املائی بعضی از واژه‌ها و پسونده و پیشوندها

برحسب پیشنهاد فرهنگستان زبان و ادب فارسی

ای، (حرف ندا) همیشه جدا از منادا نوشته می‌شود:

ای خدا، ای که

این، آن، جدا از جزء و کلمه پس از خود نوشته می‌شود:

استثنا: آنچه، اینها، آنها

همین، همان، همواره جدا از کلمه پس از خود نوشته می‌شود:

همین خانه، همین جا، همان کتاب، همان جا

به، در موارد زیر پیوسته نوشته می‌شود:

(۱) هنگامی که به صورت «بد» به کار رفته باشد:

بدین، بدان، بدو، بدیشان

(۲) هنگامی که بر سر فعل یا مصدر بیاید (همان که اصطلاحاً «بای زینت» یا «بای

تأکید» خوانده می‌شود):

بگفتم، بروم، بنماید، بگفتن (= گفتن)

۱ - دستور خط فارسی، متن پیشنهادی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ضمیمه شماره ۷ نامه فرهنگستان، تهران، اسفند ۱۳۷۸، ص ۱۳

۳) آنجا که با افزودن «به» صفت ایجاد شود:

بخرد، بشکوه، بستوه، بجا

به در موارد زیر جدا نوشته می شود:

۱) حرف اضافه:

به برادرت گفتم

۲) در ترکیبات اسمی و قیدی و فعلی:

به سربردن، به آواز بلند، به دست آورد

۳) در قید:

به سختی، به حق

۴) پیوند میانی:

منزل به منزل، در به در، خانه به خانه

بی، همیشه جدا از کلمه پس از خود نوشته می شود مگر در:

بیهوده، بیخود، بیراه، بیچاره، بینوا

تروترین، همواره جدا نوشته می شود، مگر در:

بهتر، مهتر، کهنتر، بیشتر

چه، جدا از کلمه پس از خود نوشته می شود مگر در:

چرا، چگونه

چه، جدا از کلمه پیش از خود نوشته می شود مگر در:

آنچه، چنانچه

را، در همه جا جدا از کلمه پیش از خود نوشته می شود مگر در:

چرا (= برای چه؟)

که، جدا از کلمه پیش از خود نوشته می‌شود:

چنان که، آن که

می و همی، همواره جدا از کلمه پس از خود نوشته می‌شود:

می رود، می‌افکند، همی گوید

هم، همواره جدا از کلمه پس از خود نوشته می‌شود مگر هنگامی که:

(۱) کلمه بسیط گونه باشد؛ یعنی معنای آن دقیقاً مرکب از معانی اجزای آن نباشد:

همشهری، همشیره، همدیگر، همسایه

(۲) جزء دوم تک هجایی باشد:

همدرس، همسنگ، همکار، همراه

به استثنای کلماتی که با «الف» یا «م» آغاز شود: هم اسم، هم مرز

تبصره: اگر جزء دوم با مصوت «آ» شروع شود همواره پیوسته نوشته می‌شود:

همایش، همورد، هماهنگ

مگر، هنگامی که همزه در ابتدای جزء دوم تلفظ شود، که در این صورت منفصل

نوشته می‌شود:

هم آرزو، هم آرمان^(۱)

۳- رعایت نشانه گذاری (۱)

مراد از نشانه گذاری به کاربردن علائم و نشانه هائی است که موجب تسهیل خواندن و رفع ابهامهای نوشته شده و در نتیجه درک و فهم مطالب آن را آسان می سازد. در واقع، زمانی که انسان سخن می گوید، در مواردی صدا اوج و فرود می گیرد و ما متوجه وقف یا مکث کلام می شویم. فراز و فرود صدا و مکث هایی که کلمات و جملات را از یکدیگر جدای سازند در درک مطالب بسیار پراهمیت است. در نوشته به لحاظ ممکن نبودن اعمال روش فوق، باید از طریق دیگری استفاده نمود. این طریق به کاربردن علائم نشانه گذاری است.

علائم نشانه گذاری در زبان نوشتاری غرب بسیار است. ذکر و شرح همه آن نشانه ها برای نگارش آراء قضائی بی فایده است. چه بسیاری از آنها در این نوشته ها محل استعمال ندارد. به عنوان مثال به سختی می توان تصور نمود که در رأیی به استفاده از علامت ستاره (برای ارجاع در پاورقی) یا علامت جهت نما (←) نیاز افتد. از این روی تنها به ذکر نشانه های ممکن الاستعمال در آراء بسنده می نمائیم و از میان موارد استعمال این علائم نیز تنها به بیان مواردی که بیشتر در متن رأی محل استفاده تواند بود اکتفاء می شود.^(۱)

1- La ponctuation.

- Le nouveau BESCHERLLE,3, La grammaire pour tous, hatier, 1984, p. 182 a 187

۱- نقطه^(۱) (.)

مهمترین موارد استعمال این نشانه به شرح زیر است :

الف - نمایاندن وقف کامل در پایان جمله‌های انشائی و خبری و انفصال آن از جمله دیگر. این علامت مبین آن است که مفهوم جمله کامل است. (مجموع کلماتی که بین دو نقطه قرار می‌گیرند جمله نامیده می‌شود).

متأسفانه در بسیاری از آراء، جملات بدون استفاده از این نشانه و به صورت پیاپی نوشته می‌شود. این امر موجب صعوبت قرائت و درک سریع رأی می‌شود.

ب - پس از حروف یا علائم اختصاری مبین سال یا نام قوانین مانند: ق.م. (قانون مدنی)، آ.د.م (آیین دادرسی مدنی)

هرچند که افراد آشنا به مسائل حقوقی با ملاحظه حروف اختصاری یاد شده به سهولت نام کامل قانون مورد اشاره را درمی‌یابند، اما از آنجا که فرض بر آن است که بسیاری از مردم عادی نیز اقامه دعویا طرح شکایت می‌نمایند و یا خواننده دعوا و طرف شکایت هستند و ممکن است از علائم فوق نام کامل قانون مورد اشاره را در نیابند، اصلح آن است که در رأی، نام قوانین مورد استناد به صورت کامل قید شود.

۴- نشانه درنگ یا سرکج^(۱) (؛)

الف - نشانه درنگ یا ویرگول برای نمایاندن وقف و مکثی کوتاه و تفکیک جمله‌های غیر مستقلی که باهم در حکم یک جمله کامل هستند به کار می‌رود.

ب - از این نشانه به عنوان جایگزین حرف (و) و برای جلوگیری از تکرار آن نیز استفاده می‌شود.

ج - در عطف بیان: مانند: آقای... خواهان پرونده، اظهار داشته است:.....

د - برای تسهیل قرائت و درک مقصود در جملاتی که می‌توانند به شیوه‌های مختلفی خوانده شوند. مانند: «درجایی که شخص، متهم به استفاده از سند مجعول...» و خیانت در امانت باشد» که اگر ویرگول، بعد از واژه شخص قرار نگیرد، می‌توان جمله را در ابتدا چنین خواند: «درجایی که شخص متهم به استفاده از سند مجعول»
 هـ بعد از عباراتی همچون: به علاوه، درحقیقت، به این ترتیب، در نتیجه، از این نشانه استفاده می‌شود.

۳- نقطه ویرگول یا نقطه سرکج^(۲) (؛)

الف - این نشانه مبین مکثی طولانی‌تر از علامت ویرگول است. غالباً دو جزء طرفین این علامت بایکدیگر رابطه‌ای منطقی دارند. پس آنجا که جمله تمام شده اما رشته مطالب مرتبط با آن به پایان نرسیده است از این علامت استفاده می‌شود.

1 - La Virgule.

1 -Le point - Virgule.

ب - کاربرد دیگر این علامت قبل از کلمات و عبارات توضیحی همانند: زیرا، چراکه، به بیانی دیگر و... است مشروط بر آنکه جمله ما قبل این عبارات کامل و طولانی باشد.

۴ - دو نقطه ^(۱) (:)

الف - از این نشانه برای تبیین امر مجمل و شرح اجزای یک کلی استفاده می‌شود. لذا بعد از کلمات توضیحی و تفسیری همچون: مانند، عبارت است از، این علامت استفاده می‌شود.

ب - قبل از نقل قول مستقیم، که اغلب برای اثبات امر به گفته یا نوشته دیگر استناد می‌شود، از این نشانه استفاده می‌شود. در این مورد بعد از دو نقطه، نشانه دیگر بنام گیومه می‌آید: نظر به اینکه خواننده صراحتاً اظهار داشته است که «.....»

۵ - گیومه ^(۲) (»)

الف - این علامت در طرفین جمله یا کلماتی که از آن نویسنده نیست قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، هنگام نقل عین سخن یا نوشته دیگری آن را داخل این نشانه قرار می‌دهیم. غالباً قبل از این علامت، نشانه دو نقطه به کار می‌رود.

در همه زبانها، هنگام صحبت کردن، بعضی از واژه‌ها و کلمات، کوتاه و شکسته اداء

2-Les deux points.

1-Les guillemets.

می‌شوند. برای نقل و ذکر عین اظهارات متداعیین یا شاکی و متهم، که نوعاً متضمن ترکیبات شکسته است، باید آن را داخل گیومه قرار داد.

ب - هنگام بیان بعضی واژه‌ها و عبارات و اصطلاحات خارجی، نوظهور یا مستعمل نزد طبقه و گروهی معین، آن واژه‌ها و عبارات داخل این نشانه قرار می‌گیرند.

۶- قوسین یا دوکمان^(۱) (())

الف - این نشانه برای جداکردن کلمات و جمله واژه‌های توضیحی و معترضه در داخل جمله به کار می‌رود

ب - مورد استعمال دیگر این علامت برای توضیح تکمیلی اعم از بیان معنا یا شرح بیشتر است.

۷- سه نقطه^(۲) (...)

کاربرد این نشانه در موارد ذیل است :

الف - برای حذف یک یا چند کلمه در داخل جمله.

ب - در شمارش، برای پیشگیری از طولانی شدن جمله. در این استعمال معنایی شبیه (و غیره) دارد.

2- Les guarentheses.

1- Les points du suspension

۸ - نشانه تعجب^(۱) (!)

کاربرد این نشانه در پایان جمله و برای ابراز تحسین، شگفتی و تعجب است.

۴ - درست نویسی و به گزینی واژه‌ها

می‌دانیم که مطابق اصل سی و چهارم قانون اساسی «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع نماید» دادخواه می‌تواند به هر شکلی سخن بگوید و مقصود خویش را با هر جمله‌ای برساند. در واقع مردم عادی برای بیان مراد خویش نوعاًز واژه‌ها و اصطلاحات غیر دقیق استفاده می‌کنند، ولی بر قاضی است که معانی دقیق کلمات را بدانند و آنها را به درستی در مواضع خود به کار برد. به عنوان مثال، اغلب مردم عادی به جای کلمه «مجازات» واژه «جرم» را به کار می‌برند و می‌گویند: «دادگاه برایش دو سال جرم برید». اما قاضی می‌داند که تحمل دو سال حبس، جزای عمل یا ترک عملی است که جرم نامیده می‌شود. یا می‌گویند: «فلانی یوم الاداء شده است» یعنی به چنین سرنوشتی دچار شده است که باید تا زمان تادیه ضرر و زیان مدعی خصوصی درحبس باشد.

مقصود از به کارگیری واژه‌ها و کلمات، انتقال معانی به دیگری است. لذا چنانچه درانتخاب واژه‌ها دقت کافی صورت نگیرد، دلالت آنها به معانی، به صورتی که مقصود

2- Le point d , exclamation.

نویسنده است، حاصل نخواهد شد و چه بسا این امر موجب سوء برداشت و سوء ادراک شود.

توجه دقیق به دلالت کلمات در هر سخن و مکتوبی لازم است و نویسندگان، چه در نوشته‌های ادبی و چه در نوشته‌های عادی، این جهت را رعایت می‌کنند و گاه برای بیان مقصود خویش از تفاوت معانی کلماتی که ظاهر متشابهی دارند سود می‌جویند. به عنوان مثال، نویسنده‌ای تفاوت دو کلمه «دوستی» و «آشنایی» را در متنی چنین بیان کرده است: «دوستی که دشمن ترا دشمن ندارد، از وی احتراز کن و او را بجز آشنا مشمر»^(۱). در این جا نویسنده برای تمیز درجات ارتباط با دیگری از دو کلمه یاد شده استفاده نموده و ارتباط ناشی از کلمه اول را عمیق‌تر از دومی ذکر می‌کند.

دقت و توجه به درست نویسی و به‌گزینی واژه‌ها در مسائل فقهی و حقوقی از ضرورت بیشتری برخوردار است. به همین لحاظ هم، لغت شناسان و تدوین‌کنندگان لغت نامه‌ها به این امر عنایت داشته و حتی کتب خاصی در زمینه معانی کلمات و اصطلاحات به ظاهر متشابه تالیف کرده‌اند.

برقاضی لازم است که با مطالعه کتب ادبی دامنه اطلاع و آگاهی خویش را از کلمات بالا برده و در هنگام صدور رأی لغات و کلمات را به درستی به کار برد. از آنجا که امکان دارد هر کلام و واژه‌ای در رأی مورد استعمال یابد، ذکر و بیان همه آنها در این دفتر ممکن نخواهد بود. صرفاً برای به دست دادن نمونه‌هایی، تعدادی از کلمات و اصطلاحاتی را که در بعضی از آراء قضایی به غلط به کار برده شده ذکر می‌کنیم. صورت و استعمال نادرست آن کلمات و اصطلاحات در میان دو هلال قرار گرفته است:

۱- خردنامه، اثری از قرن ششم هجری، به کوشش منصور ثروت، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۴۱

آسیب / آسیب رسانیدن / آسیب یافتن

آسیب، اسم است به معنی: زخم، عیب، گزند، زیان و ضرر. مصدر لازم آن: آسیب دیدن و آسیب یافتن و مصدر متعدی آن: آسیب زدن و آسیب رسانیدن است.^(۱) لذا، جمله «در این پرونده آقای... متهم به آسیب آقای ... است» غلط است.

آثار (اثرات)

جمع اثر در عربی «آثار» و «اثر» است. جمع بستن اثر به اثرات فصیح نیست. چه طبق قواعد جمع در زبان عربی، مصدری را که سه حرف یا کمتر دارد نمی‌توان به «ات» جمع بست.^(۲)

در گلستان سعدی آمده است: «سرهنگ زاده‌ای بر در سرای اغمیش دیدم که عقل و کیاستی و فهم و فراستی زاید الوصف داشت، هم از عهد خردی آثار بزرگی در ناحیه او پیدا...».^(۳)

۱- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران جلد ۱، ص ۱۰۱ - دکتر محمد معین، فرهنگ معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰، جلد ۱، ص ۵۸
 ۲- فرهنگ معین، ص ۱۴۱
 ۳- سعدی، گلستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۶۳

اثاث - اثاثیه

اثاث در عربی به معنی قماش خانه، متاع و کالا است. مفرد آن «اثاثه» است «اثاثیه» که تصرفی است در لغت اثاثه، در عربی نیامده است. به کار بردن این کلمه فصیح نیست و اصلح استعمال اثاث است.^(۱)

استصحاب (بقاء... استصحاب)

استصحاب در لغت به معنی طلب مصاحبت و صحبت و در اصطلاح اصولیون «هو الحکم ببقاء حکم او موضوع ذی حکم شک فی بقاءه».

استصحاب عبارت است از این که اگر حکمی برای امری ثابت باشد و دلیلی بر انتفاء آن حکم نباشد، همان حکم سابق در لاحق اجرا شود. در استصحاب، قطع و یقین به ثبوت چیزی (اعم از حکم یا موضوع) و شک در بقاء آن لازم است. ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در این زمینه بیان داشته است: «در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد، اصل بر بقای آن است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.» پس در استصحاب، حکم به بقاء، موجود است و دیگر نباید نوشت «بقاء استصحاب». بنابر آنچه گفته شد آراء ذیل از این حیث غلط است.

«در خصوص دادخواست خانم ربابه ... به طرفیت آقای محمدرضا ... به خواسته

۱- لغت نامه دهخدا، جلد ۱، ص ۸۵۴ - فرهنگ معین، ص ۱۴۰

مطالبه مهریه مافی القباله به تعداد یکصد عدد سکه بهار آزادی ... نظر به اینکه به محض وقوع عقد نکاح، زوجه مالک مهریه است و می‌تواند هر نوع تصرفی در آن نموده و مطالبه نماید ... و خوانده دلیلی بر پرداخت مهریه زوجه ارائه نداده، لذا بقاء دین استصحاب و مستنداً به مواد ۱۰۸۲ قانون مدنی و ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی خوانده (را) به پرداخت ... در حق خواهان محکوم می‌نماید...»^(۱)

یا:

«بقاء مستندات در ید خواهان دلیل بر اشتغال ذمه خوانده در قبال خواهان می‌باشد و چون از جانب خوانده دلیلی که مشعر بر برائت ذمه‌اش باشد ابراز نگردیده، ... با استصحاب بقاء دین حکم به محکومیت خوانده به پرداخت ... صادر و اعلام می‌گردد.»

انجام / انجام دادن

واژه «انجام»، در مقابل «آغاز»، قید است و به معنی پایان، آخر و عاقبت می‌باشد. این کلمه به تنهایی دلالت مصدری ندارد. پس «انجام کار» به معنی عاقبت و پایان کار است، نه اجرای کاری. مانند: «وزیران در خفیه پرسیدند که: رأی ملک را چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم؟ گفت: به موجب آن که انجام کار معلوم نیست و رأی همگنان در مشیت است که صواب آید یا خطا...»^(۲). برای بیان اجرای کار باید «انجام» را با فعل معین «دادن» استعمال نمود.^(۳) لذا به کار بردن جملاتی شبیه: «خوانده از انجام این امر امتناع نموده

۱- دادنامه شماره ۱۷۸۱-۱۷۹/۲۰/۹ شعبه ۱۷۰۹ دادگاه خانواده تهران.

۲- سعدی گلستان، ص ۸۱

۳- فرهنگ معین، ص ۳۶۷ - ابوالحسن نجفی، غلط ننویسیم، فرهنگ دشواریهای زبان فارسی، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۵ - ضیاءالدین سجادی، در مکتب استاد، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۵، ص ۲۳

است...» یا «خواهان، انجام مفاد قرارداد مستند دعوارا خواستار گردیده است» نادرست است و در این مواضع باید از فعل «انجام دادن» و «انجام رساندن» استفاده کرد.

استیجار / استجاره

استیجار، به معنی اجاره کردن است. (اجاره دهنده «موجر» و اجاره کننده «مستاجر»). ولی استجاره به معنی زهار خواستن و پناه بردن است. (پناه دهنده «مجیر» و پناهنده «مستجیر» است). ترکیب اجاره و استجاره غلط است و صحیح آن اجاره و استیجار است.^(۱)

اکثراً / اقلاً

کلمات اقل و اکثر غیر منصرفند و تنوین بر نمی دارند. بنابراین از لحاظ دستور زبان عربی ساخت کلمه «اکثراً» و «اقلاً» غلط است ولی چون این دو کلمه در زبان فارسی، چه در نوشتار و چه در گفتار، رایج شده است دیگر نمی توان آنها را غلط دانست. با این همه می توان به جای اکثراً، غالباً یا بیشتر و به جای اقلاً، دست کم یا لااقل را به کار برد.^(۲)

اعلان / اعلام

هر دو کلمه مذکور مصدر باب افعال عربی است ولی «اعلان» به معنی آشکار و علنی کردن امری یا خبری و «اعلام» به معنی آگاه کردن به امری یا خبری است. لذا هر

۱- لغت نامه دهخدا، جلد ۲، ص ۱۷۹۲ - ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۱۴

۲- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۱۸ و ۱۹ - فرهنگ معین، ص ۳۲۹

یک از این دو کلمه را باید در مفهوم دقیق خود به کار برد. سعدی، در حکایتی از باب اول گلستان آورده است: «...یکی از متعلقان ملک که بر این واقف بود ملک را اعلام کرد که فلان را که حبس فرموده‌ای با ملوک نواحی مراسله دارد».^(۱)

رأی زیر از این جهت غلط است:

«نظر به اینکه خواننده با وجود اعلان وقت در دادگاه حضور نیافته و لایحه‌ای نیز

ارسال ننموده است...»

اذن / اجازه

در زبان عربی، همچنان که در فقه و حقوق، میان این دو کلمه فرق است.^(۲) اذن، رخصت طلبیدن قبل از انجام دادن کاری است و اجازه، درخواست رخصت پس از انجام یافتن کار. لذا هرچند که در زبان فارسی امروز این دو کلمه به صورت مترادف به کار می‌رود اما به لحاظ ضرورت رعایت دقت در انتقال معانی، شایسته است در آراء، هریک از این دو کلمه در موضع خود به کار رود.

انکار سند (انکار دعوا)

مطابق ماده ۲۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، «کسی که علیه او سند غیر رسمی ابراز شود می‌تواند خط یا مهر یا امضاء و یا اثر انگشت

۱- سعدی، گلستان، همان مأخذ، ص ۷۷

۲- «قد فرق بینهما بأن الأذن: هو الرخصة في الفعل قبل إيقاعه...»

و الاجازة: الرخصة في الفعل بعد إيقاعه و هو به معنى الرضا بما وقع...»

نورالدین بن نعمه الله الحسینی الموسوی الجزایری، فروق اللغات فی التمییز بین المفاد الکلمات، دفتر نشر

فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۵۳

منتسب به خود را انکار نماید و احکام منکر بر او مترتب می‌گردد و اگر سند ابرازی منتسب به شخص او نباشد می‌تواند تردید کند».

پس انکار و تردید ناظر به دلائل و اسناد ابرازی است نه دعوا. البته گاه دعواتکذیب می‌شود یعنی بی پایه و اساس دانسته می‌شود که این امر با انکار دعوا متفاوت است. پس چنانچه منکر خط یا امضاء یا اثر انگشت، اصطلاح انکار دعوا را هم به کار برده باشد، در رأی نباید نوشت: «از آنجا که خوانده دعوا را انکار نموده است...». دعوا واقعیتی است که تنها می‌توان در مقابل آن دفاع نمود.

استرداد / رد

«رد» مصدر ثلاثی مجرد به معنای بازگرداندن و «استرداد»، مصدر باب استفعال به معنای طلب بازگرداندن است. لذا در رأی به جای «حکم به استرداد... صادر می‌گردد» باید نوشت: «حکم به رد... صادر می‌گردد». به عوض واژه‌های فوق می‌توان از واژه‌های فارسی «باز پس دادن» و «برگرداندن» هم استفاده کرد.

متاسفانه، گاه قانونگذار نیز مرتکب این اشتباه شده است. به عنوان مثال در ماده ۵۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی آورده است: «چنانچه رأی دادگاه مبنی بر استرداد عین مالی باشد مشمول مقررات این فصل نخواهد بود» که واژه صحیح در این مورد، رد عین مال است. همچنین در انتهای ماده ۱۲۰ همان قانون آمده است که: «..... در صورتی که خوانده در مهلت مقرر مطالبه خسارت ننماید وجهی که بابت خسارت احتمالی سپرده شده به درخواست خواهان به او مسترد می‌شود» که کلمه درست در این موضع «رد» خسارت احتمالی سپرده شده است. استعمال قانون مدنی در

این خصوص دقیق است. از جمله در ماده ۳۱۱ این قانون چنین آمده است: «غاصب باید مال مغصوب را عیناً به صاحب آن رد نماید...» یا در ماده ۲۶۶ قانون مدنی آمده است: «در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی باشد اگر متعهد به میل خود آن را ایفاء نماید دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود».

اسقاط حق حضور (از استماع نظر دادگاه)

ترکیب نادرست «طرفین از استماع نظر دادگاه اسقاط حق حضور نمودند» به صورت «فرم» در پایان بسیاری از صورتجلسه های دادرسی به کار می رود. می دانیم که مطابق ماده ۲۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی «پس از اعلام ختم دادرسی در صورت امکان دادگاه در همان جلسه انشاء رأی نموده و به اصحاب دعوا اعلام می نماید. در غیر این صورت حداکثر ظرف یک هفته انشاء و اعلام رأی می کند».

بدین ترتیب، آنچه اسقاط می شود، حق استماع نظر دادگاه بلافاصله بعد از اعلام ختم دادرسی است و نه حق حضور. چه حق حضور، ناظر به بود و نبود و ماندن و نماندن طرفین در دادگاه است. شاید در این موضع بتوان ترکیب «حق حضور برای استماع نظر دادگاه» را به کاربرد ولی ترکیب «حق حضور از استماع نظر دادگاه» ناصحیح است. از طرفی دادگاه تکلیف ندارد که پس از ختم دادرسی فی الفور رأی خود را صادر نماید تا برای طرفین حقی در این زمینه متصور باشد. پس دادگاه می تواند پس از ختم دادرسی اعلام دارد که ظرف یک هفته انشاء رأی خواهد نمود.

اموال بلاصاحب / اموال مجهول المالک

مدلول این دو اصطلاح متفاوت است و نباید آنها را یکسان به کاربرد. مال بلاصاحب، مالی است که سابقه تملک دارد ولی مالک از آن اعراض می‌نماید. ولی مال مجهول المالک، مالی است که سابقه تملک دارد لیکن هویت مالک آن مجهول است. مطابق ماده ۲۸ قانون مدنی: «اموال مجهول المالک با اذن حاکم یا مأذون از قبل او به مصارف فقرا می‌رسد». ماده ۱۲ قانون ثبت می‌گوید: نسبت به املاکی که مجهول المالک اعلان شده، اشخاصی که حق تقاضای ثبت دارند می‌توانند در ظرف دو سال از تاریخ اجرای این قانون تقاضای ثبت نمایند و پس از گذشتن مدت دو سال، معاملات راجع به آن املاک قبل از تقاضای ثبت در دفتر اسناد رسمی پذیرفته نمی‌شود.....».

اثبات / ثبوت

«اثبات»، مصدر باب افعال، به معنای ثابت کردن و پابرجای کردن است و در آیین دادرسی، اقامه دلیل بر مدعا به است. اما «ثبوت» مصدر لازم و به معنای استوار شدن و استقرار یافتن است. گاه در آراء به جای واژه «اثبات» ترکیب «به ثبوت رساندن» به کار برده می‌شود که نادرست است. این دو واژه در دو ماده قانونی زیر به درستی استعمال شده است. مطابق ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، به لحاظ جریان اصل برائت «... اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند» ولی به موجب بند ۷ ماده ۸۴ همان قانون از جمله مواردی که خواننده می‌تواند ضمن پاسخ به ماهیت دعوا، ایراد کند آن است که «دعوا بر فرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد.....».

انعزال / عزل

«انعزال»، زوال قهری وکالت یا قیمومت یا وصایت و مانند آن است. در انعزال، اراده فرد نقشی ندارد و زوال صفت موجود، خود به خود یا به حکم قانون صورت می‌گیرد. چنانکه ماده ۱۱۹۱ قانون مدنی مقرر داشته است که: «اگر وصی منصوب از طرف ولی قهری به نگاهداری یا تربیت مولی علیه و یا اداره امور او اقدام نکند یا امتناع از انجام وظایف خود نماید، منعزل می‌شود» یا حسب ماده ۱۲۴۹ همان قانون، جنون یا فقدان رشد قیم موجب انعزال از قیمومت است. اما «عزل» اعمال اراده و حاکمیت برای زوال صفت اعطاء شده به غیر است. چنانکه در باب وکالت، یکی از طرق مرتفع شدن وکالت این است که موکل وکیل را عزل نماید. در هنگام انشای رأی باید به تفاوت کاربرد این دو کلمه توجه کرد و هر یک را در موضع صحیح خود استعمال نمود.

انفساخ / فسخ / تفاسخ

«انفساخ» مصدر لازم است. این واژه در مورد انحلال قهری عقد به کار می‌رود. در قانون مدنی، در موارد متعددی برای بیان انحلال خود به خود عقد از این کلمه استفاده شده است. از جمله حسب ماده ۳۸۷ آن قانون، تلف مبیع قبل از تسلیم، موجب انفساخ عقد بیع است. همچنین در ماده ۸۴۵ قانون مدنی آمده است که: «کلیه عقود جایز به موت احد طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سفه، در مواردی که رشد معتبر است». اما «فسخ»، انحلال عقد و برگشت آثار آن از سوی یکی از طرفین عقد است.

چنانکه، فی المثل اگر ملکی به شرط داشتن مساحت معین فروخته شود و بعد مشخص شود که کمتر از آن مقدار است، مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت (ماده ۳۵۵ قانون مدنی).

«تفاسخ»، مصدر باب تفاعل است به معنی فسخ متقابل. تفاسخ معادل دیگر «اقاله» است. چنانکه قانون مدنی در ماده ۲۸۳ بیان داشته: «بعد از معامله، طرفین می‌توانند به تراضی آن را اقاله و تفاسخ کنند». پس تفاسخ، فسخ معامله با توافق و تراضی طرفین است. به این لحاظ در مواردی شبیه به مورد فوق در رأی نوشته می‌شود: «... با عنایت به ماده ۲۸۴ قانون مدنی که اقاله به هر لفظ و فعلی واقع می‌شود که دلالت بر بهم زدن معامله کند و اظهارات و اقدامات طرفین به شرح مذکور، مبین اراده آنان بر تفاسخ و اقاله عقد بیع موضوع قرار داد می‌باشد لذا.....» و نه، مبین اراده آنان بر فسخ (یا انفساخ) عقد.....

بر اثر (در اثر)

اثر به معنی «نشان، نشانه و علامت باقی مانده از هر چیز» است.^(۱) با اضافه شدن «بر» به این کلمه ترکیب «بر اثر» به معنای «در دنبال، از پی» و مجازاً «به سبب» ساخته می‌شود. استعمال ترکیب «در اثر» به جای «بر اثر» نادرست است^(۲). لذا در رأی نباید نوشت: «چون قتل... در اثر سهل انگاری ... واقع شده است».

متأسفانه، قانونگذار هم در بعضی از موارد این کلمه را به صورت نادرست به کار برده است. از جمله در ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی آمده است: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد.....»

۱- فرهنگ معین، ص ۱۴۰

۲- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۴۰

بین / مابین

«بین» یعنی «میان» و «فاصله دو چیز». از اضافه کردن «ما» ی موصوله به آن، ترکیب «مابین» به دست می‌آید به معنای «آنچه در میان دو چیز» است.

پس جمله‌ای شبیه «اختلاف ما بین دو نفر» نادرست است. همچنین است ترکیب «فی مابین» که به فراوانی در آراء آورده می‌شود. مانند:

«... نظر به اینکه به دلالت فتوکیپی های مصدق سند مالکیت و اجاره نامه رسمی، که از هرگونه تعرض مصون مانده است، مالکیت خواهان بر عین مستاجر و نیز رابطه استیجاری فی مابین خواهان و خوانده بر رقبه مرقوم احراز می‌شود...».

«نظر به اینکه حسب مفاد ورقه تعهد نامه عادی تنظیمی فی مابین خواهان و خوانده، خوانده متعهد گردیده است ...».

باید، بایست، بایستی

«باید» فعل مضارع از مصدر بایستن است و «بایست» فعل ماضی و «بایستی» صیغه شرطی است.^(۱)

لذا هنگام بیان لزوم انجام کاری در حال و آینده واژه «باید» به کار می‌رود و نه «بایستی». بنابراین در حکم نمی‌توان نوشت: «نامبرده بایستی اسناد و مدارک را مسترد نماید» بلکه، باید گفت: نامبرده باید

۱- سعید نفیسی، درمکتب استاد، موسسه مطبوعاتی عطائی، چاپ دوم، ۱۳۴۴، ص ۱۱.

با وجود این / با این وجود

با وجود این، مترادف «با این همه» و «مع هذا» است. این ترکیب زمانی کاربرد دارد که نخست وضع یا حال یا امری در جمله ذکر شده باشد.^(۱) به عنوان مثال: «... با عنایت به اینکه خواننده به موجب سند عادی مورخ... تنظیمی با خواهان متعهد بوده است که نسبت به اتمام عملیات ساختمانی در مدت ۵ ماه اقدام نماید... و با وجود این...». گاهی برای افاده معنای فوق ترکیب «با این وجود» استعمال می‌شود که نادرست است.

تظلم (تظلم خواهی)

«تظلم»، مصدر باب تفعّل به معنای دادخواهی و از ظلم کسی شکایت کردن برای دادخواستن است.

شخص دادخواه را متظلم گویند. به این ترتیب هنگامی که از کلمه تظلم استفاده می‌شود نباید مصدر فارسی «خواستن» را به آن اضافه نمود و در رأی نباید نوشت: «دراین پرونده خانم... علیه همسرش آقای... به ضرب و جرح شکایت نموده و چنین تظلم خواهی نموده است که...»

۱- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۳۵

(تکمیل نقایص)

ترکیب یاد شده غلط است و باید از استعمال آن پرهیز نمود، چه «نقایص» جمع «نقیصه» به معنای «عیب» و «خوی بد» است. در این صورت ترکیب «تکمیل نقایص» دلالت بر کامل کردن عیبه‌ها خواهد نمود. به جای آن باید نوشت «رفع نقایص». ضمناً باید توجه داشت که آنچه بیشتر در آراء دادگاهها به کار می‌رود کلمه «نقایص» نمی‌تواند باشد. چه همان طور که گفته شد نقایص کلمه‌ای متفاوت از نواقص است. «نواقص» جمع «ناقصه» به معنای «ناتمام» و «ناکامل» است. اصلح آن است که کلمه تکمیل را همراه نواقص هم به کار نبرد و به جای آن نوشت «رفع نواقص»^(۱).

متأسفانه، قانونگذار در موارد متعددی به جای استعمال نواقص، واژه نقایص را به کار برده است. مثلاً در ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی آمده است: «مدیر دفتر دادگاه ظرف دو روز نقایص دادخواست را به طور کتبی و مفصل به خواهان اطلاع داده و از تاریخ ابلاغ به مدت ده روز به او مهلت می‌دهد تا نقایص را رفع نماید». حال آنکه واژه صحیح در این موضع «نواقص» است.

به جهات یاد شده، در رأی ناظر به قرار رد دادخواست دفتر دادگاه نباید نوشت: «نظر به اینکه آقای مدیر دفتر در مهلت مقرر قانونی نقایص دادخواست را به خواهان اطلاع داده و نامبرده در مهلت ده روز نسبت به رفع نقایص اقدام ننموده...»

۱- در همین مفهوم: ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۷۱

جهاز (جهیزیه)

جهاز، در زبان عربی به معنی مال و اثاثی است که همراه عروس به خانه شوهر فرستاده می‌شد. در متون قدیم فارسی هم جهاز در این معنا و به همین صورت به کار رفته است.

اما جهیز در عربی صفت اسب است و به معنای «تندرو و چابک» است و این کلمه در هیچ یک از متون معتبر فارسی به جای جهاز به کار برده نشده است^(۱). لذا در هنگام صدور رأی در دعاوی راجع به مطالبه جهاز نباید نوشت: «درخصوص خواسته خواهان مبنی بر مطالبه جهیز (یا جهیزیه یا جهازیه) خود...»، هر چند که خواهان در دادخواست خود دو کلمه اخیر را به کار برده باشد.

جامع / جمیع

«جامع»، اسم فاعل از مصدر ثلاثی مجرد «جمع»، به معنای جمع کننده و گردآورنده و نیز کامل و تمام است. به مسجدی که در آن نماز جمعه گزارند نیز جامع گویند. «بربالمین تربت یحیی پیغامبر، علیه السلام، معتکف بودم در جامع دمشق که یکی از ملوک عرب که به بی انصافی معروف بود به زیارت آمد...»^(۲). اما «جمیع»، قید و به معنی همه و تمامی و همگی است. لذا این جمله که گاه در آراء نوشته می‌شود: «به حکایت جامع اوراق پرونده»، از حیث نگارشی جمله‌ای نادرست است و به جای آن باید نوشت: «به حکایت

۱- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۹۵

۲- سعدی، گلستان، همان مأخذ، ص ۶۶

جمیع اوراق پرونده». اما از جهت منطقی درست تر آن است که برای بیان مقصود، هیچ یک از این دو واژه به کار برده نشود. چه بدیهی است که در یک پرونده هیچ گاه همه اوراق آن (منجمله برگه‌های ابلاغ و اخطار) بر امر واحدی دلالت ندارد. به علاوه پرونده مجموع اوراقی چند است لذا دیگر نیازی به اشاره به اوراق نیست.

چنانکه و چنانچه:

«چنانکه و چنانچه» دو ترکیب مختلف است با دو کاربرد متفاوت. چنانکه، یعنی «آن طوری که» و «همچنان که». در قابوس نامه آمده است: «پس اگر از پیشه‌ها چنانکه که فرمودم طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و دنیا دشمن و بردبار و خفیف روح و دیرخواب و زودخیز و حریص به کتابت و درس...».^(۱) ولی، چنانچه، از ادات شرط و به معنی اگر است. پس در رأی برای تکرار یا تقویت دلیل باید نوشت «چنانکه ذکر شد» و «چنانکه خواننده اظهار داشته است...» و نه «چنانچه ذکر شد».

(چون / لذا)

«چون» کلمه‌ای فارسی و از ادات تعلیل است. یعنی برای بیان علت به کار می‌رود. مثلاً گفته می‌شود: «چون خواننده در دادگاه حاضر نشده و لایحه‌ای هم نفرستاده و دفاعی به عمل نیاورده...».

کلمه «لذا»، به معنای «بنابراین»، هم همین کار برد را دارد و بیان کننده علت و دلیل

۱- قابوس نامه، همان مأخذ، ص ۱۵۸

امری است. الّنهاییه «چون»، معمولاً در ابتدای جمله قرار می‌گیرد و نتیجه به دنبال آن می‌آید. امّا، «لذا» در آخر جمله می‌آید و نتیجه بلافاصله پس از آن ذکر می‌شود. از آنجا که دو واژه یاد شده، کارکردی واحد دارند جمع بین آن دو در یک جمله غلط است. متأسفانه استفاده توأم از این دو کلمه و یا استفاده از واژه‌های «چون» و دیگر ادات تعلیل، مانند: «بنابراین»، «از این رو» و «به این لحاظ»، در بسیاری از آراء مشهود است که باید از آن خوداری نمود. به عنوان مثال:

«چون مستند دعوی یک برگ سفته است که زمان پرداخت آن فرار رسیده و در ظرف مدت مقرر در قانون تجارت وخواست شده است، لذا به درخواست خواهان و به تجویز ماده ۲۹۲ قانون تجارت و بند ج ماده ۱۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار تأمین و توقیف... ریال از اموال خوانده صادر می‌شود...».

یا «چون جلب نظر کارشناس در اخذ تصمیم دادگاه موثر می‌باشد، لذا دادگاه مستنداً به ماده... مبادرت به صدور قرار کارشناسی می‌کند».

(حفاظت)

حفاظت «از لغات مجعولی است که هرگز در عربی و متون معتبر ادبیات فارسی به کار نرفته است. به جای آن می‌توان گفت: حفظ یا محافظت یا نگهداری و جز اینها»^(۱).

متأسفانه گاه قانونگذار نیز این واژه را استعمال نموده است. به عنوان مثال در ماده ۱۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی آمده است: «در صورتی که اظهار نامه مشعر به تسلیم چیزی یا وجه یا مال یا سندی از طرف اظهارکننده به مخاطب باشد باید آن چیز یا وجه یا مال یا سند هنگام تسلیم اظهار نامه به مرجع ابلاغ، تحت نظر و حفاظت آن مرجع قرار گیرد...»

۱- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۱۱۰.

حکم بر بطلان دعوا/ حکم بر بی حقی خواهان/ قرار رد دعوا

در دادرسیهای حقوقی، هر یک از این سه اصطلاح بر مفهوم خاصی دلالت دارد و نباید آنها را به جای هم به کار برد:

۱- حکم بر بطلان دعوا، حکمی است که پس از رسیدگی کامل در ماهیت دعوا صادر می‌شود و مبین نبود دلیل اثباتی یا عدم کفایت ادله خواهان در دعوی مطرح شده است. پس در هر دعوایی که مقرون به دلیل مثبت ادعا نباشد می‌توان از این اصطلاح استفاده کرد و حکم بر بطلان دعوا صادر کرد.

۲- چنانچه در دعوایی، مدعی، علیه دیگری ادعای حقی نماید (اعم از مطالبه عین یا دین) و دلیل او نارسا باشد می‌توان به عوض اصطلاح «حکم بر بطلان دعوا» از اصطلاح «حکم به بی حقی خواهان» هم استفاده کرد. در واقع، حکم به بی حقی خواهان اخص از حکم به بطلان دعوا است. یعنی اگر دعوا متضمن مطالبه حقی از مدعی علیه نباشد، مانند دعوی اعسار، نمی‌توان از اصطلاح حکم به بی حقی خواهان در دعوا استفاده کرد.

۳- قرار رد دعوا، قرار است نه حکم. به این لحاظ، مورد صدور آن وقتی است که دادگاه اساساً وارد رسیدگی به ماهیت دعوا نشده باشد مانند قرار رد دعوا به لحاظ عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا یا ذی‌نفع نبودن خواهان در دعوا، یا عدم توجه دعوا به شخص خوانده (موارد مذکور در بند ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و

انقلاب در امور مدنی). استثنائاً در مورد استرداد دعوا نیز، دادگاه قرار رد دعوا صادر می‌نماید (بند ب ماده ۱۰۷ همان قانون).

خلاصه / شرح

خلاصه، به معنی برگزیده و منتخب و کوتاه شده سخن است و شرح، به معنی بیان و توضیح و بیشتر به معنای بیان کامل با همه جزئیات است. در اخلاق ناصری آمده است: «و غرض از شرح این مراتب آن است که تا بدانند که انسان در فطرت مرتبه وسطی یافته است».^(۱)

لذا چنانچه در نظر است که در ابتدای رأی اظهارات یا استدلالاتی یکی از متداعیین یا وکلای آن به نحوی بالنسبه جامع ذکر شود، از واژه «شرح» استفاده می‌شود. اما اگر منظور، بیان رئوس مطالب باشد و صادر کننده رأی بخواهد مطالب را به کوتاهی و به صورت مختصر بیان کند باید از کلمه «خلاصه» استفاده نماید. بنابراین در رأی نمی‌توان نوشت که: «اظهارات خواهان به این شرح است که خوانده از پرداخت بدهی خویش امتناع می‌نماید. نظر به اینکه خوانده...»، در این موضع باید نوشته شود: «اظهارات خواهان به این خلاصه که...»

خالصه (خالصجات)

خالصه، مونث خالص، در فارسی به معنای مال غیر منقول متعلق به دولت است.

۱- خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی - علیرضا حیدری، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۶۳

سابقاً به آن املاک شاهی می‌گفتند. هرچند قانونگذار این واژه را به خالصجات جمع بسته است (قانون تأسیس بنگاه خالصجات کشور) ولی بهتر آن است که در جمع، املاک خالصه را به کار برد.

در / درب

«در» کلمه‌ای فارسی و معادل «باب» در زبان عربی می‌باشد. اما «درب» در عربی به معنای دروازه بزرگ و جمع آن «دروب» و «دراب» است.^(۱)

پس واژه «درب» صورت ادبی «در» نیست بلکه کلمه‌ای عربی و دارای معنایی غیر از «در» است و باید از استعمال آن در این موضع خودداری نمود. در خلاصه جریان پرونده‌ای چنین آمده است: «... خانم ... به عنوان مطلع اظهار داشته ساعت ۱۱ صبح بود که من رفتم خانه زهرا... که مستاجر است بیدارش کنم. هر چقدر او را صدا کردم و به درب اطاقها کوبیدم جوابی نداد. درب اطاق را باز کردم ... به محض اینکه درب اطاق را باز کردم بوی گاز شدیدی آمد. من رفتم مغازه پهلویی را صدا کردم ...».

(دستورات / گزارشات)

(پیشنهادات / نگارشات / آزمایشات)

واژه‌های دستور، گزارش، پیشنهاد، نگارش و آزمایش، فارسی هستند و همه آنها با «ها» جمع بسته می‌شوند. لذا جمع بستن کلمات فارسی فوق با علامت جمع عربی «ات» نادرست است و از استعمال آنها باید پرهیز نمود.

۱- ال‌اب لوبس معلوف البسوعی، المنجد، چاپ نهم، بیروت، ۱۹۳۷، ص ۲۰۷

دین / قرض

از جهت عرف بین دین و قرض از این جهت تفاوت است که در دین اجل و مهلت است ولی در قرض چنین نیست. صاحب فروق اللغات به نقل از قاموس می گوید:

«الدین: ماله اجل، ومالا اجل له فقرض وقيل: الدین: كل معاوضة يكون أحد العوضين فيها مؤجلاً».

وأما القرض: فهو إعطاء الشيء ليستعيد عوضاً وقتاً آخر من غير تعيين الوقت»^(۱).

اما در اصطلاح حقوقی، حسب ماده ۶۴۸ قانون مدنی: «قرض عقدی است که به موجب آن احد از طرفین مقدار معینی از مال خود را به طرف دیگر تملیک می کند که طرف مزبور مثل آن را از حیث مقدار و جنس و وصف رد نماید و در صورت تعذر رد، مثل قیمت یوم الرد را بدهد». اما دین، تعهدی است که بر ذمه شخصی به نفع دیگری وجود دارد. و به این لحاظ قرض اخص از دین است.

(رأی گزارش اصلاحی)

می دانیم که طرفین دعوا در هر مرحله از مراحل دادرسی می توانند دعوای خود را به طریق سازش خاتمه دهند. این سازش می تواند در دادگاه واقع شود یا خارج از دادگاه. دادگاه پس از حصول سازش بین طرفین، رسیدگی را ختم و مبادرت به صدور گزارش اصلاحی می نماید. مفاد سازش نامه نسبت به طرفین و وراثت و قائم مقام قانونی آنها

۱- فروق اللغات، همان مأخذ، ص ۱۲۹

نافذ و معتبر است و مانند احکام دادگاهها قابل اجراست. اما هر چند دادگاه، گزارش اصلاحی را براساس سازش طرفین تنظیم می‌نماید ولی این گزارش، رأی یا قرار تلقی نمی‌شود.

بنابراین پس از ختم رسیدگی به لحاظ سازش طرفین نباید نوشت: «دادگاه به شرح زیر مبادرت به صدور رأی گزارش اصلاحی می‌نماید».

سؤال (سؤال پرسیدن)

سؤال به معنای پرسیدن است. اضافه نمودن مصدر «پرسیدن» به «سؤال» حشو است. چنانچه نیاز به اضافه نمودن مصدر به این کلمه باشد می‌توان مصدر «کردن» یا «مطرح کردن» را بر آن اضافه نمود. لذا انشای رأی به صورت زیر نادرست است. «... از آنجا که متهم درخصوص سؤالی که از او پرسیده شد... بالصراحه پاسخ داده است که...» به جای آن می‌توان نوشت: «از آنجا که متهم در پاسخ به سؤال... بالصراحه اظهار داشته است که...»

شامل / مشمول

شمول در عربی به معنای «شُرکت» است ولی در زبان فارسی به معنی «فرا گرفتن» و «در بر گرفتن» به کار می‌رود. اسم فاعل شمول، «شامل» به معنی فراگیرنده و اسم مفعول آن «مشمول» به معنی «در بر گرفته شده» است^(۱). چون شامل اسم فاعل و به

۱- سعید نفیسی، همان مأخذ، ص ۱۰۹

معنی «در برگیرنده» است نباید نوشت: عمل متهم شامل ماده... قانون مجازات اسلامی بوده و نامبرده به ... محکوم می‌شود». بلکه باید گفت، «عمل متهم مشمول ماده...». همچنین نوشتن این جمله که «قانون مشمول حال ... می‌شود» نادرست است.

صدور / اصدار (اصدار یافتن)

«صدور» مصدر لازم و به معنای حاصل شدن، ظاهر شدن و نیز نوشتن یا تکمیل ورقه‌ای به منظور ترتیب آثار مخصوص بر آن است و «اصدار» مصدر متعددی به معنای روانه کردن و صادر کردن است. در عبارات زیر، استعمال صحیح هر دو واژه را می‌توان دید:

«... و چون کمال هر چیزی در صدور فعل خاص اوست از او بر تمام‌ترین وجهی، و نقصان او در قصور آن صدور از او، چنانکه در... یاد کرده آمد، که اگر مُصدِر خاصیت خویش نباشد بر وجه اتم همچون خر نقل اثقال را شاید، یا همچون گوسفند ذبح را، و اظهار خاصیت انسان که اقتضای اصدار افعال خاص او کند از او تا وجودش به کمال رسد جز توسط این صناعت (صناعت تهذیب اخلاق) صورت نیندد...»^(۱).

با توجه به آنچه گفته شد، ترکیب اصدار یافتن ترکیب غلطی است. در رأیی چنین آمده است: «... پرونده در شعبه... دادگاه عمومی تهران مورد رسیدگی واقع و به اعتبار این که هبه معوض بوده و عوض آن... بوده و هبه معوضه قابل رجوع نیست حکم بر بطلان دعوا اصدار یافته است...».

۱- خواجه نصیرالدین طوسی، همان مأخذ ص ۱۰۷

ضرب و جرح / ضرب و شتم

«ضرب» به معنای زدن و «شتم» به معنای فحش دادن و دشنام دادن است. لذا چنانچه مراد ایراد ضرب منتهی به جراحت باشد، نباید از ترکیب «ضرب و شتم» استفاده کرد.^(۱)

ضد / نقیض

صاحب فروق اللغات اختلاف بین این دو کلمه را چنین آورده است که در «نقض» تقابل بین دو چیز، تقابل نفی و اثبات یا تقابل عدم و ملکه است. به این جهت اجتماع یا ارتفاع نقیضین در یک ماده ممکن نیست مانند حرکت و سکون. اما دو امر متضاد، اگر چه اجتماع آنها ممکن نیست اما ارتفاع آنها جایز است مانند: سیاهی و سفیدی.^(۲)

طی

کلمه «طی» در لغت به معنی نوردیدن و مجازاً به معنی مسافت هم آمده است. چنانکه در فارسی در نوردیدن راه را طی کردن راه می‌گوییم و در طی راه، یعنی در

۱- در همین مفهوم، ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۱۸۴

۲- نورالدین بن نعمه‌الله الحسینی الموسوی الجزایری، همان مأخذ، ص ۱۶۴، شماره ۱۹۹: «النقیضان: ماكان التقابل بينهما تقابل النفي و الاثبات او العدم و الملكة؛ و لذا لا يمكن اجتماعهما في مادة، و لا ارتفاعهما كالحركة و السكون و اما المتضادان: فيجوز ارتفاعهما و يمنع اجتماعهما كالسواد و البياض»

مسافت راه.^(۱) استعمال این واژه در مورد لایحه و مدرک یا قرارداد و مانند آن صحیح نیست و فی‌المثل نمی‌توان نوشت «خوانده، طی لایحه تقدیمی اظهار داشته است...» به جای آن باید نوشت: «خوانده ضمن لایحه یا در لایحه تقدیمی اظهار داشته است».

طبق

«طبق» در زبان عربی معانی متعددی دارد که یکی از آنها چیزی است که به چیز دیگر بچسبانند. در زبان فارسی آن را به معنای «موافق» و «مطابق» استعمال کرده‌اند ولی باید توجه داشت که در این موضع حتماً باید کلمه «بر» در ابتدای آن آورده شود.^(۲) لذا نباید گفت: «طبق ماده ... قانون» یا «طبق بند دوم قرارداد ارائه شده»، بلکه «بر طبق ماده ... قانون» یا «بر طبق بند دوم قرار داد...». به جای بر طبق و مطابق می‌توان کلمه «مستنداً به...» را هم به کار برد.

ظنین / مظنون

بعضی از فضلاء اظهار داشته‌اند که «ظنین» حالت فاعلی دارد و به معنای کسی است که بدگمان است و «مظنون»، اسم مفعول و کسی است که به او گمان بد برده شده است و بر این اساس توصیه نموده‌اند که از به کار بردن جملاتی شبیه این که «شما به چه کسی مظنون هستی» باید پرهیز نمود و به جای آن گفت که «شما به چه کسی ظنین

۱- سعید نفیسی، همان مأخذ، ص ۱۰۰

۲- سعید نفیسی، همان مأخذ، ص ۵۹

هستی»^(۱). اما باید دانست که در عربی «مظنون» و «ظنین» مترادف بوده و هر دو به معنای «کسی که مورد بدگمانی است» به کار می‌رود و به آن که بر دیگری گمان بد می‌برد «مظنون» گویند.^(۲) با این حال چنانچه نخواهیم از معادل‌های فارسی کلمات یاد شده، همچون «بدگمان» و «مورد بدگمانی» و مانند آن استفاده کنیم به هیچ وجه نباید جملاتی شبیه این را نوشت که «آقای ... اظهار داشته که نسبت به ... مظنون است و ...».

(عدم وجود)

«عدم» به معنی نیستی و مقابل آن «وجود» به معنای هستی است. ترکیب این دو واژه برای بیان «نیودن» ترکیب زشت و نامناسبی است. در موارد دیگر هم به جای «عدم» می‌توان از پیشوندهای فارسی «نا» و «بی» استفاده کرد و به عوض «عدم قدرت»، «ناتوانی» و بجای «عدم اطلاع»، «بی اطلاعی» و بجای «عدم امنیت»، «نامنی» به کار برد.

(فوق‌الذکر / فوق‌التوصیف)

(فوق‌الاشاره / فوق‌الاشعار)

ترکیبات یاد شده از بدعت‌های متاخران است و در متون معتبر زبان فارسی نیامده است. این ترکیبات علاوه بر سنگینی به هیچ وجه بر مفاهیمی که نوعاً از آنها اراده

۱- سعید نفیسی، همان مأخذ، ص ۹۷

۲- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۹۷

می‌شود دلالت ندارد. چه فوق‌الذکر، یعنی آنچه بر تر و بالاتر از ذکر است، نه آنچه پیش از این ذکر شده است و فوق‌الاشاره، یعنی آنچه برتر از اشاره است نه آنچه قبلاً به آن اشاره شده و فوق‌التوصیف، یعنی آنچه بالاتر از توصیف است و نه چیزی که قبلاً بیان و توصیف شده است.^(۱) پس نباید در رأی نوشت که: «نظر به اینکه وخواه نسبت به دادنامه فوق‌الاشعار دلیل موثر و موجهی ارائه ننموده است و به نظر دادگاه دادنامه صادره منطبق با واقع می‌باشد علی‌هذا دادنامه فوق‌الذکر عیناً تأیید و استوار می‌گردد». به جای این ترکیبات می‌توان از «سابق‌الذکر» و «سابق‌الاشاره» و «یاد کرده شده» و «مذکور» و مانند آن استفاده نمود.

قابل ملاحظه

این ترکیب در فارسی به معنای «دیدنی» و «جالب توجه» است. لذا برای بیان مقدار فراوان یا هنگفت یا معتنا به کار بردن ترکیب یاد شده نادرست است. «این ترکیب ناهنجار که گرته برداری از کلمه considerable فرانسوی و انگلیسی است بر اثر تنبلی ذهنی مترجمان خبرگزاری که به صورت ظاهر کلمه اکتفاء می‌کنند و از معنای واقعی آن غافل می‌مانند رواج یافته است...»^(۲)

پس در رأی نباید نوشت: «... نظر به اینکه متهم مقدار قابل ملاحظه‌ای از اموال مسروقه رابه شاکی تحویل داده است...» یا «خواهان اظهار داشته است که در نتیجه عمل خوانده خسارات قابل ملاحظه‌ای به وی وارد شده است».

۱- سعید نفیسی، همان مأخذ، ص ۳۷ - ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۲۱۷

۲- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۲۲۰

قاعده ید / قاعده علی الید

«قاعده ید» آن است که ماده ۳۵ قانون مدنی به ذکر آن پرداخته است: «تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر این که خلاف آن ثابت شود»

این قاعده در مقام بیان این معنا است که «الید کاشیفة عن المالیة». یعنی هر مالی که در اختیار شخصی است مادام که دلیلی بر غیر مالکانه بودن آن تصرف در دست نباشد، محکوم به ملکیت آن شخص است. چه مال، منقول باشد چه غیر منقول.

اما «قاعده علی الید»، که از جمله قواعد اصطیادی است، به این معناست که اگر کسی مالی را از دیگری گرفت ضامن آن است. «علی الید ما أخذت حتی تؤدیة».

پس مورد استعمال این دو قاعده در دو موضع مختلف و متفاوت است. قاعده اول در مبحث تصرف و مالکیت و قاعده دوم در بحث ضمان مطرح می شود.

(قابل تعقیب جزایی بودن شکایت)

«شکایت»، به معنای تظلم و تقاضای تعقیب شخص یا اشخاصی است که مرتکب جرم یا جرایمی شده اند. از این رو، کار برد شکایت در خصوص عناوینی است که جنبه جزایی دارند، یا دست کم شاکی می پندارد که آن فعل یا ترک فعل واجد چنین عنوانی است، ولی قابل تعقیب جزایی بودن یا نبودن، راجع به فرد یا افرادی است که در مظان

ارتکاب جرم یا جرایم اعلام شده قرار دارند. پس استعمال جمله ذیل در رأی نادرست است: «شکایت متّصرف مستنداً به ماده ۶۹۰ قابل تعقیب جزایی است». به جای جمله فوق باید نوشت: «شکایت متّصرف... قابل استماع است» یا «شکایت متّصرف... پذیرفتنی است».

قرار منع تعقیب به لحاظ:

- جرم نبودن موضوع شکایت
- نبود دلیل بر وقوع بزه
- نبود دلیل کافی بر وقوع بزه
- عدم توجه اتهام به متهم

در پرونده‌های کیفری گاه دیده می‌شود که قاضی در خصوص متهم قرار منع تعقیب صادر می‌نماید بدون آن که جهت و علت توجیهی این قرار را ذکر نماید. این رویه نادرست است. چه قاضی باید هر رأی را با ذکر علت و مبانی آن صادر کند. مضافاً آنکه گاه آثار انواع قرارهای منع تعقیب با یکدیگر متفاوت است.

در واقع جرم عبارت است از فعل یا ترک فعلی که قانون آن را جرم شناخته و برای آن مجازات تعیین کرده باشد. بنابراین اگر موضوع شکایت شاکی از مصادیق جرم نباشد، مرتکب آن را قانوناً نمی‌توان تعقیب کرد. فی المثل چنانچه شکایت شاکی این باشد که مبلغی وجه از شخصی طلبکار است و وی بدهی خود را پرداخت نمی‌نماید، موضوع فاقد جنبه جزایی است و قاضی، منصرف از صحت و سقم قضیه باید قرار منع تعقیب را به لحاظ جرم نبودن موضوع صادر نماید.

گاهی موضوع شکایت عنواناً جرم است، لیکن تحقیقات مبین آن است که چنین جرمی تحقق نیافته است. مانند آنکه شخصی از دیگری به لحاظ ارتکاب قتل عمدی شکایت کند لیکن تحقیقات و منجمله نظریه پزشکی قانونی نشان دهد که علت مرگ متوفی بیماری مشخصی بوده است. در این حالت، به لحاظ آنکه دلیلی بر وقوع جرم قتل ملاحظه نمی‌شود، قرار منع تعقیب متهم به لحاظ نبود دلیل بر وقوع بزه صادر می‌شود.

در مواقعی نیز، هر چند عمل انتسابی به متهم عنواناً جرم است و قرائنی نیز بر وقوع جرم موجود است لیکن این مقدار برای دادگاه موجد یقین نبوده و دادگاه نمی‌تواند به استناد آن متهم را تعقیب نماید. در این حالت قرار منع تعقیب به لحاظ عدم کفایت ادله بر وقوع جرم صادر می‌شود.

گاه، هم موضوع شکایت جرم است و هم دلیل بر ارتکاب آن جرم وجود دارد، لیکن دلیلی بر این که مشتکی عنه مرتکب آن جرم شده باشد در دست نیست. در چنین حالتی قرار منع تعقیب متهم به لحاظ عدم توجه اتهام به وی صادر می‌شود.

بی دقتی در صدور این قرارها موجب ضعف رأی و اطاله دادرسی و تضییع حقوق افراد می‌شود. نمونه را به یکی از آراء ثانوی دیوان کشور که متعرض بیان نقص در تصریح به جهات یاد شده در یکی از آراء است بنگرید :

«ملاحظه می‌شود آقای قاضی محترم صادر کننده حکم تعمق لازم در رأی صادر از این شعبه فرموده‌اند تا رفع نقص نمایند چه آنکه منظور این بوده که اگر قتل اتفاق نیفتاده و فوت مرحوم محمود.....، مرگ طبیعی بوده تعیین دیه و جهی نداشته و اگر اصل قتل ثابت است و لی اتهام متوجه شخص یا اشخاص معینی نبوده در این صورت تصریح به این امر بازکر دلیل لازم بوده ولی به هر صورت چون طبق محتویات پرونده احتمال دوم منتفی است و اگر قتل ثابت باشد توسط یکی از افراد همسنگری می‌باشد که در این صورت هم پرداخت دیه از بیت المال بلاوجه است، رأی دادگاه مخدوش بوده با نقض آن رسیدگی به شعبه دیگر دادگاه کیفری یک باخترا ن ارجاع می‌گردد».

قرار امتناع از رسیدگی

قرار «امتناع از رسیدگی» هنگامی صادر می‌شود که دادرس دادگاه بایکی از طرفین دعوا قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه داشته باشد یا قیم یا مخدوم آنان باشد یا خود و یا همسر و فرزندان او وارث یکی از اصحاب دعوا باشند یا بین دادرس و یکی از طرفین یا همسر و فرزند او دعوای حقوقی یا جزایی مطرح باشد و یا در سابق مطرح بوده و دو سال از تاریخ صدور حکم قطعی نگذشته باشد (ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب). صدور قرار امتناع از رسیدگی صرفاً ناظر به جنبه شخصی است ولی قاضی به لحاظ موضوعی نمی‌تواند قرار امتناع از رسیدگی صادر کند. چه حسب ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، اگر قاضی به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع کند مستنکف از احقاق حق شناخته می‌شود و به مجازات آن محکوم می‌شود. از طرفی، گاه قاضی به لحاظ آشنایی با یکی از طرفین دعوا، تمایل به رسیدگی به آن پرونده را ندارد. در این خصوص به لحاظ آنکه مورد خارج از شمول مواد مندرج در ماده ۹۱ همان قانون است، قاضی نمی‌تواند قرار امتناع از رسیدگی صادر کند بلکه باید با طرح مسأله نزد قاضی ارجاع پرونده از او بخواهد که پرونده به شعبه دیگری ارجاع شود.

کاندیدا (کاندید)

«کاندیدا» واژه‌ای فرانسوی و به معنی کسی است که خواهان نمایندگی مجلس یا

شغل یا کار یا ورود به مؤسسه‌ای است. در فرانسه این کلمه حتی برای کسی که داوطلب شرکت در امتحانی است به کار می‌رود.^(۱) اما کلمه «کاندید» به معنی آدم ساده لوح و زود باور است.^(۲)

لذا به داوطلب نمایندگی مجلس باید کاندیدا گفت نه کاندید و به کار بردن جمله‌ای مانند این که «درخصوص شکایت آقای... کاندید مجلس علیه آقای... مبنی بر تقلب در انتخابات...» غلط است. حتی به کار بردن واژه بیگانه «کاندیدا» نیز در این موضع ناصحیح است و به جای آن می‌توان از معادل‌هایی چون «داوطلب» یا «نامزد» استفاده نمود.^(۳)

کودک بی سرپرست (کودک بلاصاحب)

تنها مال قابلیت تصاحب دارد. مال چیزی است که دارای ارزش اقتصادی بوده و قابل تقویم به پول باشد. (المال ما بیذل بازائه شیئی غیره). لذا وصف «بلاصاحب» یا «بدون صاحب» تنها ناظر به اموال است. کودکان می‌توانند «بی سرپرست» باشند ولی به لحاظ آن که قابلیت تملک ندارند نمی‌توان عنوان «بلاصاحب» را به آنان اطلاق نمود. در قسمتی از رأیی که درخصوص درخواست صدور حکم به فرزند خواندگی صادر شده این اصطلاح زشت به کار رفته است: «درموضوع درخواست صدور حکم نگهداری دائمی زوجین به نامهای... و... نسبت به دختر بلاصاحب! متولد ۸۰/۱/۱ به عنوان فرزند

۱- اصل این کلمه در زبان لاتین Candidus به معنی سفید و سفیدپوش بوده زیرا که در رم قدیم داوطلبان نمایندگی مجلس برای امتیاز لباس سفید می‌پوشیده‌اند.

۲- این کلمه نیز از همان ریشه سفیدی است به معنای کسی که بسیط است و افکار ساده‌ای دارد.

۳- در همین مفهوم، سعید نفیسی، همان مأخذ، ص ۲۰۵ و ۲۲۶

خواندگی، نظر به این که قرار دوره آزمایشی صادر شده... و دوره آزمایشی به نحو احسن به اتمام رسیده است.... دادگاه زوجین را به عنوان نگهدارنده دائمی نسبت به دختر فوق الذکر! صادر می نماید...»

(گزارش مربوطه / دادنامه صادره /

پرونده مربوطه / گزارش واصله)

کلمات مربوطه، واصله و صادره در عربی صفت مؤنث هستند و همراه اسم مؤنث به کار می روند. اما کلمات فارسی، مذکر و مؤنث ندارند و به همین دلیل به کار بردن صفات مؤنث عربی همراه کلمات فارسی غلط محض است. در رأی نباید نوشت: «حسب گزارش مربوطه» یا «وزارتخانه مربوطه، آقای... را به عنوان نماینده به دادگاه معرفی کرده است» و مانند آن. حتی در مورد کلمه مؤنث عربی «مربوطه»، یکی از ادبا پیشنهاد کرده است که چون در زبان فارسی مذکر و مؤنث وجود ندارد بهتر است که در همه موارد، چه موصوف آن عربی باشد و چه فارسی، به جای آن کلمه «مربوط» به کار برده شود.^(۱) قانونگذار در بعضی موارد، با وجود مؤنث بودن موصوف عربی، از کلمه «مربوط» استفاده کرده است. از این قبیل است: «شعبه مربوط» (تبصره ماده ۷۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی) و «کارگزینی قسمت مربوط» (تبصره ۱ ماده ۶۸ همان قانون). باین حال، در بسیاری از موارد از این قاعده عدول کرده و اصطلاحاتی چون «قرائن مثبت»، «حکم صادره» و «دعوی مطروحه» را به کار برده است.

۱- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۲۴۹

(گذاشتن / گزاردن)

این دو واژه دارای دو ریشه مختلف با دو معنای متفاوت است. گذاشتن، در معنای حقیقی خود، قرار دادن چیزی در جایی به نحو عینی است. مانند گذاشتن پرونده در بایگانی و گذاشتن کتاب قانون در کتابخانه. اما این فعل در معنای مجازی، وضع کردن و تأسیس کردن است. لذا، واضع قانون «قانونگذار» است و نه «قانونگذار». تأسیس کننده بنیان چیزی «بنیانگذار» است و نه «بنیانگذار».

اما «گزاردن» به معنای ادا کردن و انجام دادن است. به این لحاظ، آنکه مناسک حج رابه جای می آورد، حج گزار است و آن که وام خود را ادای کند «وامگزار» است.

پس، این تصور که اگر گذاشتن دلالت بر قرار دادن عینی نکند با حرف «ز» نوشته می شود تصور غلطی است.^(۱)

له / علیه (برله / برعلیه)

له، مرکب از «ل» حرف جر متصل به «ه» ضمیر متصل مفرد مذکر غایب، به معنی «برای او» و علیه، مرکب از «علی» حرف جر و «ه» ضمیر متصل مفرد مذکر غایب، به معنی «بر او» است. این دو کلمه اصطلاحاً به معانی: به نفع و به ضرر برای همه افراد (اعم از مذکر غایب یا سایر اشخاص) به کار می روند. چون این دو کلمه خود دارای حروف عربی «ل» و «علی» است دیگر نیازی به اضافه نمودن حروف فارسی «بر» در ابتدای آن

۱- سعید نفیسی، همان مأخذ، ص ۱۳۷ - ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۲۱۳

دو نمی‌باشد و به عنوان مثال در رأی نباید نوشت: «نظر به این که دادنامه... که بر علیه... صادر شده بر طبق قاعده نسبی بودن احکام و مستنبط از ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی بر علیه وخوانده قابل استناد نیست»^(۱).

معاینه محل (معاینه محلی)

آنچه گاه در کشف حقیقت به کار می‌آید، معاینه محل است. می‌دانیم که در دعاوی حقوقی، دادگاه می‌تواند علاوه بر رسیدگی به دلایل استنادی طرفین دعوا، مستنداً به ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، هر گونه تحقیقی یا اقدامی را در جهت کشف واقع به عمل آورد.

چنانچه در رسیدگی به پرونده حقوقی، حسب درخواست یکی از طرفین دعوا یا تشخیص قاضی، نیاز به معاینه محل باشد، دادگاه وفق ماده ۲۴۸ قانون یاد شده قرار معاینه محل را صادر می‌نماید. معاینه محل می‌تواند توأم با تحقیق محلی باشد. تحقیق محلی، تحقیق از اهالی محل است و معاینه محل، ملاحظه و توصیف محل یا آثار حادث یا بجا مانده در آن است و طبعاً نمی‌تواند به شکل محلی یا غیر محلی انجام پذیرد. لذا، اینکه گاه در بعضی از آراء، به قرینه قرار تحقیق محلی، به تسامح، «معاینه محلی» نوشته می‌شود غلط است. همچنین است ذکر «قرار معاینه و تحقیق محلی»، چون در اینجا واژه «محلی» قابل عطف به هر دو کلمه ما قبل آن است.

متأسفانه در یکی از کتب راجع به نحوه رسیدگی به جرایم در دادگستری از «معاینه محلی» سخن گفته شده و آمده است که: «معاینه محلی و تحقیقات محلی در بعضی

۱- دکتر ضیاءالدین سجادی، همان مأخذ، ص ۱۸۶ و ۱۸۷

موارد از اهمیت خاصی برخوردار است» و «مثلاً ممکن است در موردی در گزارشی اعلام شود که کارخانه‌ای در اطراف تهران مبادرت به تولید داروهای فاسد و غیر استاندارد می‌نماید و... قاضی رسیدگی! به جهت اهمیت امر نیاز به معاینه محلی می‌نویسد»!

مهر (ممه‌ور)

مهر کلمه‌ای فارسی است و ساختن اسم مفعول عربی از این کلمه (به صورت ممه‌ور) به معنای مهر شده غلط است. به جای ممه‌ور، می‌توان از ترکیب مهر کرده یا مهر شده استفاده کرد.^(۱)

ماهانه / ماهیانه

پسوند «آنه» متصل به صفت یا اسم، مبین حالت و کیفیت است مانند: قهرمانانه، کودکانه. لذا «ماهانه» به معنی امری مرتب بر حسب «ماه» است ولی «ماهیانه» به معنی «همانند ماهی» و «ماهی‌گونه» است و نه حالت چیزی که در هر ماه تجدید و تکرار می‌شود. بنابراین نباید در رأی نوشت: «... با توجه به اینکه کارشناس اجاره بهای عادلانه مورد اجاره را ماهیانه مبلغ... ریال تعیین نموده است...» یا «به استناد مواد... قانون روابط موجر و مستاجر دادگاه اجاره بهای ماهیانه مورد اجاره را از مبلغ... ریال به مبلغ... از تاریخ تقدیم دادخواست صادر می‌دارد...»

۱- سید نفیسی، همان مأخذ، ص ۱۴۹ - ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۲۶۸

یکی از بزرگان ادب فارسی چنین ابراز عقیده کرده‌اند که به موجب یک قاعده کلی، کلماتی را که در جمع «آن» می‌گیرند می‌توان با افزودن «ه» غیر ملفوظ به آخر «آن» تبدیل به صفت یا قید کرد و از آنجا که واژه «ماهان» به عنوان جمع «ماه» مستعمل نیست به نظر می‌رسد که کلمه «ماهانه» صحیح نباشد ولی چون امروز در همه نوشته‌ها به کار می‌رود ناچار باید آن را در کنار واژه «ماه‌یانه» پذیرفت^(۱).

در قبول این عقیده تأمل رواست. چه به نظر می‌رسد که پسوند «آنه» (به عنوان پسوندی مستقل) یکی از ادات قید ساز است و گاه هم به آخر اسم اضافه می‌شود و معنای «به صفت» «لایق» و «منسوب» می‌دهد و چنین نیست که حرف «ه» تنها به «آن» جمع اضافه شود، و در کلماتی که در جمع «آن» می‌گیرند مورد استعمال پیدا کند. چنانکه در فارسی از واژه «شکر»، «شکرانه» ساخته می‌شود در حالی که «شکر» مصدر است (و نمی‌توان گفت شکران جمع شکر است) حافظ می‌فرماید:

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت

روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را

یا:

شکر آن را که میان من و او صلح افتاد

حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

همچنین در مورد قید «جانانه» به معنای کامل و تمام و دلخواه، نمی‌توان گفت که جانان در این موضع، جمع «جان» است. بر همین قیاس قید «کارانه»، که در چند سال اخیر یکی از مصطلحات اداری - مالی و وسیله‌ای برای آمار گزائی شده است، از دو واژه «کار» و «آنه» به دست می‌آید و حال آن که «کارآن»، جمع کار نیست.

۱- ابوالحسن نجفی، غلط‌نویسیم، فرهنگ دشواریهای زبان فارسی، چاپ سوم، ۱۳۷۰، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۳۳۴

(متساوی الارزش)

ترکیب یاد شده غلط است. در واقع، ترکیب کلمه عربی «متساوی» با اسم مصدر فارسی «ارزش» به انضمام «ال» که خاص کلمات عربی است غلطی بسیار فاحش است و باید از استعمال آن پرهیز نمود.^(۱)

(محکوم به بی حقی بودن... دعوا)

ترکیب نادرست فوق در پایان تعدادی از دادنامه‌ها به کار رفته است. در واقع، دعوا به معنای اعم، مجموع ادعای مدعی و دفاع مدعی علیه است و دعوا به معنای اخص ادعای مدعی است. ادعای مدعی می‌تواند موجّه و پذیرفتنی باشد و یا مردود و غیر قابل قبول که در این صورت، مدعی محکوم به بی حقی می‌گردد. پس محکوم به بی حقی، خواهان یا مدعی است و خود دعوا نمی‌تواند محکوم به بی حقی باشد. لذا ذکر جمله ذیل در رأی غلط است: «دعوی خواهان مازاد بر مبلغ مورد حکم غیر ثابت تشخیص و محکوم به بی حقی است».

(نقطه نظرات)

این ترکیب ترجمه لفظ به لفظ Point de vue فرانسوی است. استعمال آن در

۱- دکتر ضیاء الدین سجادی، همان مأخذ، ص ۱۸۱.

زبان فارسی به هیچ وجه درست نیست. به جای این ترکیب می‌توان «از نظر» را به کاربرد بدون آن که نیازی به الحاق کلمه نقطه باشد. در قدیم ترکیب «نظر گاه» به همین معنا بوده است.^(۱)

نظریات (نظرات)

جمع نظریه، معادل «تئوری»، نظریات است. اما جمع نظر، انظار است نه نظرات. نظرات، جمع «نظره» به معنی «یک نگاه» است و اصولاً در عربی کلماتی را که دارای سه حرف یا کمترند نباید با «ات» جمع بست. در جمع نظر می‌توان «نظرها» یا «دیدگاه‌ها» را به کار برد.^(۲) رأی ذیل واجد این غلط است:

«نظر به اینکه اعتراض خوانده به نظرات کارشناسان به کیفیتی نیست که عدم متابعت از آن نظرات را ایجاب نماید و به اعتقاد دادگاه با اوضاع و احوال مسلم قضیه تعارضی ندارد لذا دعوی مطروحه را تا حدود مقید در نظریه ثابت تشخیص...»

(ناچاراً / گاهاً / تلفناً / تلگرافاً)

ترکیب کلمات فارسی، و نیز واژه‌های خارجی، با تنوین عربی صحیح نیست. «ناچار» و «گاه» واژه‌هایی فارسی هستند و «تلفن» و «تلگراف» واژه‌هایی فرانسوی. لذا به هیچ عنوان نباید این کلمات یا کلمات فارسی دیگر مانند: «دوم»، «سوم»، «جان»، «زبان» و مانند آنها را با تنوین به کار برد و مثلاً در رأی نوشت: «... باتوجه به اینکه متهم اظهار داشته که گاهاً به خانم... تلفن می‌زده است و مدتی با او تلفناً صحبت می‌کرده است...»

۱- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۲۹۰

۲- ابوالحسن نجفی، همان مأخذ، ص ۲۸۸

(وارد کردن ایراد جرح)

ایراد، مصدر باب افعال به معنی وارد کردن است. لذا به کار بردن مصدر مرکب «وارد کردن» و «وارد شدن» همراه با مصدر فوق نادرست است و جداً باید از آن پرهیز نمود. متأسفانه در رأیی از یکی از شعب دیوان عالی کشور چنین آمده است: «در اینکه ایراد جرح توسط متهم (مجید...) وارد شده است تردیدی وجود ندارد و اقرار صریح متهم در اولین مرحله تحقیق دایر به اینکه... دلیل بر این است.»^(۱)

وجاهت / وجه

«وجاهت»، به معنای صاحب جاه و مقام شدن، مقبولیت عام یافتن و زیبایی و قشنگی است. اما «وجه»، به معنای صورت، طریق، قصد و نیت، پول و نیز دلیل و سبب و علت است. از وجه، ترکیبات: «ازاین وجه»، به معنای «از این رو» و «بدین سبب» و نیز «بروجهی که» به معنای «به طریقی که» ساخته می‌شود. ترکیب «وجه داشتن» به معنای محمل داشتن و دلیل داشتن و «فقدان وجه» به معنای محمل نداشتن و دلیل نداشتن به کار می‌رود. در آرای قضایی ترکیب نادرست «فاقد وجاهت قانونی بودن» بسیار به کار می‌رود. مانند: «صدور قرار ردّ دعوادر این خصوص فاقد وجاهت قانونی است». «تعیین مجازات برای متهم به بیش از حداکثر مجازات مقرر قانونی بدون این که نص صریحی در این خصوص وجود داشته باشد فاقد وجاهت قانونی است». به عوض ترکیب یاد شده باید از ترکیب «بی وجه بودن» استفاده کرد.

۱- دادنامه شماره ۲/۱۹ - ۷۱/۱/۲۲، شعبه ششم دیوان عالی کشور

هبه / هدیه

«هبه» حسب ماده ۷۹۵ قانون مدنی «عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک می‌کند» و چون موضوع این عقد تملیک است، واهب باید اهلیت در تصرف مال را داشته باشد. هبه، حسب ماده ۸۰۳ همان قانون قابل رجوع است (جز در موارد استثنا شده در آن ماده) اما هدیه، که در ماده ۱۰۳۷ قانون مدنی در کتاب نکاح و طلاق، از آن نام برده شده است مالی منقولی است که برای بزرگداشت و اکرام از محلی به محل دیگر نقل می‌شود و هیچ یک از این دو خصوصیت در هبه شرط نیست.

۵ - تسلط بر پرونده و نظم در تفکر

گفته شد که زبان حقوقی ما مغلق و دشوار است. دشواری مفاهیم، نفوذ کلمات و اصطلاحات عربی در حقوق ما و اشتراک الفاظ از جمله دلایل این اغلاق و دشواری است. اما در مواردی اغلاق و نامفهومی عبارات به بی‌نظمی اندیشه و تفکر راجع است. چرا که «فن نثر در تفکر منطقی به عمل می‌آید و برکلام وارد می‌شود». نثر در وهله نخست «رفتار ذهن» است: وقتی نثر هست که، به اصطلاح والرئ، نگاه ما از خلال لفظ بگذرد همچنان که آفتاب از خلال شیشه...». پس نظم در تعقل و تفکر و تسلط بر پرونده، بالمآل نثر پاکیزه را به همراه خواهد آورد.^(۱)

در واقع، نگاشته قاضی نتیجه مکاشفه اوست. رأی مبین میزان دانش و بینش و نظم

۱- ژان پل سارتر، ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی - مصطفی رحیمی، چاپ اول، کتاب زمان، ص ۳۹

در اندیشه است. پس او باید با دقت و تأمل، معانی گوناگون را با بهترین وجه و روشن‌ترین بیان به قالب الفاظ بریزد.

چون مهمترین بخش رأی، مضمون و محتوای آن است. قاضی نمی‌تواند برای حصول اطمینان از گزینش دقیق واژه‌ها و یا رسائی جملات و مطابقه فعل و فاعل و مانند آن، انشای رأی را متوقف کند. او در وهله نخست باید که رأی خویش را مستدل و مستند به قوانین و اصول انشاء نماید. اما پس از نگارش رأی، مرور آن ضروری است. در این مرحله او باید از مفهوم بودن رأی و دلالت آن بر معنای منظور اطمینان یابد. غالباً، قاضی دادگاه به لحاظ آنکه به موضوع پرونده و قوف تام دارد، گمان می‌کند که کلمات و عبارات استعمال شده در رأی قادر به انتقال همان معانی و مفاهیم به دیگران هم هست. حال آنکه، آنچه برای او واضح و آشکار است همیشه برای خواننده، و گاه حتی برای متداعیین، چنین نیست. در واقع، خواننده باید از خلال الفاظ و عبارات مقصود را دریابد. لذا قاضی باید یقین کند که معانی گوناگون را به بهترین وجه و با روشن‌ترین بیان به قالب الفاظ ریخته است. به این منظور، او باید بنگرد که آیا جملات با یکدیگر ارتباط طبیعی دارند. آیا اصطلاحات، درست در موضع خود به کار رفته‌اند. آیا علائم نشانه‌گذاری رعایت شده است و خصوصاً آیا کلمات از جهت املائی صحیح نوشته شده است. وجود غلط املائی در دادنامه، چه ناشی از غفلت قاضی در تحریر رأی باشد و چه محصول بی‌دقتی ماشین‌نویس، موجب خواهد شد تا ارزش رأی تنزل یابد و قاضی صادر کننده رأی، کم سواد و کم مایه به حساب آید. همچنین خصوصاً باید توجه داشت که آیا رأی از جهت دستوری هم صحیح است یا خیر.

خاستگاه دستور در احساسی است که گوینده هر زبانی دارد. هر گوینده زبانی احساس می‌کند کدام ترتیب خاص واژه‌ها به درستی و کدام ترتیب به نادرستی در کنار

هم چیده شده است. «دشوار بتوان این احساس را شرح و وصف کرد، اما دو تن که به یک زبان سخن می‌گویند در بیشتر موارد درباره آنچه به حس آنها درست یا نادرست می‌آید موافقت دارند. اگر بیشتر گویندگان زبان درستی ترتیب واژه‌هایی را بپذیرند می‌توان آن ترتیب را دستوری خواند.»^(۱)

۶ - توجیه و استدلال رأی

مطابق اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است». این اصل، که از آن می‌توان به قاعده توجیه رأی نام برد، یکی از اصول مسلم پذیرفته شده در حقوق است. الزام به توجیه رأی مبتنی بر دلایلی است که از آن جمله می‌توان موارد زیر را برشمرد:

الف: ذکر جهات و دلایل در رأی به اصحاب دعوا اجازه می‌دهد که در صحت حکم صادر نظارت کنند و بدانند چه اسبابی نظر دادرسان را له یا علیه آنها سوق داده است. وقتی که انسان محکوم می‌شود میل دارد از علت آن آگاه شود. پس این قاعده یکی از وثیقه‌های آزادی عمومی و حافظ حقوق بشر در جامعه است.

ب: دلیل دیگر این قاعده یکی از نکات روان شناسی است و آن این است که آنچه در ذهن انسان خوب بنشیند، خوب و واضح بیان می‌شود و برعکس فکرهای بی پایه و مایه وقتی که به موقع بیان می‌رسد بی‌اعتباری خود را ظاهر می‌سازد. چه بسا اتفاق می‌افتد

۱- ویلفرید هاجز، راهی نو در منطق، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، سال ۱۳۶۴، ص ۱۱

که انسان بدون مطالعه نظری اتخاذ می‌کند و وقتی که قلم در دست گرفته می‌خواهد آن نظر را روی کاغذ بیاورد متوجه می‌شود که آن نظر اساس ندارد و به واسطه عجز از استدلال مجبور به ترک آن می‌شود. بنابراین الزام کردن دادرسان به این که نظر خود را کتباً موجه و مدلل بدارند برای این است که آنها خود متوجه ارزش رأی خود بشوند.^(۱)

از حیث شیوه نگارش استدلال در آراء قضایی، معمول این است که نخست مقدمه آورده می‌شود و سپس استدلال و نتیجه. به عنوان مثال: «در خصوص دعوی خواهان به طرفیت خوانده مبنی بر الزام وی به تنظیم سند انتقال یک دستگاه اتومبیل پیکان به شماره.... نظر به این که دادگاه در جهت احراز واقع در خصوص مالکیت اتومبیل از اداره شماره گذاری راهنمایی و رانندگی استعلام نموده و پاسخ شماره..... مرجع مرقوم حاکی از آن است که خوانده مالک اتومبیل نمی‌باشد، دعوا به کیفیت حاضر قابل استماع نیست و به استناد مواد..... رأی به رد دعوی خواهان صادر می‌شود.....».

با این وجود، شیوه نگارش رأی و استدلال منحصر به طریق یاد شده نیست. در بسیاری از موارد قاضی دادگاه می‌تواند با نگارش خلاصه پرونده در مقدمه دادنامه، حکم خود را در قضیه - که نتیجه استدلال منظور اوست - در ابتدای رأی بیاورد و سپس به تعلیل آن بپردازد. به عنوان مثال دادگاه می‌تواند در مقدمه رأی چنین بیاورد: ایرادات خوانده مبنی بر عدم صحت معامله به لحاظ اشتباه در شخص طرف وارد نیست. زیرا: «اولاً..... ثانیاً.....».

چنانکه در رأی، پس از شرح ماوقع در قسمت گردشکار، آمده است:

«نه به کروکی مورد استناد تجدید نظر خواه میتوان اعتماد کرد، نه به استشهادیه

۱- دکتر احمد متین دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، حکم و طرق شکایت از احکام، تهران، ۱۳۳۴، ص ۸۴

تقدیمی او. زیرا، اولاً: صحنه تصادف تا زمان ترسیم کروکی به وسیله کارشناس باقی بوده و حسب نظریه کارشناس اتومبیل تجدید نظر خواه به سمت چپ جاده تجاوز کرده است. آثار باقی مانده در محل تصادف نیز موید این امر است. تجدید نظر خواه هم نه تنها خلاف این مطلب را ادعا نکرده بلکه به طور تلویحی تجاوز به چپ را قبول کرده است. با این وصف کروکی تهیه شده توسط او و گواهی افرادی که ذیل این کروکی را امضاء کرده‌اند خلاف واقع است. ثانیاً:.....».

استدلال، مصدر و به معنای دلیل خواستن و دلیل آوردن است. به عبارت دیگر، استدلال، تقریر دلیل برای اثبات مطلوب است. رأی دادگاه باید مدلل باشد.

دلیل در لغت به معنای رهبر و راهنما و نشان دهنده است. قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۱۸) دلیل را عبارت از امری دانسته که اصحاب دعوا برای اثبات دعوای دفاع از دعوای آن استناد می‌نمایند. این عبارت، در واقع تعریف دلیل نیست. چه می‌توان گفت که اصحاب دعوای بسیاری از امور را دلیل می‌پندارند و به آن استناد می‌کنند حال آنکه آن امور هیچ‌گونه دلایلی ندارند. دلیل حکم را می‌توان واسطه یا وسایطی دانست که موجب حصول قناعت عقلی بر صحت آن می‌شود. به عبارت دیگر، حکم مستدل در همه حال ایجاد یقین نمی‌کند بلکه کاشفیت عقلی از تحقق امری دارد. استدلال هنگامی معتبر است که هیچ موقعیت ممکن را نتوان یافت که مقدمات استدلال در آن راست باشد و نتیجه استدلال، دروغ. در استدلال معتبر مقدمات منتج به نتیجه خواهد شد.

از باب مثال دیوان عالی کشور، با رأی زیر، مقدمه و نتیجه حکم دادگاه را باهم سازگار نیافته است:

«هرگاه مداخله متهم در منازعه ثابت و مورد حقوق حکم قرار گرفته باشد، دادگاه نمی‌تواند به این استدلال که مرتکب جرح معلوم نیست و تاوانخواه خود از جمله مجرمین

قضیه می‌باشد، دعوای خصوصی ضرر و زیان ناشی از جرم را رد نماید»^(۱).

به هر حال قاضی باید آنچه طرفین به عنوان دلیل اظهار می‌دارند مورد توجه قرار

دهد.

چنانچه ادله مدعی پذیرفتنی نباشد، شایسته آن است که قاضی در رأی خویش آن

ادله را، یک یک مطرح و دلیل بطلان آن را بیان کند. چه بی جاست اگر تصور شود که

نتیجه حکم صرفاً حل و فصل اختلاف متداعیین است. در واقع، طرف خطاب حکم عموم

مردمند. قاضی با رأی خود در خصوص اختلاف اصحاب دعوای عموم می‌گوید. او

برای تمام تاریخ می‌گوید. پس باید مشخص کند که در چه قضیه‌ای و بر چه مبنایی چه

گفته است و چرا گفته است.

استدلال در دو صورت بی مورد است:

نخست آنکه: مسأله چنان بدیهی باشد که هر روح حقیقت جویی آن را مسلم بداند.

در واقع امر بدیهی احتیاج به اثبات ندارد. چه بدون اقامه برهان حاصل می‌شود. پس

تصورات و تصدیقاتی که حصول آنها متوقف بر استدلال نباشد، بدیهیاتند همچون

مشاهدات که با حواس ظاهری ادراک می‌شود یا اولیات مانند: بزرگتر بودن کل از جزء.

این امر در خصوص نظریه بدیهی، همچون ۲ ضرب در ۲ برابر ۴ است نیز حاکم می‌باشد.

دوم آنکه: ابراز کننده عقیده، جبارانه و خود سرانه، دیگران را مجبور به قبول آن

نماید. در این جا هم به لحاظ اطاعت ناگزیر دیگران، محلی برای استدلال نیست.

اما عرصه قضاوت نه عرصه بدیهیات است و نه میدان خودکامگی. در نظامی

مردسالار، حقوق و احکام قضایی نه تنها باید مورد اطاعت قرار گیرند بلکه باید تأیید

شوند. انسانها باید مشروعیت قضاوت قضات را بپذیرند و این امر منوط به انشای

۱- رأی وحدت رویه ردیف ۳۸-۲۲/۸/۱۳۵۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تصمیمات مستدل و مقنع است. قاضی باید که برای استحکام بخشیدن به آراء از قواعد منطق به نحو تام و تمام آگاه باشد.

عده‌ای منطق را به بررسی مجموعه عقیده‌های سازگار و گروهی آن را بررسی استدلال‌های معتبر تعریف کرده‌اند. سازگاری منظور منطق دانان، وفای به عهد یا عدالت یا صداقت نیست بلکه سازگاری عقیده هاست. «مجموعه عقیده‌ها آن گاه سازگار است که عقیده‌ها با هم آشتی‌پذیر باشند... مجموعه عقیده‌ها را به شرطی سازگار می‌خوانند که همه آنها بتوانند در چند موقعیت ممکن باهم راست باشند».^(۱)

حکم، نتیجه استدلال است (حتی اگر بتواند به طرزی کاملاً مناسب در آغاز استدلال بیاید)؛ دلیلهایی که برای باوراندن نتیجه می‌آید، مقدمه‌ها نام دارد. حکم باید مبتنی بر دلایل عقلی و قانونی باشد تا خواننده به آن تسلیم شود. چنانکه گفته شد دانستن منطق در این امر بسیار رهگشا است.

وضع منطق منتسب به ارسطو است. در واقع او در مقابل مغالطه و مناقشه سوفسطائیان در پی کشف قواعد صحیح استدلال و استخراج حقیقت برآمد. ارسطو در راه تمیز حق و باطل، بنای کار را بر این نهاده است که چون وسیله بروز فکر انسان، زبان و سخن است پس لازم است که الفاظ و دلالت‌های آنها را بشناسیم تا اجمال و ابهام از سخن دور شود. بنابراین بابت در مورد الفاظ «اشتراک لفظی و معنوی و سایر احوال الفاظ و معانی را دریافته آن گاه تصور و تصدیق و ذاتی و عرضی و جزئی و کلی را تشخیص داده (وبه) معقولات دهگانه و کلیات پنجگانه قائل شده و چگونگی حد و رسم و شرایط آنها را معین نموده سپس در ترکیب مفردات تشخیص موضوع محمول نموده، به انواع قضایای موجبه و سالبه و کلیه و شخصی و شرطیه و حملیه برخورد و اقسام

۱- ویلفرید هاجز، همان مأخذ، ص ۴۳

تداخل و تضاد و تناقض و عکس و تقابل و غیره را معین کرده و کیفیت تلفیق قضایای صغری و کبری و ترتیب مقدمات را برای اخذ نتیجه و صورت بستن قیاس و اشکال مختلفه آن را استنباط نموده و انواع برهان را تمیز داده و بالاخره رموز جدل و سفسطه را باز نموده است»^(۱)

اما قواعد منطق، باهمه استواری، به حل مجهول کمکی نمی‌کند زیرا استدلال و برهان، استخراج نتیجه از مقدمات است. هرگاه مقدمات معلوم نباشد نتیجه حاصل نخواهد شد و اگر مقدمات روشن باشد نتیجه به حکم عقل سلیم منطقی و پذیرفتنی است. باین حال دانستن اصطلاحات منطقی به دارا شدن قوت تفهیم و بیان، کمک می‌کند و آموختن آن برای قضات ضروری است.

در واقع، تأیید صلاحیت کسی برای قضاوت، تأیید صلاحیت او برای اتخاذ تصمیم به طریقی غیرخودسرانه، یعنی طریقی مستدل و معقول است.

برای چنین قضاوتی باید:

۱- همه عناصر و ارکانی که اعمال یک قاعده حقوقی را ایجاب می‌کنند مشخص و غیر قابل اعتراض باشند.

۲- صرفاً یک قاعده حقوقی بر آن مسأله قابل اعمال باشد.

۳- نتایج حاصل از اعمال مضیق قاعده، غیر معقول و غیر عادلانه نباشد.

براین اساس:

الف: شرط اول انشاء رأی مستدل، این است که همه موضوعاتی که موجب پیدایش

فرض اعمال قاعده می‌شوند شناخته شوند. همراه این شرط، مجموعه مسایل مربوط به

۱- محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، جلد اول، کتابفروشی زوار، ص ۲۴ و ۲۵

شرح حادثه، بیان صحیح درخواست طرفین، دلایل طرفین و مانند آن مطرح می‌شود. رأی صحیح آن است که همه مسایل و مقدمات و دلایل و چگونگی احراز آن را به روشنی بیان کرده باشد.

در ذکر و بیان دلایل باید دقت نمود که آن مسایل، دلیل به معنای واقعی باشد و جنبه افناعی داشته باشد و گرنه تکرار واژه‌هایی چون: با توجه به این که، به لحاظ آنکه، نظر به اینکه و... به استدلالی بودن رأی منتهی نخواهد شد. از باب نمونه به قسمتی از حکم به محکومیت چند نوجوان، به اتهام شرکت در سرقت و خرید مال مسروق توجه فرمائید:

«... با عنایت به تحقیقات معموله، گزارش مأمورین... و دفاعیات بلاوجه آنها و خصوصاً این که پدر محمد... یعنی آقای ولی اله... را دسته جمعی کتکاری نموده‌اند هرچند مدتی دیرتر و پس از تعطیلات نوروزی حضور یافته و پزشکی قانونی هم معرفی نشده است و دفاعیات بلاوجه ردیف سوم خصوصاً اینکه ردیف اول را می‌شناخته و با سپردایی وی نیز آشنایی داشته و طلا را بدون فاکتور از شخص مهدی خریداری کرده است. و صرف نظر از این که انگشتر را مسترد نموده... بزهداریشان محرز و مسلم است...»^(۱)

بسیاری از موارد مذکور در رأی یاد شده، که از جهت نگارشی نیز مغشوش است، به هیچ عنوان دلیل بر ارتکاب جرم از ناحیه متهمان نیست. از آن جمله است، عبارت «دفاعیات بلاوجه متهم». در واقع دفاعیات متهم به هر صورت که باشد فی نفسه، و مادام که متضمن اقرار یا جهت دیگر نباشد، نمی‌تواند دلیل بر ارتکاب جرم باشد. چه دفاع در برابر اتهام، به معنای حقیقی خود بیان دلایل بر واقع نشدن جرم یا عدم توجه اتهام به متهم است. گاه نیز متهم یا وکیل او، بدون ورود در این زمینه، نظر بر معافیت از مسؤولیت

کیفری یا شایستگی برخورداری از جهات تخفیف مجازات را دارند، که به هر حال این امور دلیلی علیه متهم به حساب نمی‌آید. لذا دفاعیات متهم، ولو آنکه بی وجه باشد، نمی‌تواند دلیل محکومیت او تلقی شود.

همچنین در رأی یاد شده، در ادامه ذکر دلایل ارتکاب جرم و توجه به اتهام به متهمین، به نحو چشمگیری به امری اشاره شده است که جز ادعا نیست. این دلیل در رأی چنین آمده است: «خصوصاً این که پدر محمد... یعنی آقای... را دسته جمعی کتکاری نموده‌اند...». حال آنکه این جمله هیچ نوع دلالت اثباتی بر وقوع جرایم دیگر منتسب به متهمان (یعنی سرقت مقرون به آزار و خریدمال مسروق) ندارد. در واقع، ذکر یک اتهام، که پذیرفتن آن، خود محتاج به دلیل است، نمی‌تواند دلیل مجرمیت متهم باشد.

در دنبال جمله فوق هم آنچه ذکر شده، عنوان دلیل ندارد یا لااقل حدود و جهت دلالت، آن روشن نیست. مثلاً مشخص نیست این که متهم ردیف سوم، متهم ردیف اول را می‌شناخته و با پسردایی وی هم آشنایی داشته، چرا و چگونه دلیلی بر بی وجه بودن دفاع متهم به حساب می‌آید.

چه بسیار آرائی که به لحاظ عدم رعایت این جهات نقض شده‌اند به عنوان نمونه به موارد زیر بنگرید:

نظر دادگاه مبنی بر رجم متهم و متهمه به اتهام ارتکاب زنای محصن و محصنه که به استناد علم حاصله از محتویات پرونده اظهار شده از این جهت که طرق متعارف حصول علم ذکر نگردیده به اکثریت قریب به اتفاق آراء تنفیذ نمی‌شود.

«رأی اصراری شماره ۶۸/۷/۱۱/۵۶ عمومی دیوان عالی کشور»

دادگاه باید اعمالی را که شروع به جرم تشخیص داده ذکر کند تا معلوم شود که

اعمال مزبوره از مقدمات عمده و مهم است تا شروع به جرم باشد یا از مقدماتی که ارتباطی با وقوع جرم نداشته، و به غیر این ترتیب حکم نقض می‌شود.

«رأی شماره ۱۶۲-۱۳۱۶/۱/۲۲ اصول قضایی عبده - قسمت جزایی ص ۱۳۵»

گواهی پزشکی هم نمی‌تواند موجب حصول علم به لواط ایقاعی باشد بلکه نمی‌تواند اثبات کند که آلت تناسلی داخل شده. زیرا ممکن است آثاری که در مخاط مقعد باقی مانده در اثر انگشت یا شیئی دیگر باشد و بالجمله مستندات علم دادگاه ضعیف و لااقل مورد شبهه است.

«رأی شماره ۲۷/۹۸-۷۶/۲/۶-۲۷ شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور»

دادگاه نباید ایراد جرح را بدون تعیین نوع آلت جرم به صرف این که آلت برنده بوده است، تعیین نماید.

«رأی شماره ۱۸۳۱-۱۳۳۶/۵/۲-۳ شعبه ۳ دیوان عالی کشور».

بی احتیاطی و بی مبالاتی یا تخلف از نظامات دولتی وقتی موجب مسؤولیت کیفری خواهد شد که یکی از این امور ولو به طور غیر مستقیم علت وقوع حادثه باشد.

«رأی شماره ۸۶۶-۲۴-۱۳۲۰/۹/۵-۶ شعبه ۶ دیوان عالی کشور».

ب: شرط دوم به بررسی این امر می‌پردازد که چه ماده‌ای از مواد قانونی یا قاعده فقهی بر مسأله قابل اعمال است. تعیین قاعده قابل اعمال در نظامهای حقوقی مختلف، متفاوت است. در نظامی مانند «کامن لو» که قواعد حقوقی، مستخرج از رویه‌های قضائی

است، این امر به صورت تنظیم قاعده از قضیه سابق تحقق می‌یابد. اما در نظام حقوقی نوشته، مسأله، تشخیص ماده قانونی قابل اعمال بر قضیه است.

برای تشخیص ماده قانونی قابل اعمال، باید عناصر واقعه را شناخت و برای مشخص نمودن عناصر و ارکان واقعه باید قاعده را پیدانمود. در واقع ذهن قاضی باید میان این دو امر در رفت و برگشت باشد و چنین توانایی‌ای، روحی آماده برای قضاوت می‌طلبد. به عنوان مثال برای اتخاذ تصمیم، در دعوی مطرح شده مبنی بر الزام طرف دعوا بر انجام دادن مورد تعهد، به استناد قرار داد ضمیمه دادخواست، ذهن قاضی باید متوجه مباحث مربوط عقد و شروط آن شود. او باید به خاطر داشته باشد، یا با رجوع دوباره به قانون مدنی دریابد، که مطابق ماده ۱۸۳ این قانون «عقد عبارت است از این که یک یا چند نفر، مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند و مورد قبول آنها باشد». براین اساس دریافته می‌شود که رکن اصلی عقد، بررسی و احراز قبول تعهد است. پس چنانچه نوشته‌ای که مستند دعوی الزام به انجام تعهد قرار گرفته است مبین تعهد برای خوانده نباشد، بلکه افاده اختیار کند، قاضی بدون نیاز به ورود در مباحث دیگر، به لحاظ عدم تحقق عقد، دعوا را مردود اعلام می‌دارد.

اما با تعبیر نوشته مستند دعوا به عقد، کار به پایان نمی‌رسد. چه برای معتبر دانستن قرار داد، وجود عناصر دیگری هم لازم است. این عناصر، با عنوان شرایط اساسی صحت معامله در ماده ۱۹۰ قانون مدنی احصاء شده است. مطابق این ماده: «برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است:

۱- قصد طرفین و رضای آنها.

۲- اهلیت طرفین.

۳- موضوع معین که مورد معامله باشد.

۴- مشروعت جهت معامله».

پس قاضی باید با نگاهی سریع بر پرونده این شرایط رادر قرار داد، موجود یابد. برای احراز بعضی از جهات، خود قانون راهنمای مفیدی است. به عنوان مثال برای احراز قصد طرفین باید از معیار مذکور در ماده ۱۹۱ همان قانون سود جست. حسب این ماده «عقد محقق می شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند». با انطباق موضوع پرونده بر این ماده، دریافت می شود که نوشته و الفاظ مستعمل در آن مبین قصد انشاء طرفین بوده است یاخیر.

پس در کار استدلال، قاضی باید به طور رفت و برگشت، مصداق رابر قاعده و قاعده را بر مصداق منطبق سازد و استدلال دادگاه در جهت رد یا قبول دعوا باید مبتنی بر این مقدمات باشد

رأی زیر به روشنی حاکی از این انطباق مصداق بر قاعده و قاعده بر مصداق است:

«متن قولنامه مورخ ۸۶/۸/۶ مستند دعوای که در آن ارکان معامله مشخص و معین است و نیز ظهر قولنامه که دلالت دارد پس از تنظیم آن به تناوب خواهان مبلغ دیگری از ثمن رایه خوانده پرداخت کرده و بالاخره تسلیم بخشی از مبیع توسط خوانده که مورد تأیید طرفین است دلالت صریح بر قصد و رضای طرفین به وقوع بیع می کند و انشاء بیع با التفات به مواد ۱۹۳ و ۳۳۹ قانون مدنی محرز و وقوع آن ثابت است»^(۱)

پس یکی از شروط قضاوت صحیح و مستدل، شناختن مواد قانونی، قواعد حقوقی، حدود دلالت تعاریف قانونی و مانند آن است. بی توجهی به این امر موجب نقض آراء می شود. از باب نمونه بنگرید:

۱- رأی شماره ۶۷۴-۷۰/۱۰/۴ شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور در تأیید رأی دادگاه تالی

مطابق مواد ۱۲۱۶ و ۱۱۸۳ قانون مدنی در صورتی که صغیر باعث ضرر غیر شود خود ضامن و مسؤول جبران خسارت است و ولی او به علت عدم اهلیت صغیر نماینده قانونی وی می‌باشد. بنابراین جبران ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه جزا به عهده شخص متهم صغیر است و محکوم به مالی از اموال خود او استیفاء خواهد شد.

«رای وحدت رویه شماره ۱-۱۳۶۰/۱/۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور».

درخصوص اطفال نابالغ صدور حکم براءت و جاهت قانونی ندارد زیرا به حکم قانون مبری از مسؤولیت و غیر قابل تعقیب می‌باشند.

«رای شماره ۲۰-۳۷۵/۱۸-۷۱/۵/۱۸ شعبه ۲۰ دیوان عالی کشور».

وقتی که دلایل موجود برای ثبوت شرکت در قتل در نظر دادگاه کافی نباشد، اقتضاء ندارد متهم را به عنوان حداقل معاون در قتل تشخیص داد زیرا امر معاونت موضوع مستقل و جداگانه‌ای است و بااصل جرم قتل یا شرکت در آن قدر مشترکی ندارد تا با ثابت نشدن دخالت در قتل، حداقل و قدر متقین آن را بتوان معاونت تشخیص داد.

«رای شماره ۲۳۶۲-۲۳/۷/۱۳۱۹ اصول قضایی عبده قسمت جزایی - ص ۲۱۷».

به موجب قرار دادهای تنظیمی مضبوط در پرونده، به تجدیدنظر خوانده اجازه داده شده با رعایت شرایط و ضوابط معین تحت نظر مدیریت هتل لاله در یکی از اتاقهای هتل، تابلوی نقاشی به مشتریان عرضه کند، قرار داد مزبور با توجه به مفاد آن از شمول قانون روابط موجر و مستأجر خارج و بر طبق ماده ۱۰ قانون مدنی نسبت به طرفین نافذ

است.

«رأی اصراری ۲۶۷۴-۱۳۶۸/۹/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور».

صدور حکم در دعوی تصرف عدوانی به نفع خواهان مورد را مشمول ماده ۳۵ قانون مدنی نمی‌کند چه ماده مزبور راجع به موردی است که دعوی تصرف متصرف به عنوان مالکیت محرز باشد و دعوی تصرف عدوانی ممکن است از طرف مباشر مالک هم اقامه شود و به نفع او حکم صادر گردد و نمی‌توان چنین تصرفی را دلیل مالکیت نسبت به اصل ملک یا منافع آن دانست.

«رأی شماره ۴۴۱-۱۳۳۲/۳/۲۰ شعبه ۶ دیوان عالی کشور»

مادام که عین موقوفه به تصرف وقف داده نشود وقف تحقق نمی‌یابد، اعم از این که وقف بدل باشد یا اصل و استدلال دادگاه استان به این که (چون در موقوفه قبض به عمل آمده لزومی ندارد که در بدل آن هم قبض به عمل آید) صحیح نبوده و برخلاف ماده ۶۹ قانون مدنی است.

«رأی شماره ۴۴۸-۱۳۳۴/۳/۱۷ شعبه دیوان عالی کشور»

وقف برمساجد داخل در اوقاف عامه است.

«رأی شماره ۲۰۳۵-۱۳۱۷/۹/۱۵ شعبه دیوان عالی کشور»

اگر دعوا به استناد ماده ۲۰۳ قانونی مدنی که اکراه را موجب عدم نفوذ معامله دانسته اقامه گردد بدیهی است که معنی عدم نفوذ معامله بطلان آن نیست بلکه در معامله

با مکره پس از رفع اکراه از او و امضای معامله واقع شده در حال اکراه، آن معامله نافذ خواهد بود.

«رأی شماره ۱۹۶۹-۱۳۲۹/۱۲/۲۲ شعبه ۶ دیوان عالی کشور»

اصطلاح «وجه نقد» در ماده ۲۲۸ ق.م. اعم است از پول رایج در ایران یا پول خارجی «ارز» مانند دلار و پوند و فرانک.

«رأی وحدت رویه شماره ۵۳/۱۰/۴ دیوان عالی کشور»

ج = شرط دیگر صدور حکم صحیح، آن است که اعمال قاعده بر موضوع، نتیجه‌ای غیر عادلانه به بار نیاورد. چرا که قاضی روشنفکر است و به این اعتبار باید که هم عادلانه بیندیشد و هم عادلانه عمل کند.

در واقع، اگر بپذیریم که روشنفکر کسی است که فعالیت روزانه‌اش مستلزم نوعی کوشش فکری آمیخته با ابتکار باشد به صورتی که این نوع فعالیت فکری بر فعالیت‌های بدنی روزانه‌اش بچربد^(۱)، قضات از گروه‌های اصلی روشنفکری اند. به این لحاظ، کنگره اتحادیه بین المللی کارگران روشنفکر، که در سال ۱۹۵۲ در پاریس منعقد شد، با قبول تعبیر فوق برای روشنفکری، صاحبان مشاغل قضایی را در مقوله دوم از فهرست مفصل صاحبان مشاغل روشنفکری، و قبل از هیأت آموزشی، جای داده است^(۲)

از نظر آل احمد نیز، خیل روشنفکران در ایران پوشاننده فضایی دایره‌ای هستند که در مرکز آن نویسندگان و در مدار اول، یعنی نزدیکترین مدار به مرکز دایره، استادان و قضات قرار دارند.^(۳)

1- intellectuels, par . Louis bodin (Que sais - je?) paris, 1962, p.13

به نقل از جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، چاپ دوم، انتشارات رواق، ص ۵۸

۲- جلال آل احمد، همان مأخذ، ص ۵۹

۳- جلال آل احمد، همان مأخذ، ص ۹۱ تا ۹۰

در این منظر نقش قاضی همانند همه خادمین به حکومت حق، عبارت است از اعلای عدالت، حقیقت تفکر انسانی، توجه به جهات و علل ارتکاب جرم، حمایت از مضطر و مانند آن.

طبیعی است که طرفین پرونده همه عناصر و ارکان لازم برای تصمیم‌گیری را بیان نمی‌کنند و گاه نیز حتی به نحو دقیق منظور از سؤال قاضی را در نمی‌یابند. چنانکه بسیار پیش می‌آید که شاکی در مقابل سؤال «دلیل شما چیست»، به جای بیان دلایل اثباتی، همچون شهادت شهود یا نظریه کارشناس و غیره، اظهار می‌دارد که «دلیل این است که حق خودم رامی خواهم». در واقع، او از این سؤال چرایی طرح شکایت را در می‌یابد. بر قاضی است که با صبر و تحمل به او گوش دارد و منظور خود را با عبارات روشن و عامه فهم بیان کند و ملول و خسته نشود.

نکته دیگر این است که قاضی باید به انگیزه، فورس ماژور، اضطرار و مانند آنها نیز توجه نماید. چه اعمال مضیق قاعده در موارد فوق به بی عدالتی آشکار می‌انجامد. با این حال قاضی باید در رأی خویش به نحول مستدل و ظریف آن جهات را ملحوظ دارد و راهی منطبق بر عدالت را بجوید.

همچنین قاضی باید آگاه باشد که قانون همه چیز را تبیین نمی‌کند و او نیز مطیع کامل قوه مقننه نیست. چه اگر این گونه باشد، باید گفت که حقوق صرفاً از قانون ناشی می‌شود، در حالی که چنین نیست. به همین دلیل قضات موظفند «در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الا

مستتکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد».

درحقیقت، قاضی به عدالت پایبندتر است تا به قانون. قانون هم وقتی پذیرفتنی است که عادلانه باشد. و اگر عادلانه نباشد قاضی باید که با استدلال طریقی بر قابل اعمال نبودن آن در قضیه بیاورد. نمونه را، به رأی متین و استوار از شعبه دیوان عالی کشور بنگرید (که منصرف از بعضی ضعفهای نگارشی) چگونه به درستی، با تکیه بر مفهوم عدالت معاوضی، دخالت قانونگذار در قراردادهای منعقد بین افراد را، هرگاه که این دخالت به نفع طرف قویتر بوده باشد، مردود می‌داند و ظریفانه از کنار چنین قانونی می‌گذرد.

خواهان پرونده دادگاه بدوی، ضامن دانشجویی بورسیه و خوانده، وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی و خواسته، صدور حکم دایر بر آزاد نمودن سند وثیقه دانشجوی یاد شده بوده است و دادگاه رسیدگی کننده به پرونده با قبول خواسته خواهان به نفع وی حکم صادر نموده و این حکم هم در دادگاه تجدیدنظر تایید شده است: «مستفاد از بند هـ تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۹ کل کشور، تجویز اخذ معادل مابه التفاوت ریالی نرخ روز ارز کلیه ارزهای پرداختی به دانشجو در زمان باز پرداخت شده قبلی از دانشجویان بورسیه و اعزامی یا ضامنین آنها، منفرداً یا متضامناً به منظور جبران تعهدات و خسارات مربوطه، برای خرید تعهد و آزاد نمودن مدارک و وثائق دانشجویان مذکور و ضامنین آنهاست و در این راستا، امکان صدور اجرائیه ثبتی بمنظور وصول خسارات فوق الذکر پیش بینی و حکم مذکور در این بند به استناد ماده ۴ قانون مدنی عطف به ما سبق شده است. تحلیل این حکم قانونی که مورد استناد دادرسی محترم دیوان عالی کشور و وزیر محترم بهداشت درمان و آموزش پزشکی قرار گرفته محتاج بیان مقدمات زیر است :

۱- روابط حقوقی بین دانشجو، ضامن و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی علی‌الاصول تابع قراردادی است که فی‌مابین طرفین منعقد شده و در پرونده حاضر در سند رسمی شماره ۵۲۲۰۳-۷۱/۹/۲۲ دفتر خانه ۱۶۸ حوزه ثبتی تهران تحت عنوان سند «تعهد و تضمین» تجلی یافته است. براساس این قرار داد، دانشجو در قبال دریافت ارزش تحصیلی، تعهداتی را بر عهده گرفته و بمنظور تضمین حسن اجرای تعهدات مذکور، خواهان اصلی با به رهن گذاردن باقیمانده پلاک ثبتی شماره ۳۷۴۵/۱۸۵۳ واقع در بخش سه تهران در قبال مبلغ سه میلیون و پانصد هزار ریال تعهداتی را پذیرا شده، از جمله این که در صورت تخلف از مفاد تعهدات قراردادی خویش مکلف به پرداخت پنج برابر معادل ریالی ارزش گرفته شده برای دانشجو گردیده است و در فرض عدم تکافوی وثیقه برای تأدیه بدهی، به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اختیار داده است که برای استیفای مطالبات خویش به سایر اموال وی مراجعه نماید. تعهدات قرار دادی طرفین بنا بر اصل حاکمیت اراده و براساس مواد ۱۰ و ۱۱۹ قانون مدنی بر طرفین لازم‌الاتباع بوده لیکن وثیقه موضوع قرار داد مذکور حسب مستفاد از صراحت سند، صرفاً به تعهداتی معادل سه میلیون و پانصد هزار ریال تعلق گرفته است.

۲- مداخله قانونگذار با وضع قواعد امره در روابط قرار دادی خصوصی متعاقدين، بلحاظ تعارض آن با اصل آزادی قرار دادها و اصل حاکمیت اراده، امری استثنائی و خلاف قواعد است و اصولاً در مواردی جائز است که واجد میانی حقوقی قابل توجیه باشد. این مداخله نوعاً با هدف رعایت قواعد مربوط به نظم عمومی و اخلاق حسنه و اعلام عدم صحت ترازی متعاقدين در مخالفت با این قواعد صورت می‌پذیرد. مضافاً باینکه در مواردی مقنن بالحاظ عدم برابری قدرت معاملی طرفین در انواع خاصی از قرار دادها و باهدف برقراری عدالت معاملی مبادرت به وضع قواعد امره در حمایت از

طرف ضعیف قرار داد می‌نماید. مداخله قانونگذار براین اساس، اصولاً واجد دو خصوصیت است: الف) درحمایت از طرف ضعیف قرار داد و به منظور برقراری عدالت معاملی است. ب) ناظر بر آینده است و تسری به تکالیف قرار دادی گذشته ندارد.

۳- بند هـ تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۹ کل کشور که متضمن ایجاد تکالیفی مازاد بر تعهدات قراردادی بر دانشجوی و ضامن اوست از قبیل این نوع مداخله در روابط خصوصی قرار دادی طرفین است و هرچند در وضع آن رعایت مصالح و منافع عمومی جامعه مد نظر بوده لیکن علاوه بر مبنایت با اصل حاکمیت اراده، ناسازگار با اصول حاکم بر دخالت مقنن در روابط قراردادی است، چه، در نوع قراردادهای مطروحه در پرونده حاضر، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در زمان انعقاد قرارداد از قدرت معاملی بالاتری برخوردار بوده و قادر به تحمیل تمامی قیود و شرائط خویش برطرف قراردادی بوده است و اینک نیز با وضع تبصره فوق الاشعار قانون بودجه مداخله قانونگذار در راستای حمایت از حقوق طرف قوی قرار داد صورت پذیرفته است، مضافاً باینکه عطف به ما سبق کردن حکم مذکور در بند فوق‌الذکر نیز خلاف اصول حاکم بر قرار دادها و مداخلات استثنائی مقنن در روابط قرار دادی است.

برهمن پایه است که نظریه فقهای محترم شورای نگهبان درخصوص بند «و» تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۶ که مبنای رأی وحدت رویه شماره ۶۲۷ - ۷۷/۶/۳۱ هیأت عمومی دیوانعالی کشور قرار گرفته از دید حقوقی نیز توجیه می‌یابد: شورای نگهبان طی نظریه شماره ۷۵/۲۱/۱۳۸۸ - ۷۵/۱۱/۱۱ درخصوص بند «و» لایحه بودجه سال ۱۳۷۶ که متضمن ایجاد تکالیفی بر دانشجویان بورسیه و اعزامی مستنکف از ایفای تعهدات بوده چنین نظر داده است: «بند و تبصره ۱۷ اگر جزء خسارات مورد قرار داد است اشکالی ندارد و اگر علاوه بر آن خسارات است، خلاف موازین شرعی است». مبنای

حقوقی این نظریه را باید در ممنوعیت اصولی تحمیل تعهداتی مازاد بر تعهدات قرار دادی بر اطراف قرار داد جستجو نمود.

۴- بنا بر مراتب مذکور در فوق، حکم مندرج در بند هـ تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۹ را بلحاظ تحمیل تکالیفی بر دانشجو و ضامن مازاد بر تعهدات قرار دادی و نیز عدم سازگاری آن با اصول حاکم بر مداخله قانونگذار در روابط قرار دادی، باید خلاف اصول و قواعد عمومی تلقی کرده و در مقام تفسیر آن، اکتفا به قدر متیقن نمود.

۵- قدر متیقن از بند هـ تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۹ کل کشور این است که وزارتین فرهنگ و آموزش عالی (علوم و تحقیقات و فناوری فعلی) و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی مجاز شده‌اند که برای خرید تعهد و نتیجتاً آزاد سازی مدارک و وثائق دانشجویان مستنکف از ایفاء تعهدات و ضامنین آنها، بمنظور جبران تعهدات و خسارات مربوطه، معادل ما به التفاوت ریالی نرخ روزهای پرداختی و نرخ پرداخت شده قبلی را از دانشجویان یا ضامن وی، منفرداً یا متضامناً اخذ نمایند.

بدین ترتیب و با عطف حکم مندرج در این ماده به ما سبق حسب صراحت بند هـ تبصره ۱۷، تعهدی قانونی به تعهدات قرار دادی دانشجو و ضامن افزوده شده لیکن از مجموع تعهدات قرار دادی و قانونی ضامن وثیقه موضوع قرارداد، حسب مفاد سند رسمی پیوست دادخواست، صرفاً به تعهداتی معادل $۳/۵۰۰/۰۰$ ریال تعلق گرفته و تسری وثیقه به مجموع تعهدات ضامن، خلاف مندرجات قرار داد، خلاف اصل حاکمیت اراده و خلاف ضرورت اخذ به قدر متیقن در مقام تفسیر بند هـ تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۹ کل کشور است.

براین اساس با توجه به ایفای بخشی از تعهدات از ناحیه ضامن که وثیقه بدان تعلق گرفته موجبی قانونی برای بقاء رهن ملاحظه نمی‌شود و از بند هـ تبصره قانون بودجه

سال ۱۳۷۹ کل کشور نیز، ضرورتاً بقاء رهن وتعلق وثیقه به کلیه تعهدات ضامن اعم از قراردادی و قانونی استفاده نمی‌شود لذا با تصریح به بقاء تعهدات قرار دادی و قانونی ضامن و این که وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، عندالافتضاء از طریق صدور اجرائیه ثبتی نیز حق وصول باقیمانده مطالبات قرار دادی و قانونی خود را داراست. دادنامه شماره ۵۴۸-۷۹/۵/۱۰-۷۹/۵/۱۰ صادره از شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران که در تأیید دادنامه شماره ۱۲۵۳-۷۸/۵/۹-۳۰۸ دادگاه عمومی تهران اصدار یافته صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص و درخواست اعمال بند ب ماده ۳۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به آن رد می‌شود.^(۱)

صدور آراء پخته و محکم زحمت و دقت می‌طلبد^(۲). قاضی باید ضمن آوردن اصطلاحات و تعبیرات حقوقی نظر خویش را به وضوح در عباراتی فصیح بیان کند. ممکن است ایراد شود که قاضی چگونه با کثرت پرونده مجال اصدار چنین آرائی را خواهد یافت. این اشکال پذیرفتنی است. بی شک پرکاری محاکم، کثرت پرونده‌ها، تخصصی نبودن دادگاهها بر کیفیت انشای رأی اثر می‌گذرد. همچنان که دغدغه‌های

۱- دادنامه شماره ۳۸/۲۶۱/۸۰ - ۳۸/۷/۳۰ شعبه ۳۸ دیوان عالی کشور

۲- در زمینه‌های دیگر، از جمله شاعری نیز چنین است. نظامی گنجوی سختی و صعوبت سخن بگر گفتن را به زیبایی چنین بیان داشته است :

کسی کو بر نظامی می‌برد رشک
نفس بی‌آه بیند دیده بی‌اشک
بیا گوشب ببین کان کندم را
نه کان کنندن، ببین جان کندم را
به هر در کز دهن خواهم بر آورد
زنم پهلو به پهلو چند ناورد
به صد گرمی بسوزانم دماغی
به دست آرم به شب‌ها شبچراغی
خسرو شیرین، ۴۴۶

فکری قاضی، تنگی معیشت نیز از جمله عوامل موثر در تنزل کیفیت آراء است. چه اصولاً نویسندگی، به تعبیر صاحب چهارمقاله^(۱) از صناعات متعلق به تفکر است و «هرصناعت که تعلق به تفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مرفه باشد که اگر به خلاف این بود سهام فکر او متلاشی شود و بر هدف صواب به جمع نیاید زیرا که جز به جمعیت خاطر به چنان کلمات باز نتواند خورد».

حکایتی که او در این زمینه آورده عبرت آموز است :

«آورده‌اند که یکی از دبیران خلفای بنی عباس - رضی الله عنهم - به والی مصر نامه‌ای می‌نوشت و خاطر جمع کرده بود و در بحر فکرت غرق شده و سخن می‌پرداخت چون در ثمین و ماء معین. ناگاه کنیزش در آمد و گفت: آردنماند، دبیر چنان شوریده طبع و پریشان خاطر گشت که آن سیاحت سخن از دست بداد و بدان صفت منفعّل شد که در نامه بنوشت که آرد نماند. چنان که آن نامه را تمام کرد و پیش خلیفه فرستاد و از این کلمه که نوشته بود هیچ خبر نداشت. چون نامه به خلیفه رسید و مطالعه کرد چون بدان کلمه رسید حیران فروماند و خاطرش آن را بر هیچ حمل نتوانست کرد که سخت بیگانه بود. کس بفرستاد و دبیر را بخواند و آن حال از او باز پرسید. دبیر خجل گشت و به راستی آن واقعه را در میان نهاد. خلیفه عظیم عجب داشت و گفت: اول این نامه بر آخر آن چندان فضیلت و رجحان است که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بر «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ». دریغ باشد خاطر چون شما بلّغا را به دست غوغای ما یحتاج باز دادن، و اسباب ترفیه او چنان فرمود که امثال آن کلمه دیگر هرگز به غور گوش او فرو نشند، لاجرم آنچنان گشت که معانی دوکون

۱- ابوالحسن احمد ملقب به نظامی عروضی از جمله نویسندگان و شاعران مشهور قرن ششم هجری و صاحب کتاب ارجمند چهار مقاله است، این کتاب از حیث سلامت انشاء و طرز سخن نمونه برجسته‌ای از نثر پارسی است. چهار مقاله، به طوری که از نام آن پیداست مشتمل بر چهار مقاله در بیان اوصاف و شرایط دبیران و شاعران و منجمان و طبیبان است. وی در هر مقاله پس از ذکر شرایط مخصوص این گروه حکایات تاریخی مناسب آن مقام را بیان نموده است. مقاله اول کتاب به ماهیت علم دبیری اختصاص دارد.

در دو لفظ جمع کردی»

با این حال پرکاری و کثرت پرونده‌ها نباید موجب اصدار آراء خام و ناپخته شود. در واقع، کمتر رأی دادن و رأی دقیق و استوار دادن به مراتب مفیدتر و خشنود کننده‌تر از شتابزدگی در رسیدگی به پرونده و صدور آراء ضعیف است. از جمله حکمت‌های کهن این است که:

«اگر می‌خواهید کاری که در دست دارید ثمره‌ی نیکو به بار آورد، باید توجهی سزاوار بستاند... کار شتابزده یا عاری از دقت و توجه به کیفیت انجام کار لطمه می‌زند و ناخشنودی به بار می‌آورد. هر کار را به خاطر خود آن کار به انجام برسانید، و به بهترین نحوی که قادرید. زیرا کمترین ثمره‌اش خوش اقبالی و کامروایی خواهد بود»^(۱).

۱- حکمت کهن، ترجمه از متن چینی، وووی، ترجمه از متن انگلیسی، گیتی خوشدل، چاپ اول، نشر پیکان، ۱۳۷۷، ص ۱۵۵

بخش دوم

بررسی نمونه‌هایی از آراء قضایی

در این بخش به بررسی و تحلیل تعدادی از آراء صادر از دادگاهها می‌پردازیم. در این بررسی، آراء بسیار ضعیف، که نه تنها متضمن استدلالی نبوده بلکه گاه دارای اغلاط فاحشی هم بوده است، به کناری نهاد شد. آن آراء به لحاظ ضعف فراوان، حتی به کار بررسی هم نمی‌آمدند. اما از بین آراء دیگر دادگاهها، بدون تفکیک وجداسازی، تعدادی به قصد باز نمودن اشکالات انشایی و استدلالی آنها انتخاب و ذکر شده است. گفتنی است که این آراء به همان صورت مکتوب خود و با همان رسم الخط نوشته شده، آورده شده است.

(رأی شماره ۱)

شماره پرونده: ۶۶۳/۱۲۱/۷۴

شماره و تاریخ دادنامه: ۲۸۸ - ۷۵/۲/۳۱

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۲۱ دادگاه عمومی تهران

خواهان: آقای حجت اله... بنشانی....

خوانده موسسه خدمات عمرانی بنشانی

خواسته: استرداد آهن و پرفیل و میلگرد و نبشی

گردشکار: با وصول دادخواست باین شعبه و ثبت به کلاس فوق و انجام تشریفات

قانونی در وقت مقرر بتصدی امضاء کننده زیر تشکیل است با بررسی محتویات پایان

دادرسی اعلام و به شرح زیر مبادرت بصدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه :

در خصوص دعوی آقای حجت اله... بطرفیت موسسه خدمات عمرانی... بخواسته استرداد مقادیر آهن آلات پروفیل میلگرد نبشی ساخته شده و نشده اجناس اسقاطی موضوع گروه ۳ و ۴ مزایده به قیمت ۲/۱۰۰/۰۰۰ ریال بدین شرح که خواهان مدعی شده پس از برنده شدن در مزایده و پرداخت وجه پیشنهادی تعدادی اجناس تحویل گرفته و بقیه را به وی تحویل نداده‌اند و با پذیرش خوانده به تحویل بقیه اجناس و تشریح علت عدم پرداخت از ناحیه خوانده دایر بر اینکه خواهان اجناسی خارج از چهار چوب مزایده را نمی‌خواسته است و خواهان هم ادعای توافق خصوصی پس از انجام مزایده رانموده است که مورد پذیرش خوانده قرار نگرفته و خواهان هم دلیل موجهی ارائه ننموده است و باتوجه بنظریه کارشناسی و به دنبال آن هیئت کارشناسی منتخب دادگاه چنین احراز گردیده که مقداری باارزش حدود ۱/۱۰۰/۰۰۰ ریال از اقلام مندرج در مزایده تحویل خواهان نگردیده است لذا دادگاه دعوی خواهان را تااین میزان مدلل تشخیص می‌دهد و حکم به الزام خوانده با استرداد این مقدار کالا بشرح مندرج در نظریه هیئت کارشناسی و مستندات مورد نظر هیئت به نفع خواهان صادر و اعلام می‌گردد و نسبت به مازاد خواسته حکم رد دعوی خواهان صادر می‌شود ضمناً دادگاه حکم به محکومیت خوانده بپرداخت مبلغ ۲۳۷۲۵/ ریال بابت هزینه دادرسی و دفتر در حق خواهان صادر و اعلام می‌نماید رأی صادره بلحاظ مواد ۱۸ و ۱۹ لایحه قانون دادگاه عمومی قابل تجدید نظر است.

بررسی رأی شماره (۱)

۱- بعد از ذکر نام و مشخصات خواهان و خواننده باید محل اقامت آنان ذکر شود. در امر صلاحیت در دعاوی حقوقی، آنچه ملاک است محل اقامت است. اقامتگاه هم مطابق تعریف ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی «عبارت از محلی است که شخص در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد. اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب است. اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها خواهد بود.»

می‌دانیم که دعوا، علی‌الاصول باید در دادگاهی اقامه شود که خواننده در حوزه قضائی آن اقامت دارد (ماده ۱۱ ق.آ.د.م) و در دعاوی مربوط به اموال غیر منقول، دعوادر دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است (ماده ۱۲ ق.آ.د.م). از سوی دیگر تعیین محل اقامت در امر ابلاغ دادخواست و اوراق قضائی هم اهمیت دارد. به همین دلیل در دادخواست علاوه بر نام و نام خانوادگی، اقامتگاه خواهان و خواننده نیز قید می‌گردد و مطابق تبصره ۱ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی «اقامتگاه باید باتمام خصوصیات از قبیل شهر و روستا و دهستان و خیابان به نحوی نوشته شود که ابلاغ به سهولت ممکن باشد.»

پس ذکر کلمه «نشانی»، یا واژه بیگانه «آدرس»، در این موضع هیچ نوع دلالت

حقوقی ندارد.

۲- در قسمت گردش کار، جمله «در وقت مقر تشکیل است»، فاقد فاعل است. آنچه تشکیل شده دادگاه است.

نمونه زیر که گردش کار دادنامه دادگاه تجدید نظری، براعتراض به تمدید قرار بازداشت موقت صادر از دادگاه عمومی است، نمونه قابل قبولی است:

در تاریخ..... درباره آقای.....، که متهم به قتل عمدی آقای.... می باشد، قرار بازداشت موقت صادر شده است. این قرار در تاریخ.... تمدید شده و شعبه..... دادگاه تجدیدنظر اعتراض متهم به تمدید قرار را رد کرده است. بار دیگر در تاریخ.... قرار بازداشت موقت تمدید شده اما متهم اعتراضی نکرده است.

وی در جلسه محاکمه مورخ..... درخواست تخفیف تأمین را نموده است اما شعبه رسیدگی کننده به پرونده این درخواست را نپذیرفته است. شعبه یاد شده دادرسی را به علت خاتمه یافتن وقت اداری به صورت ناتمام باقی گذاشته و حدود یک ماه بعد در تاریخ.... برای ادامه رسیدگی به پرونده تعیین جلسه نموده لکن جلسه اخیر هم به علتی که در پرونده درج نشده، تشکیل نگردیده است و متهم همچنان در بازداشت موقت به سر می برد.

پس از ارجاع پرونده به این شعبه و ثبت آن به کلاس فوق، شعبه... دادگاه تجدید نظر استان.... در وقت فوق العاده تشکیل است. پس از قرائت گزارش و بررسی پرونده و مشاوره، ختم رسیدگی را اعلام و به شرح ذیل اصدار رأی می نماید».

۳- در ابتدای رأی، جمله: «درخصوص دعوی آقای.... به خواسته....» نا صواب است. پس از جمله «در خصوص دعوی...» می توان نوشت «مبنی بر» ولی نمی توان گفت

«به خواسته». چنانچه نظر بر آوردن کلمه «خواسته» باشد، باید گفته شود درخصوص خواسته...

۴- به کار بردن جمله «تعدادی اجناس را تحویل گرفته» بدون آوردن حرف اضافه سهمی (از) نادرست است.

۵- عبارت رأی، از شروع جمله «با پذیرش خوانده... تا دلیل موجهی ارائه ننموده» مبهم بوده و مراد از آن روشن نیست.

۶- جمله «با توجه به نظریه کارشناسی... منتخب دادگاه» ناصحیح است و به جای آن باید نوشته می‌شد: «باتوجه به نظریه کارشناس منتخب دادگاه». در واقع، درجمله بعدی رأی، با توجه به وجود کلمه «هیأت» می‌توان نوشت: «نظریه هیأت کارشناسی منتخب دادگاه» ولی زمانی که منتخب، ناظر به یک کارشناس و هیأت کارشناسان است، نگارش جمله به صورت فوق غلط است.

۷- جمله «مقداری به ارزش حدود... ریال از اقلام مندرج در مزایده...» ناصواب است. به جای آن باید نوشت «مقداری کالا به ارزش حدود...» یا «اقلامی به ارزش...»

۸- چون دادگاه است که دعوی خواهان را تا میزان مندرج در رأی مدلل تشخیص داده است باید نوشت: حکم به... صادر می‌نماید.

۹- کلیه مستندات رأی باید در آن آورده شود. لذا دادگاه نمی‌تواند مستند رأی

خویش را همان مستندات نظریه کارشناسان قرار دهد ولی در رأی آن مستندات بر شمرده نشود. استحکام رأی و قوت اقناعی آن منوط به ذکر همه دلایل و مستندات در رأی است.

۱۰- در انتهای رأی، کلمه «حکم» دو بار تکرار شده است. برای اجتناب از تکرار کلمه «حکم» می‌توان نوشت: «ضمناً دادگاه خوانده را به پرداخت مبلغ... محکوم می‌نماید.»

۱۱- در رأی فوق از هیچ یک از علائم نوشتاری از قبیل: نقطه و ویرگول و مانند آن استفاده نشده است.

۱۲- اصول نگارشی قطع و وصل حرف «ب» یکسره رعایت نشده است.

۱۳- رأی به گونه‌ای کلیشه‌ای نگارش یافته است و توصیه ما بر شکستن قالبهای کلیشه‌ای است.

شماره پرونده: ۱۸۸/۷۴/۳ (رأی شماره ۲)

شماره و تاریخ دادنامه: ۷۵/۳/۱۳-۴۲۹

مرجع رسیدگی: شعبه ۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران

تجدید نظر خواه: موسسه خدمات بازرگانی... به نمایندگی آقای غلامعلی...

ساکن...

تجدید نظر خوانده: آقای حجت اله... ساکن...

تجدید نظر خواسته: تجدید نظر از دادنامه شماره ۲۸۸-۷۵/۲/۳۱ دادگاه عمومی

تهران

گردشکار: تجدید نظر خواه دادخواستی بخواسته فوق تقدیم داشته که به این شعبه

ارجاع و پس از ثبت به کلاس فوق و انجام تشریفات قانونی مورد رسیدگی واقع و

سرانجام در وقت فوق العاده دادگاه تشکیل و با بررسی اوراق و محتویات پرونده ختم

دادرسی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می نماید.

رأی دادگاه :

تجدید نظر خواهی موسسه خدمات بازرگانی.. به نمایندگی غلامعلی... به طرفیت

آقای حجت اله...نسبت به دادنامه شماره ۲۸۸-۷۵/۲/۳۱ صادره از شعبه ۱۲۱ عمومی

تهران که بموجب آن تجدید نظرخواه بابت آن بخش از ارقام مندرج در لیست مزایده که

تحويل تجدید نظر خوانده نشده به پرداخت یک میلیون و یکصد هزار ریال درحق تجدید

نظر خوانده محکوم گردیده از آن جهت که خواسته خواهان بدوی وجه نقد نبوده وارد

می باشد زیرا برابر محتویات پرونده بدوی و مندرجات لایحه اعتراضیه و اوراق پیوست

خواسته خواهان بدوی استرداد آهن آلات و اجناس اسقاطی موضوع گروه ۳ و ۴ لیست

مزایده بوده و در جلسه اول دادرسی نیز خواهان در حدود ماده ۱۱۷ قانون آیین دادرسی

مدنی تغییری درخواست خود به عمل نیاورده بدین ترتیب محکوم نمودن تجدید

نظرخواه به پرداخت قیمت آن قسمت از ارقام موضوع مزایده که تحويل تجدید نظر

خوانده نگردیده مخالف خواسته خواهان و محتویات پرونده بوده و دادنامه تجدید نظر

خواسته از این حیث مخدوش است علیهذا دادگاه مستنداً به بند ۲ ماده ۲۲ قانون تشکیل

دادگاه‌های عمومی و انقلاب با نقض دادنامه تجدیدنظر خواسته توجهاً به اعلام برنده شدن آقای حجت ا... (تجدیدنظرخوانده) در مزایده شماره ۱۰۲۱-۷۰ مورخ ۷۰/۹/۱۰ و تحویل بخشی از آهن آلات موضوع گروه ۴ مزایده برابر حواله‌های صادره و برگهای خروج و عدم تحویل بقیه آنها که به تأیید کارشناسان رسمی نیز رسیده است تجدید نظر خواه رابه تحویل بقیه آهن آلات مطابق گروه سه و چهار و فهرست اقلام مزایده محکوم می‌نماید دعوی خواهان مازاد بر اقلام مذکور علاوه براینکه در دادخواست بدوی قید نگردیده به لحاظ عدم اثبات محکوم به رد می‌باشد این رأی قطعی است توضیحاً هزینه دادرسی مقرر در دادنامه بدوی به همان مبلغ تأیید می‌گردد.

بررسی رأی شماره (۲)

۱- تجدیدنظر خواه مؤسسه است و طبیعی است آنکه از طرف این مؤسسه طرح دعوی نماید، مدیر یا نماینده یا وکیل است. لذا باید نوشت تجدیدنظرخواه: مؤسسه... با نمایندگی یا با وکالت...». عبارت رأی در این قسمت موهم آن است که مؤسسه‌ای به نمایندگی از طرف شخصی حقیقی مبادرت به طرح دعواکرده است.

۲- در مقدمه دادنامه، کلمه «ساکن» تبدیل به «محل اقامت» شود. (تفاوت مفهوم حقوقی سکونت و محل اقامت در بررسی رأی شماره (۱) ذکر شده است).

۳- در قسمت گردش کار از افعال متناسب استفاده نشده است. ذکر چند کلمه با حالت وضعی (تقدیم داشته... به شعبه ارجاع... مورد رسیدگی واقع... جمله را سنگین

کرده است.

چنانکه قبلاً نیز گفته شد گردش کار باید متضمن بیان جریان پرونده باشد. «فرم»، مذکور مبیّن جریان پرونده نیست. نمونه زیر یکی از نمونه‌های درست گردش کار است:

«در تاریخ... شهرداری شهرستان... دادخواستی به خواسته خلع ید از شش‌دانگ عرصه و اعیان پلاک ثبتی... و نیز مطالبه اجرت المثل سال ۱۳۷۰ تاکنون محل یاد شده علیه... تقدیم نموده و به سند رسمی مالکیت پلاک یاد شده و تصاویر مصدّق احکامی که از دادگاه... صادر شده استناد کرده و توضیح داده است که پلاک یاد شده ملک شهرداری است اما در سال ۱۳۷۰، سازمان... آن را به تصرف در آورده و باوجود مکاتبه‌های فراوان مبنی بر درخواست تخلیه ملک، از تخلیه و تحویل آن امتناع نموده است.

خواننده در مقام دفاع اظهار داشته است:.....

با ارجاع پرونده به این شعبه و ثبت آن به کلاسه فوق، در وقت مقرر شعبه... تشکیل است. با بررسی پرونده ختم رسیدگی اعلام و به شرح زیر رأی صادر می‌شود:»

۴- ایراد مورد اشاره در شماره (۱)، در ابتدای رأی هم تکرار شده است.

۵- عبارت «تغییر درخواست خود به عمل نیاورده» فصیح نیست. چنانچه نیازی به اضافه کردن مصدر به فعل «تغییر» باشد باید از «دادن» استفاده نمود (در وجه متعدی).

۶- در دادنامه مرقوم از هیچ یک از علائم نگارشی استفاده نشده است.

۷- همچنین نسبت به بسیار از قواعد نگارشی، که در بخش نخست این کتاب به آنها اشاره گردیده، توجه نشده است. به عنوان مثال ترکیباتی چون، دادنامه صادره، حواله صادره، غلط است.

شماره پرونده: ۱۶۰۸/۷۴ (رأی شماره ۳)

شماره و تاریخ دادنامه: ۱۸۴۷ - ۷۵/۱۱/۳۰

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۲۹ دادگاه عمومی تهران

خواهان: سید ابوالحسن... خیابان... و فاطمه... ساکن خیابان.....

خواننده: حسام... تهران، خیابان.....

خواسته: انتقال امتیاز برق و تنظیم سند مشارکت در امتیاز آب و برق و گاز

عمومی ساختمان

گردشکار: با وصول دادخواست تشکیل است و با بررسی محتویات پرونده پایان

دادرسی را اعلام و به شرح زیر مبادرت بصدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه:

دعوی خواهانها به کیفیت مطروحه قابلیت استماع ندارد زیرا موضوع انتقال امتیاز برق و تنظیم سند مشارکت در امتیاز آب و برق و گاز عمومی ساختمان به شرح مندرجات دادخواست تنظیمی از دو حال خارج نیست ۱- چون علی الظاهر به موجب الزام دادگاه شعبه ۱۲ حقوقی یک تهران در سند شماره ۷۰/۳/۱۱/۷/۴۰۴ تنظیمی در دفتر اسناد رسمی شماره ۷۰ تهران ملک موضوع دعوی به آقای سید ابوالحسن... انتقال یافته و نامبرده مدعی از قلم افتادن انتقال امتیازهای آب و برق و گاز شده است لذا رفع از قلم

افتادگی حسب مورد با دادگاه مذکور و یا دفتر خانه موصوف خواهد بود ۲- اساساً در سند انتقال ملک موضوع دعوی از سید ابوالحسن... بخانم فاطمه..... بشماره ۸۷۸۲ - ۷۲/۱۲/۹ موضوع انتقال امتیازات مورد خواسته مسکوت مانده و طبعاً این واگذاری باید ناظر به سند ماقبل یعنی ۴- ۷۸۴۰ - ۲۰/۳/۱۱ باشد که سند اخیرالذکر نیز حکایتی از انتقال امتیازات مذکور ندارد لذا در هر صورت دعوی به کیفیت مطروح قابل استماع نبوده و به رد آن اظهار نظر می شود رأی صادره ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل رسیدگی تجدید نظر در دادگاه تجدید نظر استان خواهد بود.

بررسی رأی شماره (۳)

۱- ایرادات مذکور در قسمت ۱ و ۲ و ۱۱ بررسی رأی شماره (۱) در این رأی نیز مشهود است.

۲- در رأی برای بیان جهت عدم استماع دعوای خواهانها ذکر گردیده که «دعوی خواهانها از دو حال خارج نیست» و سپس با قید شماره های ۱ و ۲ به بیان این دو حال پرداخته شده است. این نحوه تعلیل نادرست است. زیرا، پس از جمله، «از دو حال خارج نیست» نویسنده باید با آوردن کلمه «یا» و یا «یا اینکه» این دو حال را نمایان سازد و بگوید: «یا.....» و «یا...» سپس هر دو حال را مستند عدم استماع دعوا بداند. ولی نمی تواند با آوردن جمله «از دو حال خارج نیست» به شرح ما وقع بپردازد. در این خصوص باید نوشته می شد، «دعوای خواهانها به دو دلیل زیر قابلیت استماع ندارد: ۱-..... ۲-.....»

۲- رأی دادگاه در ماهیت نیز غیر موجه است. چه اولاً: هر چند مطابق ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب «هرگاه در تنظیم و نوشتن رأی دادگاه سهو قلم رخ دهد، مثل از قلم افتادن کلمه‌ای یا زیاد شدن آن و یا اشتباهی در محاسبه صورت گرفته باشد تا وقتی که از آن درخواست تجدید نظر نشده دادگاه رأساً یا به درخواست ذی نفع رأی را تصحیح می‌نماید»، ولی منصرف از آنکه آیا مورد از موارد تصحیح رأی است یا خیر، اساساً هر دعواتابع عنوان خود می‌باشد و دادگاه مکلف است در حدود خواسته به دعوارسیدگی نماید. در این جا خواسته، تصحیح حکم، به اعتبار از قلم افتادن الزام به انتقال آب و برق و گاز نبوده است، تا دادگاه اعلام دارد که اصلاح حکم با دادگاه صادر کننده رأی است.

ثانیاً: توسل به این مسأله که «اساساً در سند انتقال ملک، موضوع انتقال امتیاز آب و برق و گاز مسکوت مانده» نیز دلیل مقنعی برای عدم استماع دعوا به شمار نمی‌آید. چه به فرض آنکه در سند انتقال ملک، به انتقال امتیاز آب و برق و گاز تصریح نشده باشد باز هم نمی‌توان گفت که خواننده تعهدی در این قسمت ندارد. زیرا به مصداق، الْمَشْرُوطُ عُرْفاً كَالْمَشْرُوطِ شَرَعاً؛ آب و برق و گاز ساختمان، عرفاً؛ از توابع مبیع و از ملحقات آپارتمان مورد معامله محسوب می‌گردد و ماده ۳۵۶ قانون مدنی نیز مشعر بر این است که «هر چیزی که برحسب عرف و عادت جزء یا توابع مبیع شمرده شود یا قرائن دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در بیع و متعلق به مشتری است اگر چه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگر چه متعاملین جاهل بر عرف باشند».

۴- در رأی و در هر متنی از متون قابل استناد، شایسته آن است که اعداد تاجایی که امکان داشته باشد و حداقل تا سه رقم، با حروف نوشته شوند. مانند ظرف بیست روز یا

شش ماه حبس، تا هم به زیبایی ظاهر خط افزوده شود و هم بیم دستکاری در عدد از میان برخیزد. البته ذکر موارد قانونی و شماره پرونده‌ها از این قاعده خارج نیست.

شماره پرونده: ۴۶۲/۱۳۱/۷۶ (رای شماره ۴)

شماره و تاریخ دادنامه: ۷۱-۷۶/۷/۳

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۳۱ دادگاه عمومی تهران

خواهان: آقای احمد... بوکالت از خانمها ملک آغا... وشهناز و آقای محمدرضا...

تهران خیابان...

خوانده: بانک... خیابان...

خواسته: صدور دستور موقت

گردشکار: خواهان دادخواستی به خواسته فوق بطرفیت خوانده بالا تقدیم داشته

که پس از ارجاع به این شعبه و ثبت کلاسه فوق و جری تشریفات قانونی در وقت فوق

العاده دادگاه به تصدی امضاء کننده زیر تشکیل است و با توجه به محتویات پرونده ختم

رسیدگی را اعلام و به شرح زیر صدور رأی مینماید.

قرار دادگاه:

در ۷۳/۷/۲۴ آقای احمد... به وکالت از خانمها ملک آغا... وشهناز... و آقای محمد

رضا... بطرفیت بانک... دادخواستی بخواسته صدور دستور موقت و صدور حکم برعدم

نفوذ معامله و عقد موضوع سند رسمی شماره ۴۰۶۹۹-۶۹/۱۱/۸ دفتر خانه ۲۷۱ تهران

و ابطال آن مقوم به سی و پنج میلیون ریال و الزام به خلع ید از ششدانگ مغازه پلاک

ثبتي ۳۵۳۶/۱۴۰۴۸ بخش ۳ تهران تقدیم نموده است در ۷۴/۱/۱۰ شعبه ۳۲ دادگاه

حقوقی یک سابق تهران قرار دستور موقت صادر نموده است و پس از یکسری رسیدگی شعبه ۱۲۳ دادگاه عمومی تهران دادنامه شماره ۱۲۱۲، ۷۴/۱۱/۲۶ را بسود خواهان صادر نموده که بر اثر تجدید نظر خواهی بانک..... شعبه ششم دیوانعالی کشور برابر رأی ۷۱۰-۷۵/۷/۱۸ را ابرام کرده است. بدنبال اعمال ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵ شعبه نهم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۹۴-۷۶/۴/۲۸ دادنامه‌های موصوف را نقض و نهایتاً رسیدگی باین دادگاه محول گردیده است نظر به مبیاعه نامه ۶۹/۴/۳ تنظیمی بین آقای محمد رضا... بعنوان فروشنده و آقایان محمد و مسعود... به عنوان خریداران مغازه مورد دعوی و وکالتنامه رسمی شماره ۱۱۴۶۴ - ۶۹/۱۰/۱۲ دفتر خانه اسناد رسمی شماره ۲۷ اهواز درمورد تفویض وکالت تام‌الاختیار از طرف آقای محمود... و خانم ملک آغا... و خانم شهناز.. به آقای محمد... در جهت فروش و انتقال قطعی مغازه منظور بهر شخص و بهر مبلغ و باهر شرایطی و لو شخص خود و سایر اختیارات تامه تفویض و همچنین دادنامه شماره ۸۹-۷۲/۲/۲۸ شعبه ۲۷ دادگاه حقوقی یک سابق تهران موضوع دعوی فروشندگان (محمود... شهناز.. و ملک آغا..) بطرفیت خریداران آقایان محمد.. و مسعود... بخواسته مطالبه مبلغ ۱۹۰ میلیون ریال بابت بقیه ثمن معامله محرز و مسلم است که فروشندگان مالکیت خود را نسبت به مغازه موصوف به خریداران منتقل نموده از اینرو در قضیه ذینفع تلقی نگردیده و دارای سمت در طرح دعوی شناخته نمی‌گردد. لذا با توجه به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی و ملحوظ بودن دادنامه شماره ۹/۹۴ - ۷۶/۴/۲۸ شعبه نهم دیوان عالی کشور قرار عدم استماع دعوی مطروحه از ناحیه خواهانها صادر و اعلام می‌دارد. این قرار بدستور قسمت اخیر ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قطعی است.

بررسی رأی شماره (۴)

۱- در پرونده، خواهان آقای احمد... نیست. او وکیل خواهان است. در حقیقت خواهان یا خواهانها، همچنان که خوانده یا خواندگان، می‌توانند وکیل انتخاب کنند و وکیل به وکالت از آنها طرح دعوا می‌نماید یا از دعوا دفاع می‌کند. مطابق ماده ۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب: «هریک از متداعیین می‌توانند برای خود حداکثر تا دو نفر وکیل انتخاب و معرفی نمایند.» پس در صدر دادنامه باید نوشته می‌شد: خواهانها: خانمها... و آقای... با وکالت آقای احمد....

۲- در همان موضع، مشخص نیست که نشانی مذکور، نشانی محل اقامت وکیل است یا خواهانها، و به هر حال ذکر نشانی بدون آوردن کلمه «محل اقامت» یا «مقیم» نادرست است.

۳- ایراد فوق در قسمت خوانده نیز وارد است.

۴- گردش کار باید متضمن خلاصه جریان پرونده باشد و گردش کار مذکور مبین هیچ نکته و مسأله‌ای نیست. نمونه زیر یکی از نمونه‌های درست نگارش گردش کار است:

«در تاریخ... خانم... دادخواستی به خواسته مطالبه... ریال علیه خانم...، یکی از وارث مرحوم... تقدیم نموده و با استناد به یک برگ رسید توضیح داده است که وجه خواسته را

از مورث خوانده طلبکار بوده است. شعبه..... دادگاه عمومی.. خوانده را به پرداخت خواسته محکوم کرده است. معاون قضایی دادگستری...به قاضی صادر کننده رأی تذکر داده است که در این رأی اولاً: ماده ۲۳۶ قانون امور حسبی رعایت نشده است. ثانیاً: محکوم کردن یکی از ورثه به پرداخت تمام دیون متوفی صحیح نبوده است. قاضی صادرکننده رأی، تذکر اول را پذیرفته و خواهان تجدید نظر در رأی شده است.

پس از ارجاع پرونده به این شعبه و ثبت آن به کلاس مذکور در فوق، اینک در وقت فوق العاده شعبه.... دادگاه تجدید نظر استان... تشکیل است. پس از قرائت گزارش و بررسی پرونده، ختم رسیدگی را اعلام و به شرح آتی رأی صادر می‌نماید:».

۵ - در سطر دوم رأی، خواسته، صدور دستور موقت و صدور حکم بر عدم نفوذ معامله موضوع سند رسمی شماره..... اعلام گردیده است. این قسمت از رأی دارای ابهام است. در واقع در اموری که تعیین تکلیف آن فوریت دارد، دادگاه به درخواست ذی نفع دستور موقت صادر می‌نماید. وفق ماده ۳۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب «دستور موقت ممکن است دایر بر توقیف مال یا انجام عمل و یا منع از امری باشد.» پس مورد دستور موقت باید به روشنی آورده شود و معین شود که خواهان صدور دستور موقت بر چه امری را خواستار بوده است. همین ابهام در خصوص دستور موقت صادر از شعبه ۳۲ دادگاه حقوقی یک نیز موجود است و در رأی مشخص نگردیده که آن دستور موقت ناظر بر چه امری بوده است.

۶ - عبارت «پس از یکسری رسیدگی» نامتعارف و نادرست است. «سری» کلمه‌ای

فرانسوی است و به جای آن می‌توان معادل فارسی «رشته» را به کار برد. اما مسأله این است که در بیان رسیدگی دادگاه نیازی به آوردن ترکیباتی از قبیل «یک رشته رسیدگی» یا «یک سلسله رسیدگی» و مانند آن نیست. «رسیدگی» می‌تواند مرحله شروع به بررسی پرونده تا اختتام دادرسی و صدور دادنامه را در برگیرد.

۷- جمله «که بر اثر تجدیدنظرخواهی بانک شعبه ششم دیوانعالی کشور برابر رأی ۷۱۰-۷۵/۷/۱۸ را ابرام کرده است» از جهت دستوری غلط است. در حقیقت مراد نویسنده این بوده است که: شعبه ششم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره... رأی معترض عنه را ابرام کرده است.» در جمله مذکور در رأی فوق می‌بایستی عبارت «آن رأی» قبل از «را» قرار گیرد.

۸- در قرار دادگاه، از قسمت «نظر به مبایعه نامه...»، اظهار نظر مربوط به دادگاه صادر کننده قرار است. لازم بود که این نکته مشخص می‌شد و مشخص شدن آن به دو صورت ممکن می‌بود. اول آن که تا این قسمت قرار، در گردش کار آورده می‌شد و قرار دادگاه از این قسمت به بعد ذکر می‌شد. دوم آن که ترکیبات فاصل و جداکننده‌ای شبیه «اینک دادگاه پس از بررسی پرونده» و مانند آن، قبل از جمله «نظر به مبایعه نامه» به کار می‌رفت.

۹- ترکیب «وکالت تام الاختیار» نادرست است. وکالت، مصدر و به معنی نمایندگی دادن و دیگری را وکیل خود کردن است. لذا وکالت می‌تواند تام باشد ولی نمی‌تواند تام الاختیار باشد. تام الاختیار صفت وکیل است نه وکالت.

۱۰- در این قسمت از قرار، یکبار کلمه «تفویض» در ابتدا به کار رفته و نوشته شده است: «وکالتنامه رسمی شماره... در مورد تفویض... به آقای... در جهت فروش و انتقال و انتقال قطعی مغازه» و بار دیگر در ادامه جمله آمده است: «و سایر اختیارات تامه تفویض...» به جای جمله معیوب فوق می‌توان نوشت: «در وکالتنامه رسمی... به آقای... برای انتقال قطعی مغازه... به نحو تام تفویض اختیار شده است.»

۱۱- جمله «و همچنین دادنامه شماره... محرز و مسلم است که...» نادرست است. به جای آن باید نوشته می‌شد: «همچنین با عنایت به دادنامه...» یا «همچنین با توجه به دادنامه...».

۱۲- در قسمت اخیر رأی، عبارت «منتقل نموده از این رو در قضیه ذی نفع تلقی نگردیده و دارای سمت در طرح دعوا شناخته نمی‌گردد.» غلط است. چه خواهانها چند نفر بوده‌اند و به علاوه جمله سنگین و غیر سلیس است. به جای جمله فوق می‌توان نوشت: «خواهانها به لحاظ نداشتن مالکیت برمغازه موصوف، در قضیه ذی نفع نمی‌باشند لذا مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی... قرار عدم استماع دعوی آنان را اعلام می‌دارد.»

۱۳- در تمام رأی فوق، اصلح آن بود که جدانویسی رعایت می‌شد و به عوض «بوکالت»، «از اینرو»، «بدستور» و مانند آنها، نوشته می‌شد: «به وکالت»، «از این رو»، «به دستور».

۱۴- در رأی فوق از هیچ یک از علایم نگارشی مانند: نقطه: ویرگول و مانند آن استفاده نشده است.

۱۵- نوشتن «در ۷۳/۷/۲۴» یا «۷۴/۱/۱۰» بسیار ناهنجار است. چراکه زکری از مطروف نشده است. پس باید نوشت: در روز، در تاریخ..... و سپس ارقام را آورد.

شماره پرونده: ۱۶۱۴/۱۲۱/۷۴ (رأی شماره ۶)

شماره و تاریخ دادنامه: ۶۸- ۷۴/۱/۱۹

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۲۱ دادگاه عمومی تهران

خواهان: ۱- آقای ارشد... ۲- خانم مایریک... ۳- خانم وارتر... همگی با وکالت آقای

عزت اله... به نشانی ۲- آقای منوچهر... بنشانی.....

خوانده: محمد... با وکالت آقای کریم... به نشانی...

تجدیدنظر خواسته: ابطال رأی هیئت حل اختلاف شماره ۶۲۳- ۷۱/۱۰/۵ مستقر

در سازمان ثبت اسناد قلهک

گردشکار: خواهان بطرفیت خوانده دادخواستی بخواسته فوق تقدیم داشته که پس

از ثبت بکلاسه فوق و جری تشریفات قانونی در وقت فوق العاده مقرر فوق به تصدی

امضاء کننده زیر تشکیل است و با توجه به محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و به

شرح زیر مبادرت به صدور رأی می نماید:

رأی دادگاه :

در خصوص دعوی آقای ارشد... و خانم ترنج، مایریک... و خانم وارتر... با وکالت

آقای عزت اله.. بطرفیت آقای محمد... به خواسته رسیدگی و صدور حکم بر ابطال رأی هیأت حل اختلاف شماره ۵۶۲۳-۷۱/۱۰ در سازمان ثبت اسناد قلهک مقوم به سه میلیون ریال که بعداً خانم وارتر فوت نموده و بقیه خواهانها وراث وی معرفی گردیده‌اند عمده اعتراضات مطروحه توسط آقای وکیل خواهانها به صلاحیت رسیدگی هیأت میباشد و نیز ادعای جعل معنوی (سوء استفاده از سفید امضاء) است و ایرادات دیگری نیز عنوان شده است که با توجه به دفاعیات خوانده وکیل وی که درحین دادرسی وارد دعوی گردیده (آقای کریم...) و با توجه به مندرجات قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت اسناد و املاک مصوب سال ۶۵ که حکایت از اعیانی های دارد که در اراضی بصورت مشاع در حال مفروز ایجاد شده و مورد نقل و انتقال قرار گرفته می‌باشد لذا این ایراد غیر موجه است و درمورد توسط آقای وکیل خواهانها به نظریه کارشناسان به منظور اظهار نظر در مورد نحوه تنظیم اسناد استناد خوانده و در نتیجه اثبات مجعول بودن آنها بعلت پرکردن متن آن با استفاده از امضای مورث خواهان که قبلاً ذیل آن وجود داشته با توجه بمؤدای شهادت شهود که در صورتجلسه تحقیقات و معاینه محلی مورخ ۶۷/۱۲/۱۰ صحت و اصالت اسناد احراز می‌گردد و نحوه تنظیم سند دلالت کافی برای اثبات جعل معنوی نمی‌تواند داشته باشد و مطابق ماده ۱۰ و ۲۱۹ قانون مدنی اسناد مورد بحث از اعتبار قانونی برخوردار می‌باشد و با توجه به این که دفاع و دلیل موجه دیگری از ناحیه خواهانها و وکیل ایشان ارائه نگردیده لذا دادگاه حکم به رد دعوی خواهان صادر و اعلام می‌نماید رأی صادره با لحاظ مواد ۱۸ و ۱۹ لایحه قانونی دادگاه عمومی قابل تجدید نظر است.

بررسی رأی شماره (۶)

۱- در رأی یاد شده، بدون عنایت به آثار حقوقی «اقامت» به ذکر نشانی پرداخته شده است. گردش کار هم، مبین خلاصه جریان پرونده نیست.

۲- به طور کلی رأی مزبور دارای تعبد نتیجه است. یعنی میان مقدمه و نتیجه آن، کلمات و جملات بسیاری قرار گرفته و به علاوه به لحاظ آن که در رأی یاد شده علائم نگارشی به کار برده نشده است، خواندن و درک مقصود از آن دشوار به نظر می‌رسد.

۳- چنانچه در انشاء رأی، از مقدمه مصطلح «در خصوص دعوی...» استفاده شود، باید جملات بعدی آن کوتاه باشد به نحوی که خواننده بلافاصله، و بعد از ملاحظه چند کلمه، موضوع دعوا را دریابد. به علاوه وقتی از اصطلاح یاد شده استفاده می‌شود، اصطلاح مناسب بعد از آن، «مبنی بر» یا «دایر بر» است، نه «خواسته». چه خواسته آن چیزی است که درخواست شده و در دادخواست ستون مخصوص به خود را دارد.

۴- خواسته خواهان، ابطال رأی شماره ۶۲۳- ۷۱/۱۰/۵ هیأت حل اختلاف سازمان ثبت است نه ابطال رأی مربوط به هیأت حل اختلاف شماره ۶۲۳. حال آنکه در رأی، این شماره معطوف به کلمه «هیأت» شده است و خواننده گمان می‌کند که هیأتها دارای شماره‌اند.

۵- در بیان جهت اعتراض به رأی هیأت حل اختلاف، استفاده از دو واژه «می‌باشد» و «است» نامتناسب است. در رأی آمده است: «عمده اعتراضات... آقای وکیل خواهانها... به صلاحیت رسیدگی هیأت می‌باشد و نیز ادعای جعل معنوی است». به علاوه، در اصطلاح حقوق، واژه «صلاحیت» مبین صلاحیت در رسیدگی است و دیگر نیازی به اضافه کردن کلمه «رسیدگی» به آن نمی‌باشد. چنانچه نیازی به این تصریح باشد لازم است حرف اضافه مناسب یعنی، «در» بین دو کلمه قرار گیرد و گفته شود: «صلاحیت در رسیدگی». همچنین، در این قسمت از رأی ایرادات دیگری هم به چشم می‌خورد؛ از جمله این که اعتراضات جمع اعتراض است. وقتی می‌توان کلمه «اعتراضات» را به کاربرد که در دنباله آن دو اعتراض یا بیشتر آورده شود. حال آنکه آنچه مورد اعتراض است، صالح نبودن هیأت حل اختلاف سازمان ثبت در رسیدگی به پرونده بوده است و آنچه در قسمت بعدی ذکر شده، ادعای جعل است که این ادعا را نمی‌توان اعتراض تلقی کرد.

۶- در سطر پنجم رأی، از قسمت «و ایرادات دیگری نیز عنوان شده است...»، جملات معیوب، و از جهت استدلال قضایی هم نادرست است. اولاً: از آنجا که رأی دادگاه باید مستدل و موجّه باشد، صحیح نیست که دادگاه به صورت مجمل از ایرادات نام ببرد اما آنها را تک تک مطرح نسازد. رأی مستدل و موجّه رأیی است که در آن همه ایرادات و اعتراضات، جداگانه ذکر شود و چنانچه پذیرفتنی نیست، با ذکر دلیل مردود اعلام شود. از رأی مذکور نمی‌توان دریافت که این ایرادات چه بوده است و دفاعیات خواننده به چه دلیل مقبول نیست. و اگر ایرادات است (به صورت جمع) چرا در انتهای جمله ذکر شده است که «این ایراد غیر موجّه است». جملات میان «ایرادات دیگری نیز عنوان شده» و «این ایراد غیر موجّه است» گنگ و از حیث نگارشی معیوب است. از جمله اینکه در رأی آمده

است: «باتوجه به مندرجات قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت... که حکایت از اعیانی هایی دارد که دراراضی... ایجاد شده... و مورد نقل و انتقال قرار گرفته». سؤال این است که آیا متن قانون حاکی از ایجاد اعیانی است؟ یا متن قانون برای این گونه اعیانیه تعیین تکلیف نموده است. همچنین جمع دو جمله «حکایت از...» و «می باشد» نادرست است و باید نوشته شود: «حکایت از.. دارد». به علاوه، جمله «درمورد توسط آقای وکیل خواهانها به نظریه کارشناس به منظور اظهار نظر درمورد نحوه تنظیم اسناد، استناد خوانده و در نتیجه اثبات مجعول بودن آنها...» کاملاً نامفهوم است.

۷- چنانکه از مقدمه رأی بر می آید، دعوا مربوط به چند خواهان است، لذا جمله «لذا

امضای مورث خواهان» دلیل بی دقتی است.

۸- جمله «صورتجلسه تحقیقات و معاینه محلی» نادرست است. دراین جا واژه

محلی، معطوف به هر دو کلمه «تحقیقات» و «معاینه» است. تحقیقات به صورت محلی ممکن است اما «معاینه» محلی و غیر محلی ندارد. آنچه صورت می گیرد «معاینه محل است». به عوض جمله یاد شده می توان نوشت: «صورتجلسه تحقیقات محلی و معاینه محل». ولی باید توجه داشت که در رأی به مؤدای شهادت شهود استناد شده است، و شهادت شهود در تحقیقات محلی استماع می شود. در معاینه محل، به ذکر و شرح اموری پرداخته می شود که در محل ملاحظه و مشاهده می شود و بدیهی است که شهادت شهود از معاینه محل حاصل نمی شود. به عبارت دیگر این دو قرار، هر یک جهت و غرض ویژه ای دارند و الزامی نیست که همیشه و در هر حال این دو قرار به صورت توأم صادر شوند و چنانچه به صورت توأم هم صادر شده باشند و دادگاه بخواهد نتایج یکی از آن

دو قرار را مستند و دلیل حکم خود قرار دهد، نیازی به ذکر قراری که نتیجه آن در رأی کاربردی ندارد، نمی‌باشد.

۹- در رأی از علایم نگارشی استفاده نشده و جدا نویسی کلمات هم رعایت نشده است و در مجموع از خواندن آن چیزی جز ابهام و ملال عاید نمی‌شود.

شماره پرونده: ۱۰۴۲/۱۷۱/۷۵ (رأی شماره ۷)

شماره و تاریخ دادنامه: ۱۸۷۸- ۷۵/۱۰/۱۲

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۷۱ دادگاه عمومی تهران

خواهان: محمد علی..... بوکالت از علی..... خیابان...

خوانده: شرکت..... به مدیریت محمد..... انتهای خیابان.....

خواسته: مطالبه دوهزار تن سنگ خام

گردشکار: خواهان دادخواستی بخواسته فوق بطرفیت خوانده تقدیم داشته که پس از ارجاع به این شعبه و ثبت کلاسه فوق و جری تشریفات قانونی در وقت فوق العاده دادگاه بتصدی امضاء کننده زیر تشکیل و با توجه به محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه:

خواسته آقای علی... با وکالت آقای محمد علی... به طرفیت آقای محمد... مدیریت مسئول شرکت..... الزام خوانده به مطالبه دو هزارتن سنگ خام از معدن سنگ سبز... شرکت خوانده طبق فروش نامه و صدور قرار تأمین از اموال مقوم به مبلغ دو میلیون

ریال با احتساب خسارات قانونی با التفات به محتویات پرونده و اینکه توجهاً به اینکه خواهان اقامه دعوی را به طرفیت آقای محمد... با قید مدیریت مسئول بدون شرکت... مطرح نموده است و حال اینکه در ما نحن فیه دلیلی که مبنی بر این امر باشد که خوانده شخصیت حقیقی داشته با این شرکت مذکور دارای شخصیت حقوقی بوده و اساساً مورد این شرکت دارای اساسنامه با سایر شرایط قانونی می باشد یا خیر و چون در این رابطه از ناحیه خواهان دعوی دلیلی بر ذی سمت بودن خوانده دعوی ابراز نداشته نتیجتاً طرح دعوی به کیفیت مطروحه قابلیت استماع نداشته لهذا قرار رد آن صادر و اعلام می گردد و اما در خصوص دیگر خواسته خواهان مبنی بر صدور قرار تأمین عنایتاً به اینکه خواهان دعوی نسبت به تودیع خسارات احتمالی مورد نظر دادگاه اقدامی بعمل نیاورده است نتیجتاً قرار رد دادخواست وی صادر و اعلام می گردد قرار صادر ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدید نظر خواهی در محاکم تجدیدنظر استان تهران می باشد.

بررسی رأی شماره (۷)

۱- در دادنامه مرقوم، در قسمت خواهان و خوانده، محل اقامت طرفین ذکر نگردیده است و گردش کار هم تکرار «فرم» است.

۲- کلمه «مدیریت» ناظر به سمت است و چون در رأی نام خوانده ذکر شده، به جای کلمه «مدیریت» باید کلمه «مدیر» آورده شود.

۳ - جمله «الزام خواننده به مطالبه دو هزار تن سنگ...» نادرست است. «الزام» مصدر باب افعال به معنای مکلف نمودن و ملزم نمودن است. در اینجا هم خواسته خواهان آن نیست که خواننده ملزم شود که دو هزار تن سنگ را از وی مطالبه کند. بلکه خواهان محکومیت خواننده را به تحویل دادن این مقدار کالا می‌خواهد. پس خواسته خواهان می‌تواند: «مطالبه سنگ خام، و یا «الزام خواننده به تحویل دادن سنگ خام» باشد.

۴ - در رأی یاد شده، کلمه «خواسته» بدون فعل مانده است. یعنی با اختتام شرح خواسته خواهان، (در قسمت پایان خسارات قانونی) باید فعلی مانند: «می باشد» یا «است» آورده می‌شد. چنانچه نظر دادگاه بر آوردن فعل در پایان جمله نمی‌بود، می‌بایست قبل از کلمه «خواسته» واژه «در مورد» یا «در خصوص» و مانند آنها را می‌آورد.

۵ - جمله «بالتفات» به محتویات پرونده و اینکه توجهاً به اینکه خواهان اقامه دعوا را به طرفیت آقای محمد... مطرح نموده است» در هم ریخته و ناقص است. اولاً کلمه «اینکه» در ابتدای جمله زاید است. ثانیاً: «اقامه» و «اقامه کردن» به معنای مطرح کردن است و اقامه دعوا به معنای طرح دعوا علیه دیگری است و دیگر نیازی به آوردن فعل تکمیلی «مطرح نمودن» ندارد. پس ترکیب «خواهان، اقامه دعوا را... مطرح کرده است» ترکیب نادرستی است و به جای آن باید نوشته می‌شد: «خواهان دعوی را علیه... اقامه کرده است» یا «دعوی را علیه... مطرح کرده است».

۶ - جمله «حال اینکه در ما نحن فیه دلیلی که مبنی بر این امر باشد که...» فاقد فعل است.

۷- از جهت استدلال قضایی هم این قسمت از رأی ضعیف است. چه رأی در مقام بیان این امر است که معلوم نیست، شرکت خواننده دارای شخصیت حقوقی باشد و به علاوه، دلیلی برزی سمت بودن خواننده دعوا ارائه نشده است. حال آنکه ظاهراً دعوا بر اساس قرار داد منعقد بین خواهان و شرکت بوده است و شرکت مطابق ماده ۵۸۳ قانون تجارت واجد شخصیت حقوقی است و دعوا هم لزوماً باید علیه شرکت اقامه گردد و مادام که شرکت مزبور به توجه دعوا به خود ایرادی ننماید، صدور قرار رد دعوا به احتمال اینکه ممکن است آن شرکت واجد شخصیت حقوقی نباشد غیر موجه است.

۸- جمله «طرح دعوی به کیفیت مطروحه قابلیت استماع نداشته» از حیث نگارشی نادرست است. در واقع، آنچه می‌تواند قابلیت استماع داشته باشد، خود دعوا است و ترکیب «طرح دعوی» و «قابلیت استماع نداشتن آن» صحیح نیست و علی‌القاعده باید نوشته می‌شد: دعوا به کیفیت مطرح شده قابل استماع نیست».

۹- در رأی یاد شده جمع بین اصطلاح تعلیلی «نتیجه» و «لهذا» نادرست است. اگر دادگاه براساس دلایلی (ولو غیر مقنع) نتیجه دعوا را قابل استماع نمی‌یابد و قرار رد آن را صادر می‌کند دیگر نیازی به آوردن کلمه «لهذا» به معنای، بنابراین، نمی‌باشد.

۱۰- در رأی یاد شده از هیچ یک از علایم نشانه گذاری استفاده نشده است. گویی که تمامی آن جمله واحدی است. این سهل انگاری موجب آن است که خواندن رأی نیز دشوار شود.

۱۱- درنگارش تنوین به قواعد آن توجه نشده است. نوشتن نتیجتاً و عنایتاً، با پایه الف، درست نیست چون در ریشه این کلمات حرف «ت» وجود ندارد آنها را باید به صورت «نتیجۀ» و «عنایۀ» نوشت. می‌توان به جای این دو کلمه ترکیبات: در نتیجه و باعنایت به راهم به کار برد.

(رأی شماره ۸۵)

شماره پرونده- ۱۰۴۲/۱۷۱/۷۵

شماره و تاریخ دادنامه- ۱۲۳۹ - ۷۶/۹/۱۰

مرجع رسیدگی - صادره از شعبه ۲۳۷ دادگاه عمومی تهران

خواهان - شرکت سهامی بیمه.. سعدی شمالی....

خواننده شرکت آب و فاضلاب استان تهران بلوار کشاورز....

خواسته - مطالبه وجه

گردشکار- دادگاه با بررسی اوراق پرونده ختم رسیدگی را اعلام و مبادرت به

صدور رأی می‌نماید:

رأی دادگاه:

درخصوص دادخواست شرکت سهامی بیمه...بطرفیت شرکت آب و فاضلاب استان تهران بخواسته مطالبه مبلغ... با احتساب خسارات دادرسی خواهان علیه خواننده اقامه دعوی نموده و فتوکپی‌های مصدق بیمه نامه شماره... و گزارش شماره... و صورتجلسه وقوع حادثه و فاکتور مخارج اتومبیل خسارت دیده را پیوست دادخواست خود کرده است نظر به اینکه خواننده ایراد و دفاعی در مقابل ادعای خواهان نکرده نظر به

وقوع حادثه و ایجاد خسارت اتومبیل بیمه شده به شماره شهربانی... نظر به پرداخت خسارات وارده توسط بیمه... نظر به اینکه به موجب ماده ۳۰ قانون بیمه گزار در مراجعه به مقصر حادثه قائم مقام بیمه گر می باشد و نظر به این که خواننده دلیل و مدرکی دال بر پرداخت دین یا برائت ذمه خود بدادگاه ارائه نداده و مستندات دعوی از تعرض مصون مانده و محمول بر صحت تلقی می گردد. بنابه مراتب دعوی ثابت تشخیص به استناد ماده ۳۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی حکم به محکومیت خواننده بپرداخت اصل خواسته و خسارات دادرسی از باب قاعده تسبیب صادر و اعلام می گردد. رأی صادره غیابی و قابل وخواهی دراین دادگاه است.

از: رأی مزبور وخواهی شده است و دادگاه درمقام رسیدگی وخواهی رأی زیر را

صادر نموده است :

رأی دادگاه :

درخصوص وخواهی شرکت آب و فاضلاب استان تهران از دادنامه شماره ۱۲۳۹- ۷۶/۹/۱۰ صادره از شعبه ۲۳۷ دادگاه عمومی تهران نظر به اینکه دراین مرحله از رسیدگی وخواه دلیل و مدرکی دال بر مخدوش بودن حکم صادره ارائه نداده و حکم صادره براساس موازین شرعی و قانونی اصدار یافته است و دلیلی بر فسخ دادنامه این دادگاه ارائه نشده است لذا دادگاه حکم صادره را تأیید و استوار می نماید. این رأی ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در محاکم تجدید نظر استان تهران می باشد.

بررسی رأی شماره (۸)

۱- آنچه در هر دو رأی چشمگیر است به کار نبردن علائم نشانه گذاری است. گویی که تمام رأی جمله واحدی است. این امر موجب دشواری قرائت آن شده است.

۲- در صدر دادنامه نیز، پس از کلمات خواهان و خوانده، نشانه نامناسب «خط تیره» به کار رفته است. نشانه مزبور برای جداسازی دو قسمت جمله است. حال آنکه در این موضع استعمال نشانه «دو نقطه» که برای تبیین و توضیح امری مجمل و شرح اجزای یک کلی به کار می‌رود، مناسب‌تر است.

۳- همچنان که قبلاً نیز بیان گردیده است، بعد از ذکر نام طرفین دعوا باید محل اقامت آنان ذکر شود و حال آنکه هیچ یک از دو رأی به این مهم نپرداخته و تنها به ذکر نشانی بسنده کرده‌اند. شایسته است که بعد از نام خواهان و خوانده کلمه «مقیم» یا «محل اقامت» قید شود.

۴- متن رأی غیابی، گنگ و مبهم و فاقد عناصر لازم برای رأی دقیق و محکم است. رأی صادر شده در مرحله رسیدگی و خواهی نیز به رفع ابهام کمکی نمی‌کند. درحقیقت، برای صدور حکم درخصوص مطالبه خسارت مبتنی بر قاعده تسبیب، صرف ورود خسارت به شخص کافی نیست. بلکه آنچه مهم است احراز رابطه سببیت میان خسارت و عمل خوانده یا شیئی متعلق به اوست. چنین نیست که ورود خسارت برای محکومیت

خوانده کافی باشد. مفاد رأی، مبین نحوه و چگونگی ورود خسارت به اتومبیل نیست.

۵- کلمه «درخصوص»، نیازمند عبارت تکمیلی است به نحوی که کلیه جهات و موارد دعوا پس از آن آورده شود. اما در رأی مرقوم، بعد از عبارت «درخصوص» یک بار مطالبی به صورت ناقص و ناتمام آمده و سپس بار دیگر ذکر گردیده است که «خواهان علیه خوانده اقامه دعوانموده و...» در واقع، چنانچه عبارات صدر رأی به صورت مختصر آورده شود، مقدمه آن چنین می شود «درخصوص دادخواست خواهان علیه خوانده... خواهان علیه خوانده اقامه دعوی نموده است». به این ترتیب عبارت مقدم بر جمله اخیر زاید به نظر می رسد.

۶- هر چه فعل به مرجع آن نزدیکتر باشد جمله رساتر و دقیق تر است. در رأی مزبور عبارت «نظر به اینکه خوانده ایراد و دفاعی در مقابل ادعای خواهان نکرده» باید به این صورت می آمد: «نظر به این که خوانده در مقابل ادعای خواهان ایراد و دفاعی نکرده است...».

۷- جمله فوق دارای اشکال دیگری نیز هست و آن اینکه، اگر چه در مقابل ادعا می توان دفاع کرد ولی نمی توان به آن ایراد نمود. ایراد نسبت به دعوا صورت می گیرد، نه نسبت به ادعا.

۸- محل مناسب برای ذکر جمله «دفاع نکردن خوانده در مقابل ادعا» پس از بیان دلایل خواهان است.

در واقع، با توجه به این که در انتهای رأی مجدداً آمده است که «خوانده دلیل

و مدرکی دال بر پرداخت دین... ارائه نداده» این قسمت زاید است. و اصولاً اگر در قسمت اول به عدم دفاع خوانده تصریح شده باشد، عبارت انتهای رأی از نتایج منطقی قسمت اول است و دیگر نیازی به این جمله نیست.

۹- عبارت «محمول بر صحت تلقی گردیدن» فصیح نیست. یا باید قید شود که «مستندات دعوا صحیح تلقی می‌گردد» و یا «مستندات دعوا محمول بر صحت است».

۱۰- با توجه به عبارت «نظر به اینکه خوانده دلیل و مدرکی... ارائه ننموده، نیازی به عبارت «بنا به مراتب» نمی‌باشد.

۱۱- چون از قسمت «نظر به این که خوانده...» تا «... تلقی می‌گردد» جمله پایان نیافته است، استفاده از نشانه نقطه بعد از «تلقی می‌گردد» بی‌جهت است.

۱۲- در رأی مرحله و خواهی، ترکیب «اصدار یافتن» نادرست است. اصدار، مصدر باب افعال و به معنی صادر نمودن است و دیگر نیازی نیست که به آن مصدر «یافتن» اضافه می‌شود. خصوصاً که قبل از آن آمده است «حکم صادره» و در مجموع جمله «حکم صادره براساس موازین شرعی و قانونی اصدار یافته است» نادرست است. به جای آن می‌توان نوشت: «نظر به این که حکم صادر شده منطبق با موازین شرعی و قانونی بوده است» یا «با توجه به این که حکم یاد شده براساس موازین شرعی و قانونی صادر شده است».

۱۳- وخواهی در همان دادگاهی جریان می‌یابد که رأی غیابی را صادر می‌کند. پس نوشتن این جمله در رأی دادگاه: «درخصوص وخواهی... از دادنامه شماره... صادره از شعبه... دادگاه عمومی تهران...» غیر از درازنویسی هیچ حکمت دیگری ندارد. دادگاه می‌توانست بنویسد: «درخصوص وخواهی از دادنامه شماره... این دادگاه...»

شماره پرونده: ۲۹/۷۷ ت ۷۴/ (رأی شماره ۹)

شماره و تاریخ دادنامه: ۹۸ - ۷۷/۱/۳۱

مرجع رسیدگی: شعبه ۲۹ دادگاه تجدید نظر استان تهران

تجدید خواه: آقای امیر... تجدید نظر استان تهران

تجدید نظر خواندگان: ۱- نادر... ۲- آقای علیرضا... تهران انتهای خیابان...

تجدید نظر خواسته: تجدید نظر خواهی نسبت به دادنامه ۲۰۰۷-۳۰/۱۱/۷۶

صادر از شعبه ۱۸ دادگاه عمومی تهران

گردشکار: تجدید نظر دادخواستی بخواسته فوق تقدیم داشته که به این شعبه

ارجاع و پس از ثبت به کلاس فوق و انجام تشریفات قانونی مورد رسیدگی واقع

و سرانجام در وقت فوق العاده دادگاه تشکیل و با بررسی اوراق و محتویات پرونده ختم

دادرسی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی مینماید.

رأی دادگاه:

تجدید نظر خواهی، تجدید نظر خواه نسبت به دادنامه شماره ۲۰۰۷-۳۰/۱۱/۷۶

صادر از شعبه ۱۸ دادگاه عمومی تهران که متضمن صدور قرار عدم استماع دعوی

مشارالیه میباشد، وارد و موجه بنظر می‌رسد زیرا تجدید نظر خواندگان با امضاء سند

عادی بیع و حالت آنرا، مورد تائید و پذیرش قرار داده‌اند و بمحض انعقاد صحیح بیع مشتری مالک بیع و بایع مالک ثمن میگردد و مشتری به تادیه ثمن ملزم میگردد (ماده ۳۶۲ قانون مدنی) و بدین ترتیب فروشنده مالک ثمن بوده و بودن آن نزد خریداران فاقد وجاهت قانونی بوده و تجدید نظر خواندگان با دریافت مینی بوس مورد معامله مدیون تجدید نظرخواه بوده و دین خود را بایستی ادا نمایند و ادعای دعم حضور تجدید نظر خواه در دفترخانه رسمی جهت تنظیم سند رسمی انتقال مینی بوس مورد معامله از ناحیه تجدید نظر خواندگان مسموع نیست زیرا صرف نظر از اینکه تجدید نظر خواه عدم تنظیم سند رسمی را منوط به عدم حضور تجدید نظر خواندگان داشته اساساً این امر باعث اسقاط حق تجدید نظر خواندگان نمیگردد و ادعای تنظیم سند رسمی مستلزم طرح دعوی علیحده و اقامه عرضحال در دادگاه صلاحیتدار است لذا بنابه جهات مذکور قرار معترض عنه برخلاف اصول و کیفیاتی است که در پرونده امر ملاحظه می‌گردد مخدوش بوده و با نقض آن باستناد بندیک از ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب پرونده جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه محترم صادر کننده رأی بدوی اعاده میگردد رأی صادره قطعی است.

بررسی رأی شماره (۹)

۱- نخستین اشکال رأی، عدم ذکر «محل اقامت» پس از نام و مشخصات تجدید نظر خواه و تجدید نظر خوانده و اکتفاء به قید نشانی است.

۲- گردش کار، مبین سابقه دعوائیست و تنها حکایت از این دارد که پرونده در شعبه مذکور رسیدگی شده است.

۳- عبارت «که متضمن صدور قرار عدم استماع دعوی مشارالیه می باشد» جمله معترضه است و باید در ابتدا و انتهای آن علامت مشخص کنند (خط تیره) یا (دو کمان) قرار داد، یا حداقل در ابتدای آن هم نشانه «ویرگول» نهاد.

۴- جمله «بیع و حالت آنرا مورد تأیید و پذیرش قرار داده اند» جمله ای نامتعارف است. اولاً کلمه «آنرا» را باید به صورت غیر متصل «آن را» نوشت. ثانیاً: حالت بیع رامورد تأیید قرار دادن، جمله ای است بی معنا. بیع یکی از عقود است که می تواند دارای شروط خاصی باشد ولی این عقد حالتی ندارد تا آن حالت مورد تأیید قرار گیرد.

۵- جمله «به محض انعقاد صحیح بیع مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می گردد و مشتری به تادیه ثمن ملزم می گردد» نادرست است. اولاً: از جهت رسم الخط درست تر آن بود که «به» جدا از کلمه «محض» نوشته شود. ثانیاً: از آنجا که این عبارات در مقام استدلال است، حق آن بود که در ابتدای جمله، کلمه «چون» یا «از آنجا که» آورده شود و گفته شود: «چون به محض.....» ثالثاً: به جای عبارت «به محض انعقاد صحیح بیع» باید نوشته شود: «به محض انعقاد بیع به نحو صحیح». رابعاً: ملزم گردیدن، متعهد شدن، بر اثر حکم قانون یا حکم قضایی است، پس نمی توان از یک طرف نوشت که «باانعقاد بیع، مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می گردد» و از طرف دیگر، نوشت که «به موجب ماده ۳۶۲ قانون مدنی به تادیه ثمن ملزم می گردد».

جمله رامی توان به صورت زیر نوشت: «از آنجا که حسب ماده ۳۶۲ قانون مدنی به محض انعقاد بیع به نحو صحیح، متعاقدین به تسلیم مبیع و تادیه ثمن ملزم می گردند.....».

۶- جملات «و بدین ترتیب فروشنده مالک ثمن بوده و بودن آن نزد خریداران فاقد وجاهت قانونی بوده و تجدید نظر خوانندگان با دریافت مینی بوس مورد معامله مدیون تجدید نظر خواه بوده و دین خود را بایستی ادا نمایند» دارای ایرادات بسیار است. اولاً: درکنار یکدیگر نهادن افعال «بوده و بودن» به رسائی جمله خلل وارد نموده است. ثانیاً: این جمله تکرار همان مطالب قبل است و متضمن استدلال جدیدی نیست. ثالثاً: «بایستی» صیغه شرطی است و در این موضع باید از فعل «باید» استفاده نمود و مضافاً بهتر آن است که «باید» مقدم بر «دین» قرار گیرد. رابعاً: «وجاهت» به معنی زیبایی است، نه به معنی بی وجه و بی جهت بودن.

۷- جمله «تجدید نظر خواه عدم تنظیم سند رسمی را منوط به عدم حضور تجدید نظر خوانندگان داشته...»، جمله‌ای سنگین و نادرست است. اولاً: به جای ترکیب «عدم حضور» و «عدم تنظیم» می‌توان از معادل «حضور نیافتن» و «تنظیم نشدن» استفاده کرد. ثانیاً: جمله «منوط به عدم حضور نمودن» جمله‌ای نادرست است. منوط نمودن، وابسته کردن امری به امر دیگر است و حال آنکه دادگاه در مقام ملل داشتن این امر است که اظهار تجدید نظر خواه، مبنی بر این که علت تنظیم نشدن سند، حضور نیافتن تجدید نظر خوانندگان در دفتر اسناد رسمی است، موجب زوال حق تجدید نظر خوانندگان نمی‌شود.

۸- کلمه «لذا» و عبارات بعد از آن در مقام تعلیل است و زمانی به کار می‌رود که بخواهند نشان دهند حکم براساس دلایل مذکور در قبل از آن صادر شده است. ترکیب

«بنابرهت مذکور» نیز همین کارکرد را دارد. پس استعمال هر دوی آنها باهم نادرست است و لازم است که یکی از آن دو اصطلاح حذف شود.

۹- عبارت «قرار معترض عنه برخلاف اصول و کیفیاتی است که در پرونده امر ملاحظه می‌گردد مخدوش بوده و...» عبارت ناقصی است. به جای آن باید نوشته می‌شد «باتوجه به این که قرار معترض عنه برخلاف اصول و کیفیات ملحوظ در پرونده صادر شده است، بامخدوش دانستن آن...».

۱۰- ترکیب «تجدید نظر خواهی» خود به اندازه کافی ثقیل هست. اضافه کردن آن به «تجدید نظر خواه»، چنان که در صدر رأی آمده است، ضمن آن که توضیح واضح و حشو است هیچ کمکی هم به خواننده در معرفی دادخواست دهنده نمی‌کند. مضافاً اینکه کلمه «نسبت» هم به طور کلیشه‌ای در میان عبارت گنجانده شده است و کلمه «صادره» نیز به دنبال دادنامه بر سنگینی عبارت افزوده است. به هر حال باید پذیرفت که رأی و دادنامه از دادگاه صادر می‌شود. سپس یاد آوری مکرر رأی صادره و قرار صادره از فلان مرجع، ملال آور است. بهتر است بنویسیم «رأی دادگاه»، «قرار دادگاه» و از پسوند «صادره» صرف نظر کنیم.

شماره پرونده: ۸۲۸/۱۰/۷۶ (رأی شماره ۱۰)

شماره و تاریخ دادنامه: ۱۶۸۳-۷۶/۱۰/۲۸

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۰ دادگاه تجدید نظر استان تهران

تجدید نظر خواه غلامعلی: ... - میدان امام حسین

تجدید نظر خواننده شراره: ... - شریعتی.....

گردشکار: تجدید نظر خواه دادخواستی بخواسته فوق تقدیم داشته که به این شعبه ارجاع و پس از ثبت به کلاس فوق و انجام تشریفات قانونی مورد رسیدگی واقع و سرانجام در وقت فوق العاده تشکیل و با بررسی اوراق و محتویات پرونده ختم دادرسی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید:

رأی دادگاه:

در مورخ ۱۳۷۱/۴/۶ خواهان شراره... دادخواستی بطرفیت خواننده غلامعلی... بدفتر کل دادگاههای حقوقی یک سابق تهران تقدیم که ذیل شماره ۵۱۴۲ ثبت و پس از ارجاع در شعبه ۱۴ دادگاه حقوقی یک تهران موضوع پرونده ۲۳۰/۷۱ واقع می‌گردد در این پرونده خواهان مدعیست که بموجب دو فقره تعهد مورخ ۶۸/۹/۹ و تعهد دیگر فاقد تاریخ که رونوشت مصدق آنها ضمیمه دادخواست است خواننده متعهد گردیده در صورت ازدواج او با سعید... فرزند غلامعلی خواننده یک دانگ و نیم مشاع از شش دانگ یکدستگاه آپارتمان به مشخصات ثبتی ۳/۸۸/۱۲۳۰ بخش ۱۱ تهران را بخواهان منتقل و مراتب را رسماً در یکی از دفاتر اسناد رسمی به ثبت برساند که چون با انجام ازدواج بموجب سند نکاحیه ۳۳۲۰ مورخ ۱۳۶۸/۱۰/۲۸ دفتر ۸ ازدواج تهران خواننده از ایفاء و انجام تعهد خودداری می‌ورزد الزام او مورد دعوی و درخواست است وکیل خواننده در لایحه ۲۳۶۴ مورخ ۷۱/۸/۱۲ در دو مقوله از دعوی دفاع کرده که اولاً چون بموجب ماده ۱۰۳۵ قانون مدنی مادام که عقد نکاح جاری نشده است اثری ندارد و طرفین بدون این که هیچ نوع تعهدی داشته باشند می‌توانند توافقهایی قبلی را بهم بزنند و از آنها عدول نمایند و ثانیاً پی آمد مذاکراتی که بعد از تاریخ تعهد در ۶۸/۹/۹ بعمل آمده در میزان مهریه تغییر

حاصل گردیده و با انجام عقد رسمی در ۱۳۶۸/۱۰/۲۸ و تعیین مهریه در سند نکاحیه موضوع تعهد عادی ۶۸/۹/۹ منتفی است و با تلقی تعهد بعنوان مهریه رد دعوی را خواستار گردیده شعبه ۱۴ دادگاه حقوقی یک تهران در دادنامه قطعیت یافته بموجب حکم ۶۹۷/۱۵ مورخ ۷۲/۸/۲۳ شعبه ۱۵ دیوانعالی کشور موضوع را تبدیل مهریه تشخیص ننموده و رابطه حقوقی متداعیین راتعهدی الزام آور دانسته و باعدم موضوعیت ماده ۱۰۳۵ قانون مدنی حکم برالزام غلامعلی... بر ثبت رسمی انتقال صادر نموده است. با تقدیم دادخواست دیگری درمورخ ۷۳/۲/۱۹ بدفتر کل دادگاههای حقوقی یک سابق تهران که ذیل شماره ۱۵۸۸ ثبت گردیده و پس از ارجاع در شعبه ۱۴ دادگاه حقوقی یک موضوع پرونده ۷۵/۷۳ واقع می‌گردد غلامعلی... دادخواستی بطرفیت شراره... تقدیم و به اعتبار این که موضوع اسناد ۶۸/۹/۹ و سند فاقد تاریخ مرقوم جلسه بوده و اینک از آن مبادرت به رجوع گردیده استرداد مال موهوب را از دادگاه درخواست نموده است شعبه ۱۴ دادگاه حقوقی یک سابق تهران در دادنامه ۴۹۰/۷۳ مورخ ۷۳/۸/۱۰ به اعتبار اینکه ادعای خواهان تغییر سبب دفاع از دعوای پرونده ۲۳۰/۷۱ است و این پرونده و رأی صادره در آن اعتبار امر مختوم یافته و به استناد ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی قرار رد دعوای صادر کرده که با اعتراض به این قرار در شعبه اول دیوان عالی کشور و به موجب دادنامه ۱/۴۵۴/۷۴ مورخ ۷۴/۱۱/۱۰ بعلت اختلاف درموضوع دعاوی در شمول قاعده امر مختوم تشخیص نشده و بانقض قرار پرونده اعاده که بکلاسسه ۴۵۵۱/۷۴ در شعبه ۵ دادگاه عمومی تهران مورد رسیدگی واقع و به اعتبار این که هبه معوض بوده و عوض آن ازدواج شراره با سعید بوده و هبه معوضه قابل رجوع نیست حکم بر بطلان دعوی اصدار یافته است. اینک در مقام اعتراض تجدید نظر خواهی غلامعلی... از دادنامه ۷۷۶ مورخ ۷۶/۴/۱۰ شعبه دادگاه عمومی تهران این درست است

که بین دو دعوی مطروحه مرقوم با خواسته‌های متفاوت الزام به انجام تعهد و رجوع از هبه تفاوت حاصل است که این تفاوت مانع از شمول قاعده امر مختوم بر موضوع است لکن تدقیق در مدافعات خوانده و وکیل خوانده پرونده ۲۳۰/۷۱ بشرح مرقوم و ادعای معنون در پرونده ۴۵۵۱/۷۴ شعبه ۵ دادگاه عمومی تهران مدلل می‌دارد که ادعای هبه دعوی جدیدی نبوده که قابل رسیدگی مجدد باشد و تغییر در مدافعه نوعاً ادعای جدید محسوب نیست بهر کیفیت در مقام تبعیت از رأی شعبه اول دیوان عالی کشور چون در مقام ادعای موهوب بودن یک دانگ و نیم از شش‌دانگ آپارتمان موصوف نیز موضوع درشمول مقررات بند دو ماده ۸۰۳ قانون مدنی خواهد بود اعتراض تجدید نظر خواهی غیر وارد تشخیص و دادنامه معترض عنه مرقوم تأیید می‌گردد رأی صادره قطعی است.

بررسی رأی شماره (۱۰)

۱- «تجدید نظر خواه غلامعلی»: علامت دو نقطه (:) باید بعد از کلمات تجدیدنظر خواه و تجدید نظر خوانده قرار گیرد نه بعد از نام آنان.

۲- قبل از ذکر نشانی طرفین باید کلمه «مقیم» و سپس شهر محل اقامت آنان قید شود و عبارت به این صورت نوشته شود: «تجدید نظرخواه: غلامعلی..... مقیم تهران، میدان امام حسین،.....».

۳- کلمه «گردش کار» بانشانه‌ای مانند دو نقطه (:) از شرح آن جدا شود.

۴- در گردش کار، هیچ یک از عبارات: «مورد رسیدگی واقع» و «سرانجام در وقت فوق العاده دادگاه تشکیل»، فعل ندارد.

۵- گردش کار باید متضمن مطالب اساسی تر و مبین سیر پرونده باشد. آنچه در گردش کار دادنامه یاد شده آمده در برگیرنده هیچ مطلب مهمی نیست.

۶- در متن دادنامه، به جای عبارت «درمورخ... خواهان شراره...»، باید نوشته شود: «در تاریخ...» و نام خواهان نیز در داخل گیومه قرار گیرد. همین امر در مورد خواننده نیز لازم الرعایه است.

۷- کلمه «تقدیم» فاقد فعل است و ترکیب «واقع می گردد» به آن معطوف نمی شود.

۸- در سطر سوم رأی، با عنایت به شرح مطلب در زمان گذشته، به کار بردن جمله «در این پرونده» نامناسب است و به جای آن باید نوشته شود: «در پرونده یاد شده»

۹- در عبارت «خواهان مدعیست» در سطر سوم اولاً باید «مدعی» و «است» جدا نوشته شود. ثانیاً: با عنایت به این که زمان آنچه در قبل آمده، گذشته است و از طرفی در دنباله رأی ذکر شده که «خواهان محکوم به بی حقی شده است» باید نوشته شود «خواهان مدعی بوده است».

۱۰- در قسمتی دیگر از رأی آمده است: «خواهان... به موجب دو فقره تعهد مورخ ۶۸/۹/۹ و تعهد دیگر فاقد تاریخ...». این نحوه نگارش نادرست است. به جای این عبارت یا باید نوشته شود: «به موجب دو فقره تعهد که یک فقره دارای تاریخ... و فقره دیگر بدون تاریخ است» و یا بدون درج «دو فقره» نوشته شود: «به موجب تعهد مورخ... و نیز تعهد بدون تاریخ دیگر».

۱۱- در دنباله عبارت فوق آمده است: «خواننده متعهد گردیده در صورت ازدواج او با سعید... خواننده یکدانگ و نیم مشاع از شش دانگ یک دستگاه آپارتمان را به خواهان منتقل...» تکرار واژه «خواننده» و سپس قید نام او در این عبارت به سلاست آن لطمه زده است. به جای عبارت یاد شده می‌توان نوشت:

«خواهان مدعی گردیده که خواننده به موجب تعهد مورخ... و نیز تعهد بدون تاریخ دیگر متعهد شده است که در صورت وقوع عقد ازدواج بین آنان، یک دانگ و نیم از شش دانگ یک دستگاه آپارتمان... را به مشارالیه منتقل نماید».

۱۲- در قسمتی از رأی آمده است: «وکیل خواننده... در دو مقوله از دعوای دفاع کرده». این عبارت موهم آن است که دعوای مقولات مختلفی داشته و وکیل خواننده تنها در دو مقوله از مقولات دفاع نموده و در بقیه موارد سکوت اختیار کرده است. حال آن که مراد آن است که وکیل خواننده در دفاع خویش متعرض دو امر شده است.

۱۳- در دنباله قسمت فوق آمده است «وکیل خواننده... دفاع کرده که اولاً...» ترکیب «که اولاً» وقتی مناسب بود که جمله ماقبل این باشد: «وکیل در دفاع از موکل خویش اظهار

داشته است که اولاً: «...» در این مورد «که» زاید است.

۱۴- آنچه بعد از ماده ۱۰۳۵ قانون مدنی آمده است، نه عین عبارت ماده قانون است و نه از جهت اسلوب نگارش استوار است. بجا بود که یا عین عبارت ماده قانون در داخل گیومه قرار می‌گرفت و یا چنانچه نظر بر تلخیص اظهارات وکیل بود، چون خلاصه‌کننده دادگاه است، عبارات سلیس‌تری به کار برده می‌شد.

۱۵- در رأی مذکور عبارت: «ثانیاً پی آمد مذاکراتی که بعد از تاریخ تعهد در ۶۸/۹/۹ به عمل آمده در میزان مهریه تغییر حاصل گردیده...» عبارت معیوبی است. «پی آمد» به معنی نتیجه و محصول است که بامنتظر دادگاه و نیز فعل «حاصل گردیدن» تناسب ندارد. لذا در متن رأی باید نوشته می‌شد: «در پی مذاکراتی...» یا «پی آمد مذاکرات به عمل آمده، تغییر در مبلغ مهر بوده است...»

۱۶- قسمت دیگر رأی مبنی بر این که «شعبه... دیوان عالی کشور... رابطه حقوقی متداعین راتعهدی الزام آور دانسته» دارای خلل است. در واقع، آنچه الزام آور است، تعهد است. رابطه حقوقی طرفین براساس توافق و تراضی آنان معین می‌شود. آنچه محل نزاع است تعهد خوانده است و رابطه حقوقی تعهد نیست تا الزام آور باشد.

۱۷- عبارت «عمل موضوع اسناد ۶۸/۹/۹ و سند فاقد تاریخ مرقوم جلسه بوده...» احتمالاً دارای افتادگی است و مفهوم نیست. مضافاً آنکه اسناد جمع سند است و با توجه به این که این واژه سند فاقد تاریخ را هم در بر می‌گیرد نمی‌توان یک بار کلمه اسناد

رابرای یک سند «مورخ ۶۸/۹/۹» به کار برد و برای آنچه بدون تاریخ است کلمه «سند» را مجدداً استعمال کرد. به علاوه، موضوع سند عمل نبوده بلکه تعهد به انجام عمل بوده است.

۱۸- در رأی به جای عبارت سنگین «مبادرت به رجوع گردیدن» می‌توان نوشت از آن رجوع شده است.

۱۹- عبارت «استرداد مال موهوب را از دادگاه درخواست نموده است» ناصواب است. چه اولاً: آنچه از دادگاه درخواست شده صدور حکم بر رد مال است نه مطالبه مال از دادگاه. ثانیاً: جمع دو فعل «استرداد» با «درخواست نمودن» صحیح نیست چه «استرداد» خود به معنی تقاضای رد است.

۲۰- جمله «این پرونده و رأی صادره در آن اعتبار امر مختوم یافته» نادرست است. آنچه اعتبار امر مختوم می‌یابد رأی است نه پرونده. پرونده می‌تواند مختومه شود.

۲۱- در رأی، به عوض جمله «به علت اختلاف در موضوع دعاوی در شمول قاعده امر مختوم تشخیص نشده» می‌توان به سادگی نوشت: «به علت تفاوت موضوع دعاوی، مسأله مشمول قاعده امر مختوم تشخیص داده نشده»

۲۲- جمله «حکم بر بطلان دعوی اصدار یافته است» نادرست است. اصدار، مصدر باب افعال به معنی صادر کردن است. لذا اولاً: نیازی به ترکیب مصدر «یافتن» با «اصدار» نیست. ثانیاً در عبارت فوق، به جای اصدار باید صادر شدن رابه کار برد و گفت «حکم بر بطلان دعوا صادر شده است».

۲۳- جمله «اینک در مقام اعتراض تجدید نظرخواهی غلامعلی.. از دادنامه... این درست است که» جمله‌ای ناقص است ترکیب «این درست است» نیازمند مقدمه‌ای شبیه «به نظر دادگاه» و مانند آن است.

۲۴- در رأی از هیچ یک از علائم نشانه گذاری استفاده نشده است.

۲۵- در رأی مزبور قاعده جدانویسی حروف از کلمات رعایت نشده است. شایسته‌تر آن است که کلمات «بطرفیت»، «بموجب»، «بدفتر» و مانند آنها به صورت: «به طرفیت»، «به موجب» و «به دفتر» نوشته شود.

۲۶- عبارتهای «پرونده ۲۳۰/۷۱» و «لایحه ۲۳۶۴» و «مشخصات ثبتی ۳/۱۲۳۰۳/۸۸» و «تعهد عادی ۶۸/۹/۹» دارای این اشکال است که قبل از اعداد می‌بایست واحد جنسی که عدد به آن تعلق دارد آورده می‌شد. مثلاً: پرونده کلاسه ۲۳۰/۷۱ یا لایحه شماره ۲۳۶۴ و مشخصات ثبتی پلاک شماره ۳/۱۲۳۰۳ و سرانجام تعهد عادی مورخ ۶۸/۹/۹. ذکر عدد، بدون پیشینه توصیفی، محل فصاحت است.

شماره پرونده: ۲۰۸/۷۷ (رأی شماره ۱۱)

شماره و تاریخ دادنامه: ۱۳۲۸- ۷۷/۱۱/۲۸

مرجع رسیدگی: شعبه ۲۰۳ دادگاه عمومی تهران

خواهان: شرکت تولیدی..... تهران خ.....

خواننده: خانم منیژه..... بوکالت از طرف آقای حسین..... تهران خ.....

خواسته: ابطال ثبت علامت

گردشکار: خواهان دادخواستی بخواسته فوق بطرفیت خواننده بالا تقدیم داشته که پس از ارجاع باین شعبه و ثبت کلاسه فوق و جری تشریفات قانونی در وقت مقرر دادگاه بتصدی امضاء کننده زیر تشکیل است و با توجه به محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه:

درخصوص دعوی شرکت تولیدی.... بطرفیت آقای حسین..... بخواسته صدور حکم بر ابطال ثبت علامت تجاری مربوط به اظهار نامه شماره ۷۵۰۳۰۲۹ که خواهان اعلام داشته است خواننده بموجب اظهار نامه شماره ۷۵۰۳۰۲۹-۱۳۷۵/۳/۲ تقاضای ثبت علامت تصویر یک گل شش پره دایره‌ای در وسط همراه با کلمه... را نموده است نظر به اینکه کلمه.... نام این شرکت می‌باشد و توسط این شرکت قبلاً و در سال ۱۳۵۶ طی آگهی روزنامه رسمی به شماره ۹۴۷۲-۱۸/۴/۱۳۵۶ به ثبت رسیده است و همچنین علامت شرکت همراه با کلمه... نیز طی شماره ۶۳۰۲۸ تصدیق ثبت علامت تجاری ثبت شده است. و تشابه اسمی بحدی است که مصرف کننده عادی را به اشتباه می‌اندازد و این علامت همراه با اسم... برای مدت ده سال و نام شرکت تولیدی.... به صورت دائم به ثبت رسیده است و جزء حقوق مکتسبه این شرکت بوده و سابقه استعمال دارد لذا به شرح خواسته تقاضای رسیدگی نموده است از توجه به اوراق پرونده خصوصاً دادخواست و ضمائم آن و نظر به اینکه حسب محتویات پرونده شرکت خواهان در ثبت نام.... دارای تقدم می‌باشد و با توجه به این که درخواست ثبت خواننده مشابهات تام و کاملی با نام

شرکت خواهان دارد و محل شرکت و نوع فعالیت نیز تغییری در این امر نمی‌دهد و باتوجه به این که قید کلمه..... بعد از نام..... در اظهار نامه مزبور نیز عرفاً منصرف به شعبه شرکت.... می‌گردد و رافع اشتباه احتمالی مصرف کننده و موجب خروج از مشابهات هر دو شرکت نمی‌گردد لذا دادگاه با محمول بر صحت دانستن دعوای خواهان و مستنداً بمواد یک و دو هفده و هیجده قانون ثبت علائم و اختراعات حکم بر ابطال ثبت علامت مربوط به اظهار نامه شماره ۲۹۰۳۰۷۵۰۳/۲-۱۳۷۵ صادر و اعلام می‌نماید رأی صادره ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدید نظر استان می‌باشد.

بررسی رأی شماره (۱۱)

۱- اشکالات مذکور در بررسی آراء دیگر در زمینه به کار نبردن کلمه «اقامتگاه» و بی

وزنی بخش «گردش کار» در این رأی هم به چشم می‌خورد.

۲- خوانده دعوا، خانم منیژه... نیست. بلکه او به وکالت از خوانده آقای حسین.... به

دعوای مطرح شده علیه موکلش پاسخ داده و از او دفاع نموده است. لذا در مقدمه دادنامه می‌بایست نوشته می‌شد: آقای حسین.. با وکالت خانم.....

۳- در صدر رأی اصطلاح: «درخصوص» با جمله «که خواهان اعلام داشته است»

تناسب ندارد. چنانچه نظر بر آوردن جمله «درخصوص» می‌بود، باید پس از آن ترکیب

«مبنی بر» یا «به این شرح که» یا «به خلاصه اینکه» و مانند آن آورده می‌شد. این امکان

نیز بود که بدون آوردن ترکیب «درخصوص» نوشته می‌شد: «دعوای شرکت تولیدی...»

این است که خواننده به موجب اظهار نامه شماره..... تقاضای ثبت علامت تصویر یک گل شش پر با دایره‌ای در وسط... را نموده است. حال آن که.....».

۴- جمله «از توجه به.....» فاقد فعل است و نباید نوشت «از توجه به اوراق پرونده... نظر به این که خواهان در ثبت نام... دارای تقدم می‌باشد» چنانچه ترکیب «از توجه به.....» آورده شود لازم است که به دنبال آن جمله‌ای مانند «استنباط می‌شود» یا «مستفاد می‌گردد» ذکر شود.

۵- «اوراق پرونده» عام است و «دادخواست و ضمائم آن» خاص. چون یک بار قیدشده «از توجه به اوراق پرونده خصوصاً دادخواست و ضمائم آن» دیگر در دنباله جمله فوق نمی‌توان نوشت «و نظر به این که حسب محتویات پرونده». به عبارت دیگر دلالت محتویات پرونده همان مستنبط از اوراق پرونده است و دلیل جدیدی نیست تانیازی به ذکر آن باشد. تکرار مطالب به تقویت دلایل نمی‌انجامد بلکه موجب ضعف رأی خواهد شد.

۶- جمله «باتوجه به اینکه درخواست ثبت خواننده مشابهات تام و کاملی بانام شرکت خواننده دارد.....» نادرست است. زیرا آنچه با نام شرکت خواننده مشابهت دارد، درخواست ثبت نیست بلکه نام مذکور در درخواست است. وانگهی ترکیب «مشابهات» در این موضع نادرست است و صحیح، مشابهت است.

۷- جمله «ومحل شرکت و نوع فعالیت نیز تغییری در این امر نمی‌دهد» از جهت

دلالت معنایی نادرست است. چه قبل از آن، امر مورد اشاره معین نگردیده و خواننده در مقام این سؤال خواهد بود که محل شرکت و نوع فعالیت آن در چه امری تغییر نمی‌دهد؟ منظور دادگاه این بوده است که: اختلاف محل اقامت شرکت خواهان با خواننده و نیز تفاوت نوع فعالیت دو شرکت هم رافع اشتباه مصرف کنندگان نمی‌باشد.

۸- جمله «موجب خروج از مشابهاات هر دو شرکت نمی‌گردد» جمله‌ای ثقیل و نامتعارف است. به جای آن می‌توان نوشت: موجب تمیز عرفی دو شرکت از یکدیگر نمی‌شود.

۹- در رأی مذکور «محمول به صحت دانستن دعوا» ناصحیح است. مصدری که همراه با محمول به کار می‌رود «بودن است». لذا در رأی باید نوشته می‌شد: دعوا محمول بر صحت بوده و یا دعوا حمل بر صحت شده و....

۱۰- جمله «لذا دادگاه... حکم بر ابطال ثبت علامت مربوط به اظهار نامه شماره... صادر و اعلام می‌نماید» فاقد علامت مفعولی «را» می‌باشد. در واقع باید نوشته می‌شد: دادگاه... حکم به ابطال ثبت علامت را صادر و اعلام می‌نماید.

۱۱- در این رأی قاعده جدانویسی حرف «ب» از اسم و ضمیر و نیز علامت «می» از فعل دنباله خود رعایت نشده است. درحقیقت درست‌تر آن است که به عوض نگارش «بتصدی»، «بخواسته»، «بموجب»، «بحدی»، «میگردد»، «مینماید» و مانند آنها نوشته می‌شد: «به خواسته»، «به موجب»، «به حدی»، «می‌گردد»، «می‌نماید».

۱۲- اعداد نشان دهنده ماده و تبصره قانون باید نه به حروف، که با ارقام ذکر شود تا بلافاصله در ذهن بنشینند. بنابراین باید نوشته شود مستنداً به مواد ۲، ۱، ۱۷، ۱۸ قانون ثبت علایم....

۱۳- ترکیب «صدور رأی نمودن» از دو جهت نادرست است. اولاً: صادر نمودن را اگر درست بدانیم، فعلی است مرکب. پس جدایی انداختن بین اجزایی ترکیب، آن هم به وسیله نهاد درست نیست و مانند آن است که بگوییم «راه آهسته رفتن». به هر حال صحیح‌تر آن است که نوشته شود: رأی صادر نمودن. ثانیاً، استفاده از مصدر «نمودن» به جای «کردن» اگر چه سخت رواج یافته است اما افراط در استعمال آن ناخوشایند است.

شماره پرونده: ۷۴-۱۷۲۶ و ۸۶۱-۷۴ ع ۲۹ (رأی شماره ۱۲)

شماره و تاریخ دادنامه: ۱۰۴۴-۱۰۴۳-۱۷/۷۴

خواهان: فریبا.. ساکن اصفهان خیابان.....

خوانده: علیرضا... ساکن اصفهان.....

خواسته: تعیین تکلیف

گردشکار: خواهان دادخواستی بطرفیت خوانده بدادگاه تقدیم داشته که پس از ارجاع باین شعبه و ثبت بکلاس فوق و انجام تشریفات قانونی سرانجام در تاریخ فوق در وقت مقرر بتصدی امضاء کننده زیر تشکیل است دادگاه با بررسی محتویات پرونده ختم دادرسی را اعلام و بشرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه :

درخصوص دعوی آقای علیرضا...بطرفیت خانم فریبا..بخواسته. بازگشت بزندگی و عدم طلاق که امروز آنرا به صدور طلاق و تقاضای آن تغییر داد و دعوای خانم فریبا بطرفیت آقای علیرضا به خواسته تعیین تکلیف که نسخه ثانی تحویل وی (زوج) گردید و هر دو پرونده مورد بررسی قرار گرفت و زوجه حکم طلاق که در دو شماره ۱۴۵۲-۱۴۵۱-۱۲/۱۰/۷۲ صادر گردیده و مورد تجدید نظر نیز قرار نگرفته است و بمرحله قطعی رسیده است اینک درباره طلاقی که زوج خواسته دیگر نیاز به صدور حکم نیست زیرا حکم صادره سبق الذکر بقوت خود باقی است اما درباره دعوی تعیین تکلیف خواسته از طرف زوجه چون حاضر به زندگی و تمکین می باشد و آرای صادره درباره زوج از جمله دراستناد بماده ۱۰۵ محکوم بپرداخت سیصد هزار ریال جزای نقدی شده است حاکی از این است که زوج حاضر به تعیین تکلیف یکزن جوان نیست فلذا ضمن تایید آرای صادره اشاره شده بلحاظ نشوز وی حسب بند ۲ باب النشوز کتاب النکاح کتاب مقدس تحویل الوسيله ویراکه زن را معلقه گذاشته و طلاق را که خودش خواسته انجام نداده و تعیین تکلیف نکرده است به تحمل یکسال حبس محکوم و اعلام میدارد و اگر رضایت زوجه را جلب کرد از مجازات حبس معاف خواهد بود رأی صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدید نظر خواهی در محاکم محترم تجدید نظر استان است.

بررسی رأی شماره (۱۲)

۱- سکونت درمحل دلالت برمقیم بودن خواهان یا خوانده در آنجا ندارد. آنچه

ملاک است محل اقامت است.

۲- در قسمت خواهان، تنها نام زوجه به عنوان خواهان برده شده است و خواننده دعوا، آقای علیرضا ذکر شده است. اما در متن رأی، بدواً درخصوص دعوی زوج علیه همسرش اظهار نظر گردیده است. در حالی که ظاهراً (و مستنبط از متن رأی) دو دعوا به صورت متقابل مطرح شده است. در صدر دادنامه باید به این امر اشاره می‌شد.

۳- همچنان که قبلاً نیز گفته شده است، متعلق خواسته، دعوانیست بلکه دادخواست است. دعوا همان ادعای متضمن خواسته است. لذا در رأی نباید نوشته شود: «درخصوص دعوی..... به خواسته».

۴- هر چند باز گشت نزد زوج و زندگی مشترک با او می‌تواند خواسته تلقی شود ولی «عدم طلاق» (که خود ترکیب نادرستی است) نمی‌تواند خواسته محسوب شود. طلاق، علی‌الاصول با زوج است «الطلاق بید من اخذ بالساق». در مواردی که زوجه خواهان صدور حکم بر طلاق و جدایی است، زوج می‌تواند دلایل خود را در رد درخواست خواهان اعلام دارد ولی «عدم طلاق» نمی‌تواند در عداد خواسته خواهان (زوج) قرار گیرد.

۵- جمله «عدم طلاق که امروز آن را به صدور طلاق و تقاضای آن تغییر داد» نادرست است. اولاً: در متن رأی دادگاه، کلمه «امروز» بر تاریخ معینی دلالت ندارد چه مشخص نیست که تاریخ صدور رأی همان تاریخ اختتام جلسه رسیدگی بوده است یا نه. ثانیاً: چنانچه تغییر خواسته با لایحه بوده است می‌بایست به این امر تصریح می‌شد و اگر تغییر خواسته در جلسه دادرسی صورت گرفته است، می‌بایست قید می‌شد که خواهان

در جلسه دادرسی... خواسته خود را تغییر داده است. ثالثاً: ترکیب «صدور طلاق و تقاضای آن تغییر دادن» باید به این صورت نوشته می‌شد: «به تقاضای صدور حکم بر طلاق تغییر یافته».

۶- جمله «زوجه حکم طلاق که در دو شماره.. صادر گردیده و مورد تجدید نظر نیز قرار نگرفته است» نادرست و نامفهوم است. مشخص نیست منظور از جمله یاد شده این است که آیا قبلاً حسب تقاضای زوجه به موجب دو دادنامه، حکم به طلاق صادر شده است و اگر منظور این باشد باید پرسید که چه نیازی به طرح آن در این قسمت از رأی بوده و از ذکر آن چه نتیجه‌ای گرفته شده است.

۷- جمله «اما درباره دعوی تعیین تکلیف خواسته از طرف زوجه» نیز نادرست است. چرا که کلمه «خواسته» در این جا حالت صفت مفعولی ندارد و الزاماً باید کلمه «شده» در پایان آن بیاید. البته اگر در این جمله «دعوی» نمی‌آمد و کلمه «خواسته» در ابتدا قرار می‌گرفت و جمله به صورت: «درباره خواسته زوجه به تعیین تکلیف» می‌آمد، به صورت اسم می‌بود و معنای «چیز خواسته شده» را داشت.

۸- حرف اضافه‌ای که همراه کلمه «استناد» به کار می‌رود «به» است و ترکیب «در استناد به ماده...» ترکیب ناصوابی است.

۹- چنانچه، آراء دیگری درباره زوج صادر گردیده و از جمله نامبرده به پرداخت سیصد هزار ریال جزای نقدی محکوم شده است، دادگاه عمومی مزبور نمی‌تواند در مقام

تجدید نظر نسبت به آن احکام باشد، لذا ذکر «ضمن تایید آرای صادر شده» موجب خروج دادگاه از صلاحیت خویش است.

۱۰- به لحاظ بی دقتی در مرحله «ماشین نویسی» کتاب «تحریرالوسیله» به صورت «تحویل الوسیله» تایپ شده است. در عین حال ذکر صفت «مقدس» برای کتاب «تحریرالوسیله»، با همه عظمت قدر آن، خالی از اشکال نیست.

۱۱- در رأی یاده شده، جمله «وی را... به تحمل یکسال حبس محکوم و اعلام می‌دارد» نادرست است. زیرا اگر چه می‌توان کسی را به حبس محکوم کرد یا محکومیت شخصی را به تحمل مدتی حبس اعلام داشت، اما نمی‌توان وی را به تحمل حبس اعلام داشت. در رأی باید نوشته می‌شد «وی را به تحمل یک سال حبس محکوم می‌نماید».

۱۲- در رأی یاد شده از هیچ یک از علایم نشانه گذاری استفاده نشده و هیچ یک از قواعد نگارشی و دستوری از جمله قاعده جدانویسی رعایت نشده است. در واقع بهتر آن است که «بطرفیت»، «یکزن»، «بزندگی»، «گردشکار»، «بقوت» و مانند آنها به صورت «به طرفیت»، «یک زن»، «به زندگی»، «به قوت» «گردش کار» نوشته می‌شد.

(رأی شماره ۱۳)

شماره پرونده: ۴/۲/۷۹ ح

شماره و تاریخ دادنامه: ۴۰/۷۹

خواهان: حسین.....

خواننده: اکبر....

خواسته: تامین دلیل و بازداشت پلاکهای ثبتی شماره.....

(متن دادخواست خواهان چنین بوده است:.... خواننده موصوف مبادرت به صدور سه فقره چک جمعاً به مبلغ..... ریال در حق این جانب نموده است که با مراجعه به بانک بلامحل بودن چکهای وی اعلام گردیده. حال نظر به این که خواننده درصدد انتقال اموال صدرا اشاره می باشد مستنداً به مواد ۲۲۵ و ۲۲۵ مکرر آیین دادرسی مدنی توقیف پلاکهای مزبور مورد تقاضاست. بدیهی است ظرف مهلت مقرر قانونی، درخصوص اصل دعوی دادخواست تقدیم می گردد.)

رأی دادگاه :

درخصوص دادخواست تقدیمی خواهان آقای حسین... به طرفیت خواننده اکبر... به خواسته تأمین دلیل «بازداشت پلاکهای ثبتی شماره.....، دادگاه باامعان نظر در محتویات پرونده موضوع معنونه را فاقد و جاهت قانونی تشخیص داده لذا دادگاه به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی حکم به رد دعوی خواهان صادر و اعلام می نماید. رأی صادره ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدید نظر... می باشد.

بررسی رأی شماره (۱۳)

۱- در رأی مذکور از خواهان به عنوان «آقای...» یاد شده ولی چنین لقبی برای خواننده به کار نرفته است. شایسته است که دادگاهها نام افراد را همراه «آقا» یا «خانم» ذکر کنند و در این امر رعایت تساوی بین خواهان و خواننده یا شاکی و مشتکی عنه را بنمایند.

۲- واژه «دادگاه» در متن این رأی کوتاه دوبار به کار رفته است یکبار «دادگاه با امعان نظر...» و بار دیگر «لذا دادگاه...». تکرار «دادگاه» دوم همراه با واژه نامتناسب «لذا» در مقدمه آن، زاید است.

۳- آنچه از دادخواست خواهان استنباط می‌شود این است که وی خواهان صدور قرار تأمین خواسته و بازداشت پلاکهای مذکور در دادخواست بوده است و ذکر عنوان «تأمین دلیل» در ستون خواسته دادخواست، ناشی از بی دقتی خواهان بوده است. لذا صدور قرار رد دعوا صحیح نبوده است. حتی چنانچه فرض شود که خواسته دعوا تابع عنوان آن است و دادگاه حق تفسیر و تغییر عنوان خواسته را ندارد، باز هم باید گفت، علیرغم ذکر عنوان «تأمین دلیل» در ستون خواسته، خواهان در متن دادخواست تقدیمی به مواد ۲۲۵ و ۲۲۵ مکرر قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۱۸) اشاره نموده و دادگاه باید به این امر توجه می‌نمود. در واقع، خواسته خواهان لزوماً همان نیست که در ستون خواسته ذکر می‌شود بلکه خواسته خواهان از متن دادخواست نیز دریافته می‌شود. به علاوه، چنانچه برای دادرسی از حیث تعیین خواسته میان آنچه در ستون خواسته ذکر شده و آنچه که در متن دادخواست آمده تردید حاصل شود، مورد از موارد نقص دادخواست است که در این خصوص باید برای تبیین مجمل، اخطار رفع نقص می‌شد.

(رأی شماره ۱۴)

شماره پرونده: ۱۱۸/۷۵

شماره و تاریخ دادنامه: ۱۳۵۶-۷۶/۱۱/۲۹

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۲۳ دادگاه عمومی تهران

خواهان: شرکت.....تهران.....خ.....

خوانده: منیره.....بوکالت از حسین.....با وکالت از محمد..... تهران -خ.....

خواسته: ابطال ثبت علامت

گردشکار:

خواهان دادخواستی بخواسته فوق بطرفیت خوانده بالا تقدیم داشته که پس از

ارجاع به این شعبه و ثبت کلاسه فوق و جری تشریفات قانونی در وقت مقرر دادگاه

بتصدی امضاءکننده زیر تشکیل است و با توجه به محتویات پرونده ختم رسیدگی

را اعلام و به شرح زیر صدور رأی می نماید:

رأی دادگاه:

در خصوص دعوی شرکت...به مدیریت آقایان علی..... و انوشیروان.... بطرفیت

خانم منیره... بوکالت از طرف آقای حسین..... بخواسته ابطال ثبت علامت مربوط به اظهار

نامه شماره ۷۵۰۳۰۲۹ نظر به محتویات پرونده و با توجه به این که خوانده دعوی وکیل

در ثبت علامت تجاری بوده و طرح دعوی به طرفیت وکیل فاقد وجاهت می باشد لذا بلحاظ

عدم توجه دعوی به خوانده حاضر و مستنداً به ماده ۱۹۸ آیین دادرسی مدنی قرار رد

دعوای نماید و اعلام می گردد رأی صادره ظرف مدت ۲۰ روز قابل تجدید نظر در محاکم

تجدید نظر استان می باشد.

بررسی رأی شماره (۱۴)

۱- منصرف از ایرادات ناظر به عدم ذکر محل اقامت و نارسائی گردش کار و مرعی نداشتن قاعده جدانویسی حروف از کلمات و استفاده نکردن از علائم نشانه گذاری، ایراد عمده به رأی یاد شده اکتفاء به مندرجات ستونهای صدر دادخواست و غفلت از متن آن است. این ایراد از رأی دادگاه تجدید نظر که در مقام رسیدگی به رأی مذکور صادر شده است، به خوبی پیداست:

«درخصوص تجدید نظر خواهی شرکت... به طرفیت آقای حسین... نسبت به دادنامه شماره ۱۳۵۶-۷۶/۱۱/۱۹ صادره از شعبه ۱۲۳ دادگاه عمومی تهران که به موجب آن قرار رد دعوی تجدید نظر خواه به لحاظ عدم توجه دعوی به خوانده صادر گردیده است، توجهاً به محتویات پرونده پیوست و لایحه اعتراضیه نظر به اینکه در جلسه رسیدگی مورخ ۷۶/۱۱/۲۹ آقای محمد... به وکالت از خوانده حسین... شرکت نموده و جریان دعوی به طرفیت خوانده ادامه یافته و نظر به اینکه در برگ دادخواست نیز نام خوانده اصلی قید گردیده بنابراین ذکر نام وکیل پیش از نام خوانده خللی در ماهیت موضوع ایجاد نمی‌کند. فلذا دادگاه تجدید نظر خواهی را وارد دانسته و مستنداً به بند ۱ ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با نقض قرار معترض عنه پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه صادر کننده قرار اعاده می‌نماید. این رأی قطعی است.»

(رأی شماره ۱۵)

شماره پرونده: $\frac{۲۰۸}{۷۸}$ ۱۶۵

شماره و تاریخ دادنامه: ۷۸/۲/۹-۱۱۱

شعبه: ۲۰۸ دادگاه عمومی تهران

رأی دادگاه:

درخصوص تقاضای آقای موسی... محکوم علیه دادنامه شماره ۷۵/۱۰/۱۸-۲۲۵۳
 صادره از این دادگاه که بموجب آن نامبرده به تحمل دو سال حبس و پرداخت مبلغ ۷۵
 میلیون ریال جزای نقدی و پرداخت مبلغ یکصد و پنجاه میلیون ریال به تضامن در حق
 سه نفر از شکات آقای علی... و حجت اله و... پرویز... محکوم شده است. به تخفیف
 در مجازات با توجه به گذشت شاکی خصوصی و مستنداً بماده ۲۵ اصلاحی پاره‌ای از
 قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶. با توجه به اینکه آقای حجت... احد از شکات اعلام
 گذشت نموده است. فلذا دادگاه محکوم علیه را مستحق تخفیف دانسته و مستنداً به ماده
 فوق‌الذکر مجازات تعیین شده در مورد نامبرده رابه شرح زیر تخفیف و تبدیل می‌نماید
 ۱- دو سال حبس تعزیری به یکسال حبس ۲- جزای نقدی مبلغ ۷۵ میلیون ریال به مبلغ
 چهل میلیون ریال ۳- زد مال به نسبت سهم دو نفر دیگر شکات. این رأی حضوری و
 قطعی است.

بررسی رأی شماره (۱۵)

۱- رأی مذکور دارای تعبد نتیجه است، بدین معنا که جملات بسیاری میان صدر

وذیل آن فاصله انداخته است. در واقع، تقاضای محکوم علیه را، که تخفیف در مجازات به لحاظ گذشت بعدی شکات است، در سطر چهارم رأی می‌توان دریافت و این فاصله میان کلمه «تقاضا» و مورد تقاضا، رأی رابسیار سنگین و غیر سلیس کرده است. به علاوه، میان کلمه «درخصوص»، که مدخل اظهار نظر دادگاه است، با متن اظهار نظر، فاصله بسیاری است.

۲- جملات رأی به اندازه‌ای طولانی بوده است که دادگاه، برای کوتاه نمایاندن جمله، خود را ناگزیر به استفاده نادرست از علامت نشانه گذاری (نقطه) در سطر چهارم دیده است. در واقع، استعمال این علامت در سطر چهارم رأی و پس از جمله «محکوم شده است» و قبل از «به تخفیف در مجازات» - که خواسته محکوم علیه بوده است - استعمالی نابجا است. چه جمله از نظر مفهوم، هنوز ناتمام است و عبارت «به تخفیف در مجازات»، چه منطقاً و چه از حیث نگارشی، جزء پیوسته به کلام قبل است.

۳- در صدر رأی، یک بار نام درخواست کننده به عنوان محکوم علیه دادنامه سابق ذکر شده است، به این دلیل قید واژه «نام برده» در دنباله آن حشو است. درحقیقت، از مفاد رأی به روشنی برمی آید که محکوم علیه دادنامه (دارای شماره در رأی) به تحمل دو سال حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم شده است و دیگر نیازی به تکرار کلمه «نام برده» نمی باشد.

۴- استعمال ترکیب «که به موجب آن» در رأی نادرست است. چه سیاق عبارت به صورتی است که این ترکیب ناظر به دادنامه نیست بلکه ناظر به شخص محکوم علیه است.

۵- ترکیب «باتوجه به اینکه» ترکیبی درمقام تعلیل است. این عبارت به عنوان مدخلی، زمینه استدلال دادگاه را فراهم می‌سازد. عبارت «فلذا» به معنای «پس بنابراین» هم همان کارکرد «باتوجه به اینکه» را دارد. از این رو، جمع این دو اصطلاح در جمله‌ای واحد غلط است. به عبارت دیگر، اگر دادگاه گذشت احد از شکات را اساس تخفیف مجازات معین شده در حکم سابق قرار داده است، همان ترکیب اول «باتوجه به گذشت... احد از شکات...» کافی بود و دیگر نیازی به تکرار عبارت «فلذا» نبود.

۶- «قسمتی از رأی، باین عبارات که «دادگاه... مجازات تعیین شده در مورد نامبرده را به شرح زیر تخفیف و تبدیل می‌نماید...» نادرست است. در واقع، در این جمله، فعل «می‌نماید»، مشتق از مصدر «نمودن» معطوف به هر دو کلمه «تخفیف» و «تبدیل» شده است. حال آن که واژه «تخفیف» بامصدر «نمودن» به کار نمی‌رود و مجازات را هیچ‌گاه نمی‌توان تخفیف نمود.

دادگاه می‌توانست برای بیان مقصود خویش چنین عبارتی را به کار برد: «دادگاه... مجازات معین شده برای متهم را به شرح زیر تخفیف می‌دهد» یا «دادگاه... با قبول تخفیف مجازات، آن را به مجازات زیر تبدیل می‌نماید».

۷- از به کار بردن واژه «تضامن» در رأی، ظاهر این است که متهم که یک نفر می‌باشد متضامناً در حق سه نفر شکات محکومیت یافته است و اگر این حدس درست باشد، قطعاً رأی اصلی معلول بوده است چراکه تضامن ناظر به چند نفر بدهکار است نه بدهکار واحد است.

۸- در رأی یاد شده، جز در یک مورد که علامت نشانه گذاری در غیر موضع خود و به صورت نادرست به کار رفته، از علایم نشانه گذاری استفاده نشده است. به علاوه، قاعده جدانویسی حرف «ب» از کلمات هم رعایت نشده است. به عنوان مثال: «به موجب» و «به ماده» به صورت «بموجب» و «بماده» نوشته شده است.

منابع و مأخذ:

- ۱- دکتر پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، جلد اول، چاپ ششم، انتشارات فردوس، سال ۱۳۷۷
- ۲- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول
- ۳- الاب لوبس معلوف الیسوعی، المنجد، چاپ نهم، بیروت، ۱۹۳۷
- ۴- دکتر محمد معین، فرهنگ معین ۶جلدی، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰
- ۵- نورالدین بن نعمة الله الحسینی الموسوی الجزائری، فروق اللغات فی اللمین بین المفاد الکلمات، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۷
- ۶- ابوالحسن نجفی، غلط ننویسیم، فرهنگ دشواریهای زبان فارسی، چاپ سوم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰
- ۷- سعید نفیسی، در مکتب استاد، موسسه مطبوعاتی عطائی، چاپ دوم، ۱۳۴۴
- ۸- دکتر ضیاء الدین سجادی، در مکتب استاد، کتابفروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۴۵
- ۹- دستور خط فارسی، متن پیشنهادی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ضمیمه شماره ۷ نامه فرهنگستان، تهران، اسفند ۱۳۷۸
- ۱۰- دکتر خسرو فرشیدورد، املاء، نشانه گذاری، ویرایش، چاپ دوم، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۷۵
- ۱۱- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس، قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح

- دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات بنگاه ترجمه نشر و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۲
- ۱۲- سعدی، گلستان به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۸
- ۱۳- خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی - علیرضا حیدری، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۶۴
- ۱۴- خرد نامه، اثری از قرن ششم هجری، به کوشش منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷
- ۱۵- ژان پل سارتر، ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی - مصطفی رحیمی، چاپ اول، کتاب زمان
- ۱۶- ویلفرید هاجز، راهی نو در منطق، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۴
- ۱۷- محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، انتشارات زوار، چاپ اول
- ۱۸- جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، چاپ دوم، انتشارات رواق
- ۱۹- محمد سنگلجی، آیین دادرسی در اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۹
- ۲۰- آراء هیأت عمومی و شعب دیوان عالی کشور
- ۲۱- آراء دادگاههای عمومی و تجدید نظر
- ۲۲- مجموعه های قوانین

23- Le Nouveau Bescherelle, 3, La Grammaire pour tous, Hatier, 1984

